



من و سینما

رضا صفائی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



نوجوانی



جوانی



۱۳۵۴

من و سینما

رضا مفاقی

صفائی تبریزی ، رضا ، ۱۳۱۶ -
من و سینما / نویسنده رضا صفائی. — تهران : گل
یخ ، ۱۳۷۹ .
ص ۲۵۳ .

ISBN 964-7018-19-3

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیفا.
۱. صفائی تبریزی ، رضا ، ۱۳۱۶ - --
سرگذشتنامه . ۲- سینما -- تهیه کنندگان و
کارگردانان . الف . عنوان .
۳۷ص / ۱۹۹۸ / ۳ / PN
۱۳۷۹
کتابخانه ملی ایران
محل نگهداری :

۷۹۱/۴۳.۲۳۳.۹۲

م ۷۹-۲۲۵۵۸

نام کتاب: من و سینما

ناشر: انتشارات گل یخ

نویسنده: رضا صفایی تبریزی

چاپ:

تیراژ: ۳۰۰۰

نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۰

شابک:

آدرس: خیابان - جمالزاده - کوچه پروین - پلاک ۱۷

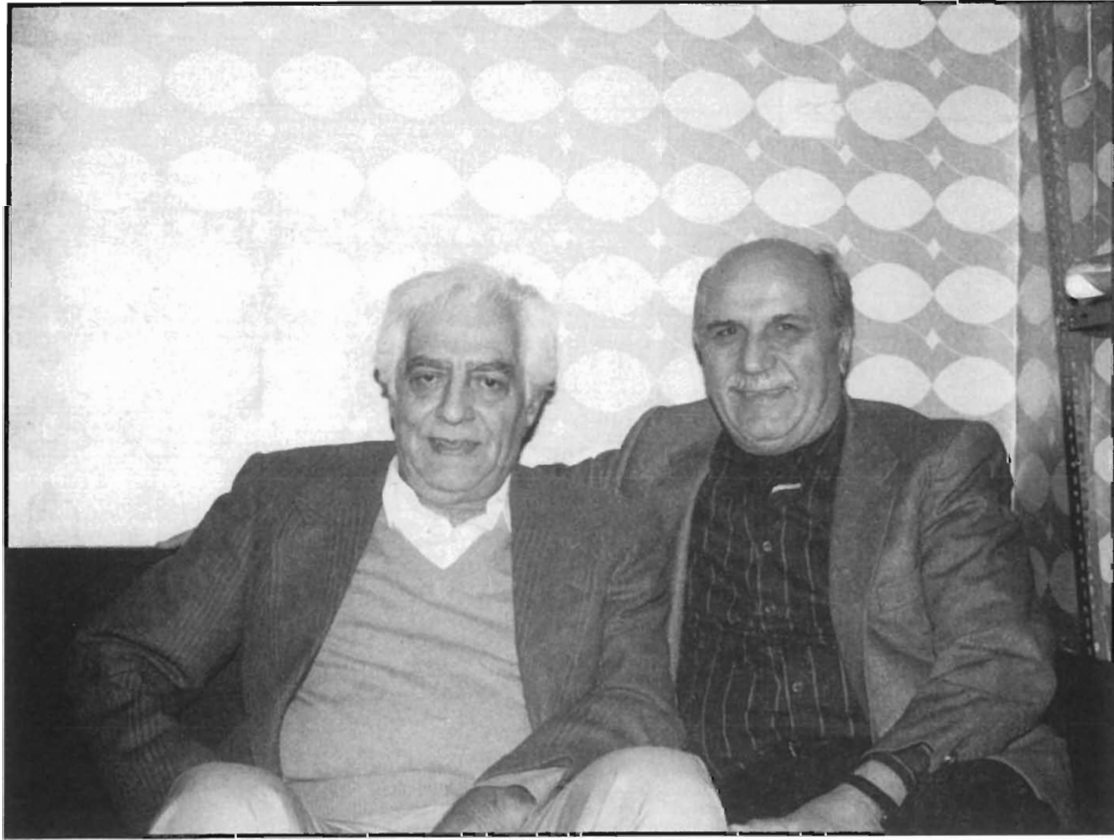
تلفن: ۶۴۳۳۰۱۳

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

دکتر کوشان ، فریدین ، رضاصفايي ۱۳۵۰



فریدین ، رضا صفايي در سال ۱۳۷۸



بسم الله الرحمن الرحيم

آغاز می‌کنم... به نام خداوند تبارک و تعالی

آغاز می‌کنم... به نام پیشکسوتان هنر این مملکت که به ابدیت پیوسته و

اکنون در جمع ما نیستند.

آغاز می‌کنم... به نام آنهایی که جاده ناهموار تأثر و سینمای کشور را هموار

نمودند که نسل بعدی توان آن را داشته باشند که به راحتی از آن عبور نمایند.

آغاز می‌کنم... به نام آنهایی که به هنر این مرز و بوم خدمت کرده و می‌کنند و

باعث اعتلا و درخشش آن بوده و می‌باشند.

آغاز می‌کنم... به نام فیلمسازانی که برای سربلندی سینمای ایران و مطرح

کردن آن در جشنواره‌های جهانی تلاش می‌نمایند.

آغاز می‌کنم... به نام آنهایی که با درخشش در یک یا چند جشنواره اسیر غرور

و خود بزرگ بینی نگردیده و آغاز گران صنعت و هنر را فراموش نکرده‌اند.

آغاز می‌کنم... به نام آنهایی که به قله رفیع هنر صعود نموده اما از یاد

نخواهند برد که قطره‌ای بیش نیستند در اقیانوس هنر، اقیانوسی که دارای

نبوغ و استعدادهایی به عظمت امواج کوه پیکر می‌باشد و از ذرات آن هنرمندانی

ظهور خواهند کرد که قادر خواهند بود قله رفیع‌تری را فتح نمایند.
آغاز می‌کنم... به نام تو بیننده تأثر و سینمای کشور که با پرداختی هر چند اندک یکی از پایه‌های قدرتمند زیر بنای اقتصادی هنر می‌باشی.
و آغاز می‌کنم... به نام تو خواننده این کتاب که وقت گرانبهات را به مطالعه خاطرات یک نویسنده و فیلم ساز کشور اختصاص داده‌ای.

رضا صفائی

اعتقاد بنده بر این است که تمام هنرمندان - شعراء - نویسندگان - مردان سیاسی - دولتمردان و غیره وظیفه دارند که خاطرات خود را جهت آگاهی نسل آینده به رشته تحریر در آورند.

اینجانب نیز چون زندگی پُر فراز و نشیبی داشته و فیلمساز فعالی بوده‌ام و از لحاظ کمیت در دنیا رکورددار و در مدت ۱۷ سال از ۱۳۴۰ الی ۱۳۵۷ - ۵۲ فیلم را کارگردانی نموده‌ام همچنین در چند تا از آنها سمت نویسندگی و تهیه کننده را داشته‌ام تصمیم گرفتم وظیفه خود را با صداقت انجام داده تجربیات خود را بوسیله این کتاب تقدیم نسل آینده نمایم.

لازم به توضیح می‌باشد که اینجانب برخلاف بعضی از دوستان و همکاران که فیلم‌های ساخته شده خود را در قبل از انقلاب محکوم نموده‌اند، ابداً چنین کاری نکرده و نخواهم کرد چون اگر به چنین کاری مبادرت نمایم خود را محکوم خواهم کرد. در شرایط آن زمان همان طور که رادیو - تلویزیون برنامه می‌ساختند، مطبوعات منتشر می‌شدند، فیلمسازان هم کار خود را انجام می‌دادند. اما می‌توانم شهادت بدهم که هیچ یک از سینماگران آن زمان بلندگو و مبلغ رژیم گذشته نبوده‌اند و بجز یکی دو مورد، در فیلم‌ها برای رژیم گذشته تبلیغ نکرده‌اند.

بنده از اینکه بعضی از فیلمسازان قدیمی فعالیت خود در گذشته را محکوم کرده‌اند تعجب می‌کنم چون مطمئنم که مسئولین و سیاستگذاران سینمایی کشور حرف آنها را باور نخواهند کرد - زیرا هنرمند به دلیل دیدگاه‌های خود

همیشه یک گام از دیگران جلوتر می‌باشد اگر یک هنرمند اظهار کند اجبار داشتم، اشتباه کردم، ناآگاه بودم قابل قبول نخواهد بود. از یک هنرمند که راهنمای اجتماع می‌باشد گفتار فوق پذیرفتنی نمی‌باشد مطمئناً مسئولین هم پذیرفته و نخواهند پذیرفت.

عده‌ای از هنرمندان قبل از انقلاب به جهت ارتباط با چند نفر از سیاستگذاران سینمایی کشور و محکوم کردن گذشته خود توانستند اجازه فعالیت مجدد بدست بیاورند. باید یادآور شوم اشخاصی که اظهار داشته‌اند در رژیم گذشته برای ساخت فیلم اجبار داشته‌اند کذب محض می‌باشد ابداً چنین نبوده است آنها برای کارگردانی یک فیلم فیلمنامه بدست از این استودیو به آن استودیو و به تمام دفاتر تهیه و توزیع فیلم مراجعه می‌کردند. کار از خواهش و استدعا به پارتی بازی منجر می‌گردید. سوپر استاری واسطه می‌گردید تا تهیه کننده با تغییراتی در فیلم نامه اجازه ساخت به آن فیلم ساز می‌داد هیچ زمانی به یاد ندارم که اداره امور سینمایی وزارت فرهنگ و هنر به فیلم سازی دستور داده باشد که فیلم سفارشی بسازد و یا در کار او دخالت کرده باشد. نباید به گذشتگان چوب تکفیر بزنیم و تمام گناهان را به گردن آنها بیاندازیم باید شجاعت داشت و مسئولیت بد و خوب فیلم‌های گذشته را خود بپذیریم مطمئناً این روش برای مسئولین سینمایی فعلی کشور قابل قبول‌تر خواهد بود. چون با خود خواهند اندیشید همانطور که این اشخاص اشتباهات خود را متوجه مسئولین گذشته می‌نمایند، بعید نیست فردا هم تغییر چهره داده اشتباهات و ساخت ضعیف

فیلم‌های امروزه خود را متوجه ما نمایند.

اگر اداره امور سینمایی رژیم گذشته در ساخت فیلم‌ها بی‌تفاوت بود. فیلم قیصر برای مدتی توقیف نمی‌گردید. فیلم پشمالو برای ابد در انبار تهیه کننده آن مدفون نمی‌شد. فیلم دایره مینا توقیف نمی‌گردید. فیلم بده در راه خدا حقیر بعد از ۱۸ ماه توقیف که در ارتباط با زندگی و کار یک بازاری بود موفق به اخذ پروانه نمایش نمی‌گردید.

با این استدلال قبول خواهید فرمود که مسئولیت اشتباهات گذشته را خود باید بپذیریم با این ترتیب مسئولین و سیاستگذاران امروز سینمایی کشور واقع بینانه‌تر به ما خواهند نگریست.

در کتابی که هم اکنون مقابل شما خوانندگان عزیز و محترم قرار دارد سعی کرده‌ام از روز تولدم تا به امروز که ۶۳ سال از عمرم می‌گذرد صادقانه صحبت کنم. شرح ساخت تمامی ۵۲ فیلم که قبل از انقلاب همچنین دو فیلم سینمایی و چند سریال تلویزیونی که بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی ساخته‌ام با چاپ تصاویری از پشت صحنه آن فیلم‌ها به نظر شما خواهد رسید.

امیدوارم چنانچه قصور یا اشتباهی در نوشته‌ها به چشم می‌خورد مرا عفو نمائید چون خود را یک نویسنده حرفه‌ای نمی‌دانم.

مسجد تهرانی‌ها در کوچه‌ای با فاصله کم از حرم مطهر حضرت رضا(ع) قرار دارد. من اول اردیبهشت ۱۳۱۶ شب وفات امام هشتم در آن کوچه به دنیا آمدم و نام رضا را برایم انتخاب کردند. بعد از من برادرم و خواهرم به فاصله چهار سال از یکدیگر در همان کوچه متولد شدند.

پدرم محمد سال‌های خیلی دور به اتفاق پدر بزرگم محمد علی از بادکوبه به ایران مهاجرت و در مشهد سکونت کرده بودند و در شناسنامه‌هایی که دریافت داشتند نام فامیل آنها صفائی تبریزی درج گردید.

پدرم در جوانی با زن بیوه‌ای که از او بزرگتر بود ازدواج کرد و ثمره آن دو فرزند بود یک پسر و یک دختر. پدرم بعد از مرگ همسرش با مادر من ازدواج نمود. او دختر یک روحانی از خادمین حرم حضرت رضا(ع) به نام ابوالقاسم بدری بود که چهار زن عقدی و چند زن صیغه‌ای داشت اما فقط از مادر بزرگ من دارای فرزند گردید. یک پسر به نام حسین و یک دختر به نام طاهره که از سادات حسینی بودند. پدر بزرگ من در جوانی دار فانی را وداع و مادر بزرگم در آن شرایط که مملکت فاقد بهداشت و امکانات رفاهی بود توانست فرزندان خود را به ثمر برساند.

در یک برخورد بین پدر و مادر من عشقی بوجود می‌آید و با توجه به مخالفت‌های شدید مادر و برادر آن دو با یکدیگر ازدواج می‌نمایند. پدرم آرایشگر ماهری بود اما کارهای دیگری را نیز تجربه کرده بود. زمانی که من در سن ۵ سالگی به اتفاق مادرم شاهد رژه سربازان روس در خیابان بودم پدرم به خرید و

فروش قند و شکر روی آورده و از این راه توانسته بود زندگی خانواده را به خوبی تأمین نماید.

در اثر جنگ بین المللی دوم و پیشرفت سریع ارتش آلمان دنیا به آتش کشیده شد و انسانهای بی شماری قربانی گردیدند. مردم مشهد همچون مردم شهرهای دیگر زیر بار تورم و کمبود کمر خم نموده و خانواده‌های زیادی از ترس بمباران هواپیماهای روسی شهر را ترک و به روستاها کوچ نموده بودند. هر وقت هواپیماهای روسی در آسمان شهر ظاهر می‌شدند مردم وحشت زده به باغ‌ها و آب انبارها پناه می‌بردند. یکی از فامیل ما باغ بزرگی در خارج از شهر داشت که دارای آب انباری بزرگ بود که آب بسیار گوارایی در آن جاری بوده خانواده‌های بی شماری از آن آب استفاده می‌کردند افراد فامیل من جمله خانواده ما به آنجا می‌رفتند و بعضی مواقع سه روز آنجا زندگی می‌کردند تا خطر بمباران رفع گردد. در هفت سالگی به مدرسه سیروس مشهد رفتم و به تحصیل مشغول گردیدم. باید اقرار نمایم از همان بچگی پسر بازیگوشی بودم و مرتب با بچه‌های محل دعوا کرده برای پدر و مادرم دردسر درست می‌کردم.

ده ساله و کلاس چهارم بودم که پدرم در اثر یک غفلت ورشکست گردید و به تهران مهاجرت نمود. تعطیلی مدارس فرا رسید و من آماده بازی در کوچه‌ها بودم اما با درخواست پدرم مرا با اتوبوس به تهران فرستادند. به یاد می‌آورم که از مشهد تا تهران دو شب و سه روز در راه بودم. در اثر خرابی جاده‌ها چند مرتبه اتوبوس خراب شد و راننده و شاگرد او به تعمیر آن پرداختند. سرانجام غروب روز

سوم اتوبوس وارد تهران شده بعد از عبور از چند خیابان وارد گاراژ گردید. به زودی در آغوش پدر جای گرفتم. قطرات اشک او را روی گونه حس می‌کردم. تحت تأثیر محبت پدر که ۶ ماه از او دور بودم من هم گریه می‌کردم و قادر نبودم دست‌هایم را که دور گردن او حلقه شده بود جدا نمایم.

از محبت و فداکاری والدین داستان‌ها و روایت‌های بسیاری وجود دارد و هر شخصی در طول زندگی شاهد رویدادهایی از قبیل فداکاری غیر قابل تصور حتی تا سر حد مرگ پدر و یا مادر نسبت به فرزندان و عکس آن خشونت و نامهربانی‌های اولاد نسبت به والدین می‌باشد. هر روز در جراید وقایع حیرت‌آوری به چاپ می‌رسد که خواننده را مبهوت می‌نماید.

مادری به دست فرزندش به قتل رسید. با فداکاری پدری فرزند از چنگال گرگی خونخوار نجات یافت. پسری خانه پدری را تصاحب مادر و فرزندان او را آواره نمود. یک مادر جگر گوشه خود را از دهان یک تمساح غول پیکر بیرون کشید اما پای خود را از دست داد. فرزندی خانه و زندگی والدین خود را به آتش کشید و غیره.

والدین با از دست دادن فرزند برای همیشه داغدار شده و هیچگاه قادر نخواهند بود او را فراموش نمایند. اگر در مراسم عروسی حضور پیدا کنند ناخودآگاه جوان ناکام خود را در لباس دامادی یا عروسی مشاهده کرده بی اختیار قطرات اشک از چشمانشان جاری می‌گردد و برای اینکه دیگران متوجه نگردند لبخند می‌زنند و وانمود می‌نمایند که آن اشک‌ها از شادی

می‌باشد. درونشان می‌سوزد اما بر لبانشان لبخند شکوفا می‌شود.

عکس آن.... چنانچه پدر یا مادری دار فانی را وداع نمایند. فرزندان بعد از مراسم هفت نهایتاً بعد از اربعین - آنها را به فراموشی می‌سپارند و به زندگی فرزندان خود می‌پردازند. و یک سال بعد به کلی فراموش می‌نمایند که از آن پدر و یا مادری متولد گردیده‌اند. مکرراً اظهار می‌دارند خاک سردی و فراموشی می‌آورد در صورتی که هیچگاه آن مسئله در مورد والدین صدق نمی‌نماید.

اوایل شب وارد منزل شدیم زن برادر بزرگم از ما استقبال نمود او زن بسیار مهربانی بود و از من و پدرم به بهترین وجهی پذیرایی نمود. برادر بزرگم از زن اول پدرم و قبل از او به تهران آمده و در یک مغازه طلاسازی به کار مشغول شده بود یک سال قبل از ورود پدرم به تهران ازدواج کرده زندگی آبرومندانهای برای خود ترتیب داده بود. خانه‌ای که من وارد آنجا گردیدم دو طبقه و در میدان قیام (شاه سابق) کوچه شیرینی‌ها واقع شده بود. برادرم طبقه دوم و من و پدرم در طبقه پائین زندگی می‌کردیم. حدود پنج ماه بعد مادر و برادر و خواهر کوچکم نیز به تهران آمده به ما ملحق گردیدند. برادر بزرگم در خیابان سیروس در دو اطاق به اتفاق شریکش طلاسازی می‌کردند. گوشواره، دستبند، انگشتر و غیره می‌ساختند. من نیز یک سال با آنها کار کردم و طلاسازی را یاد گرفتم. پدرم در خیابان پامنار با شخصی شریک بود و کارخانه صابون سازی محقری داشتند که با وسائل اولیه صابون رختشویی درست می‌کردند و چون درآمد خوبی نداشتند پدرم آن کار را رها نمود و در خیابان ری نرسیده به انبار گندم مغازه‌ای را

خریداری و آرایشگاه دایر نمود.

از همان نوجوانی با مشاهده اولین فیلم به نام تارزان زیمبو در سینما تمدن واقع در چهار راه مولوی به سینما علاقمند شدم و اوقات فراغت را در آن سینما می‌گذرانیدم. حتی گاهی وقت‌ها سرکار نرفته یا از مدرسه غیبت نموده به سینما می‌رفتم. سالن سینما تمدن بالای چند مغازه ساخته شده و بعدها بازسازی شد. در حال حاضر نیز فعال می‌باشد. بعد از انقلاب وقتی دارای دفتر توزیع فیلم گردیدم اغلب فیلم‌های آن سینما را من تأمین می‌کردم. پنجاه سال قبل سالن سینما کثیف و دارای وسائل اولیه بود. صندلی‌ها چوبی و چون فاقد پنکه بود در تابستان دو نفر مأمور بودند به وسیله گونی که به چوب بسته شده و طنابی از آن آویزان بود هوای خارج را از طریق پنجره‌ها به داخل سالن وارد نمایند. یک فضای وسیع در شمال سالن وجود داشت و وقتی فیلم به انتها می‌رسید آنهایی که وسط فیلم وارد شده بودند در آن فضا جمع می‌شدند تا مجدداً فیلم شروع شود. در طول نمایش فیلم سه مرتبه چراغ‌ها روشن می‌شد و چند نفر به فروش آجیل و نوشیدنی از قبیل لیموناد و غیره می‌پرداختند. بعدها به سینما ملی (نادر فعلی) واقع در خیابان لاله زار رفتم و با مشاهده فیلم ملکه و حوش چندین مرتبه از آن فیلم دیدن کردم.

حدوداً یک سال در منزل برادرم زندگی می‌کردیم چون پدرم خانه‌ای در خیابان ری مقابل مغازه خودش به فاصله کمی از ایستگاه راه آهن تهران - شهر ری معروف به ماشین دودی اجاره نمود از برادرم جدا شده در آن منزل سکونت

کردیم. در همان منزل دو خواهر بعدی من متولد گردیدند. بعد از دو سال ترک تحصیل در آموزشگاه شبانه اخباری واقع در میدان قیام (شاه سابق) ثبت نام کردم و در مدت ده ماه تحصیل، گواهی نامه ششم ابتدایی را دریافت و بعد از پایان تعطیلات تابستانی در دبیرستان نوشیروان ثبت نام نمودم و به تحصیل مشغول گردیدم. یکی از همکلاسی هایم به نام مهندس منوچهر اصانلو بود که اوائل انقلاب طرح تلفن های نیمه وقت را اجراء نمود. بعداً درباره اینکه چگونه یکدیگر را پیدا کردیم شرح خواهم داد.

تابستان ها شغل های مختلفی را تجربه نمودم. میکانیکی، آهنگری، کفاشی، خیاطی اما آرایشگر ماهری شدم، آن زمان محصلین در تابستان به کار مشغول می شدند که به ولگردی و تن پروری عادت نکرده مخارج خود را نیز تأمین نمایند.

چند سال بعد پدرم خانه ای در خیابان صفاری اجاره نمود و به آنجا نقل مکان کردیم. روزهای جمعه سرگرمی بچه های خیابان صفاری، انبار گندم، شوش و خیابان های اطراف (چون آن محل ها نزدیک به راه آهن شهر ری - تهران نزدیک بود) معروف به پاخط، سوار شدن به ماشین دودی و بازی روی سقف آن بود. با نزدیک شدن ماشین دودی جوانان و نوجوانان به آن آویزان شده بعضی ها داخل واگنی می شدند و بعضی ها روی سقف رفته به شیطنت می پرداختند، سقف واگن ها را قیراندود می کردند که افراد قادر نباشند روی آنها بروند. اما چون بچه های پاخط مهارت داشتند روی سقف می رفتند، آن حرکت ها حوادث

مرگباری را بوجود می‌آورد. خیلی‌ها از بالای سقف به میان واگن‌ها افتاده زیر چرخ‌های قطار قطعه قطعه می‌شدند. البته بیشتر آن حوادث گریبانگیر جوان‌های محلات دیگر بود که برای سوار شدن و پیاده شدن از قطار مهارت نداشتند.

ماجرا را روشن‌تر شرح می‌دهم. هم زمان دو قطار از دو مبدأ حرکت می‌کردند یک قطار از ایستگاه تهران و یک قطار از شهر ری، اگر یکی از آن دو زودتر به نیمه راه که دو راهی نام داشت می‌رسید روی یک خط فرعی توقف می‌نمود تا قطار بعدی عبور نماید. زمانی که قطار از کنار قطار متوقف در ایستگاه عبور می‌کرد بچه‌های شهر ری و بچه‌های تهران از روی سقف‌های دو قطار می‌پریدند. بچه‌های شهر ری به شهر خود بر می‌گشتند و بچه‌های تهران به محل خود. گاهی اتفاق می‌افتاد دو نفر در یک زمان از روی سقف‌های دو قطار می‌پریدند و با یکدیگر تصادف کرده به زمین می‌افتادند و به سختی مجروح شده یا اینکه زیر چرخ‌های قطار کشته می‌شدند.

بچه‌های شهر ری و تهران با یکدیگر رقابت داشتند و برخوردهایی بین آنها بوجود می‌آمد که بعضی اوقات منجر به زد و خورد می‌گردید. به آن جهت نه بچه‌های شهر ری با قطار به تهران می‌آمدند نه بچه‌های تهران به شهر ری می‌رفتند.

با محسن خبازی (آراسته) بازیگر بعدی سینما در ماشین دودی آشنا شدم و آن آشنایی به دوستی عمیقی مبدل گردید. او در کوچه نقاش‌ها و من در انتهای

خیابان صفاری زندگی می‌کردم. روز جمعه من منتظر رسیدن قطار بودم محسن هم آمد به فاصله کمی از من ایستاد وقتی قطار رسید هر دو شروع به دویدن کردیم ابتدا من نرده آهنی قطار را گرفتم بعد او این عمل را انجام داد. زیر بغل او را گرفتم و بالا کشیدم، دوستی ما از همان زمان شروع شد.

سال دوم دبیرستان بودم که به خاطر مشکلات مالی مجبور شدم روزها کار کنم و شبها به تحصیل ادامه دهم، بنابراین در آموزشگاه خزائلی واقع در خیابان جمهوری (شاه آباد سابق) ثبت نام نمودم و شبها تا سال پنجم دبیرستان به تحصیل ادامه دادم.

در چهارده سالگی شاهد ملی شدن نفت بودم و در شادی مردم شرکت کرده به مرحوم مصدق علاقمند گردیدم، بعد جذب حزب پان ایرانیست شدم که مرحوم داریوش فروهر رهبر آن بود اما مدت کوتاهی بعد استعفا دادم چون هر روز افراد حزب با توده‌ای‌ها درگیر می‌شدند و مغازه‌های شاه آباد سابق از خسارات وارده مصون نمی‌ماندند. چنان اوضاع مملکت آشفتہ بود که چنانچه کسی صبح از منزل خارج می‌گردید امیدوار نبود شب به نزد خانواده‌اش برگردد. پدرم طرفدار حزب توده اما صاحب قبلی مغازه که منزل بزرگش پشت مغازه قرار داشت از شاه طرفداری می‌کرد و مرتب با یکدیگر به بحث می‌پرداختند.

قبل از کودتای ۲۸ مرداد مدت کوتاهی در روزنامه نقاب سیاه که محمد کریم ارباب کاباره دار بعدی امتیاز آن را داشت به عنوان خبرنگار مشغول کار گردیدم و مطالبی برای آن تهیه می‌کردم.

در یکی از شماره‌های روزنامه نقاب سیاه به سفارش ارباب-دولو نقاش و کاریکاتوریست معروف و نماینده بعدی مجلس کاریکاتوری تهیه کرده بود که توهین مستقیم به نخست وزیر- رئیس و اعضاء مجلس بود. بلافاصله روزنامه توقیف و محمد کریم ارباب سلطنت طلب روانه زندان گردید. با تعطیل شدن دفتر روزنامه مجدداً من در مغازه پدرم به کار مشغول گردیدم.

زمانی که شاه و همسرش از ایران خارج شدند، پدرم مغازه را چراغانی کرد که باعث خشم شدید صاحب قبلی مغازه گردید. سه روز بعد مصادف با ۲۸ مرداد بود. جمعیت زیادی از جنوب شهر به طرفداری از شاه به راه افتادند. سلطنت طلبان برای انتقام گرفتن از مخالفین آماده می‌شدند، یکی از آنها همان صاحب مغازه پدرم بود، حدوداً ساعت ۱۱ صبح یک اتوبوس اجاره کرد و از جوانان محل خواست که سوار اتوبوس شده بطرف منزل مصدق بروند. پدرم خیلی افسرده بود و می‌ترسید به او صدمه بزنند، بدون آنکه از پدرم اجازه بگیرم فوراً سوار اتوبوس شده روی سقف رفتم و پرچم ایران را بدست گرفته به اتفاق دیگران به شعار دادن پرداختم. وقتی به میدان بهارستان رسیدیم کار خاتمه پیدا کرده کودتا موفق شده بود، عمل من باعث گردید که پدرم مصون بماند و کسی مزاحم او نشود چند روز بعد نیز با صاحب قبلی مغازه آشتی کرد.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد محمد کریم ارباب از زندان آزاد و مورد استقبال

طرفدارانش قرار گرفت و بعدها صاحب چند سینما و کاباره مولن روژ گردید.

در ۱۷ سالگی برای درآمد بیشتر عازم آبادان گردیدم و حدود ۴ ماه در یک

آرایشگاه به کار مشغول شدم، صاحب مغازه یک صندلی در اختیار من قرار داد و به صورت پنجاه، پنجاه کار می‌کردم، درآمد نسبتاً خوب بود. یک روز خیلی فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که آن شغل آینده مرا که بلند پرواز هستم تأمین نخواهد کرد. تصمیم گرفتم خدمت سربازی را انجام داده بعد اعزام آلمان شوم و در آنجا به شغل دیگری بپردازم که درآمد خوبی داشته باشد چون شنیده بودم که آلمان به نیروی انسانی احتیاج مبرمی دارد.

فوراً به تهران برگشتم، چون رانندگی اتومبیل را یاد گرفته بودم و تقریباً با مسائل فنی آن هم آشنا بودم موفق شدم فوراً گواهینامه رانندگی اخذ نمایم. محسن آراسته یک ماه قبل از من به سربازی رفته و در قسمت موتوری ارتش خدمت می‌کرد او پیشنهاد نمود داوطلبانه به حوزه نظام وظیفه رفته خود را معرفی و درخواست نمایم مرا به قسمت او منتقل نمایند چون هر کس داوطلبانه و در موعد مقرر خود را معرفی می‌کرد به هر قسمتی که مایل بود اعزام می‌شد.

در حوزه نظام وظیفه یک هم‌ردیف سروان که مأمور دانشکده افسری بود مرا اغفال نمود و قول داد اگر به دانشکده افسری بروم راننده فرمانده دانشکده خواهم شد و دوران خدمت را به راحتی سپری خواهم نمود من هم به قول او اعتماد کرده در خواست کردم به دانشکده افسری بروم.

زمانی که به دانشکده افسری اعزام گردیدم متوجه شدم که اغفال شده‌ام چون مرا ابتدا برای چهار ماه تعلیمات در اختیار قسمت موتوری گذاردند.

بعد از انجام تعلیمات طاقت فرسا راننده معاون دانشکده به نام سرهنگ ناصر عاصمی (سرلشگر بعدی رئیس نظام وظیفه کشور) گردیدم، آن زمان فرمانده دانشکده افسری سرتیپ فولادوند، رئیس ستاد سرهنگ ایلخانی (سرتیپ بعدی) و فرمانده هنگ دانشجویان سرهنگ مین باشیان (سپهبد و رئیس ستاد کل ارتش) معاون او سرهنگ دوم هاشمی نژاد (سپهبد و فرمانده گارد شاهنشاهی) سرگرد سهرابی رئیس قسمت موتوری که آدم مستبدی بود و تمام پرسنل آن قسمت از او وحشت داشتند، بعدها شنیدم که با درجه سرهنگ دومی تصادف کرده و فوت نموده است به هر حال در طول خدمت بارها به تمام فرماندهان دانشکده به علت اینکه اتومبیل آنها خراب می‌شد و یا به مأموریت فرستاده می‌شدند سرویس دادم.

اواخر خدمت پدرم یک منزل کوچک در خیابان شوش مقابل حمام لطفی انتهای یک کوچه بن بست به صورت اقساطی خریداری و خانواده به آنجا منتقل شدند آخرین برادر و خواهرم در همان منزل متولد گردیدند. زمانی که برق کوچه معروف به برق حاج امین الضرب وصل گردید شادی بزرگی محل ما را در بر گرفت. من فقط شب‌های جمعه به منزل می‌رفتم بقیه روزها و شب‌ها را در دانشکده افسری سپری می‌کردم.

اما محسن آراسته خیلی راحت بود هر روز بعد از ظهرها به منزل می‌رفت. برای پُر کردن آب انبار منزل هفته یک شب آب به کوچه‌ها سرازیر می‌گردید اگر اتفاقاً شب جمعه نوبت ما بود من تا ساعت دو بیدار می‌ماندم که آب انبار پُر

شود، آب آشامیدنی را به درب خانه‌ها می‌آوردند و سطلی یک ریال می‌فروختند. چون آب محل اصلاً قابل خوردن نبود و برای شستشو و نظافت استفاده می‌شد. سر راه تلمبه حوض و ظروف آب یک جوراب زنانه وصل می‌کردیم که خاک شیر آب انبار را بگیرد، در حقیقت یک صافی بوجود می‌آوردیم.

تمام اهالی برای استحمام به حمام لطفی می‌رفتند چون تازه تأسیس و تمیز بود. بعد از خاتمه سربازی چون خیلی به نظافت اهمیت می‌دادم تقریباً هر روز صبح زود به حمام می‌رفتم قیمت حمام نمره ۱۰ ریال اما عمومی ارزان‌تر فکر می‌کنم پنج ریال بود. بعد از اتمام خدمت نظام وظیفه تصمیم گرفتم پولی جمع کنم که بتوانم به خارج از کشور بروم. مدت کوتاهی راننده شخصی شدم که مالک دهکده‌ای بزرگ بود و احداث چاه‌های آب دربار به عهده او بود و هفته‌ای دوبار به اتفاق او به کاخ سعدآباد می‌رفتم البته او وارد کاخ می‌شد و من در اتومبیل منتظر می‌ماندم.

با سفارش سرهنگ ایلخانی رئیس ستاد دانشکده افسری که با او در تماس بودم در یک سازمان دولتی استخدام گردیدم. از بدو استخدام لباس شیک می‌پوشیدم کراوات می‌زدم و در محل برای خود احترامی کسب کرده بودم.

محسن آراسته از من خواهش کرد ترتیبی بدهم که او هم استخدام شود. با رئیس قسمت صحبت کرده او را راضی نمودم که آراسته را استخدام نماید. چندی بعد او استخدام و برای خدمت به شهرستان خوی اعزام گردید.

۶ ماه بعد از استخدام با همسر اولم آشنا شدم و بدون اینکه به سازمان اطلاع

دهم با او ازدواج نمودم. وقتی از مرخصی مراجعت کرده و به اداره رفتم رئیس قسمت مرا احضار و به علت عدم اطاعت از دستور اخراج کرد. طبق قانون آن سازمان هر کارمندی تصمیم به ازدواج می‌گرفت الزاماً باید نام و نشان عروس را در یک فرم ذکر نموده به قسمت بازرسی ارائه دهد. همسر من عضو حزب توده بود ولی تنفر نامه نوشته بود. چون می‌دانستم با ازدواج ما مخالفت خواهند کرد بدون اطلاع ازدواج نمودم اما فوراً اخراج گردیده و بیکار شدم. آن ماجرا در سال ۱۳۳۷ اتفاق افتاد.

یک روز در حمام ممتاز واقع در سه راه امین حضور مشغول استحمام بودم چون اکثر اوقات به اتفاق محسن آراسته به آنجا می‌رفتیم. کارگر حمام اطلاع داد که محسن منتظر من می‌باشد. با عجله دوش گرفته از حمام خارج شدم، محسن کنار صاحب حمام نشسته بود، یکدیگر را در آغوش گرفتیم معلوم شد او را هم اخراج کرده‌اند علت را سوال کردم پاسخ داد فرماندار شهرستان خوی را کتک زدم اخراج کردند.

با توصیه یکی از آشنایان همسرم در دانشسرای عالی که در اول خیابان رسالت نبش جاده قدیم شمیران (دکتر شریعتی) واقع بود و بعداً تبدیل به هتل بین المللی گردید در قسمت امور مالی استخدام گردیدم اما مجدداً سه ماه بعد نامه‌ای از سازمانی که قبلاً در آنجا کار می‌کردم به دانشسرا آمد و به علت عدم صلاحیت فوراً اخراج کرده بیکار شدم.

با دو نفر از بازیگران درجه دوم و سوم فیلم‌های سینمایی به نام محمود

خدارحم و مسعودی آشنا شدم، محمود اول خیابان پامنار چراغ سازی داشت در حال حاضر هم به همان کار مشغول می‌باشد، مسعودی نیز جنب همان مغازه در دفتر فروش بلیط اتوبوس‌های شهرستانها فعالیت داشت من از محمود که بانفوذتر بود خواهش کردم مرا به استودیوهای فیلمبرداری معرفی نماید. من به سینما خیلی علاقمند بودم و از نوجوانی تنها تفریح من سینما بود. اولین باری که به سینما تمدن رفتم قیمت بلیط ۴ ریال بود و هیچگاه فراموش نمی‌کنم که پرداخت آن ۴ ریال برایم چقدر مشکل بود. یک مرتبه هم به اتفاق برادر بزرگم به سینما رکس واقع در خیابان لاله زار رفتم و اولین فیلم رنگی و اسکوپ به نام خانه مرگ را مشاهده و لذت بردم. بازیگر آن چارلز برانسون و فکر می‌کنم اولین فیلم او بود.

یک روز به اتفاق محمود خدارحم به استودیو کاروان فیلم رفتیم و مرا به خسرو تسلیمی مدیر توزیع فیلم استودیو معرفی نمود. از شانس من فیلم چشم براه به کارگردانی مرحوم عطاالله زاهد در حال ساخت بود. خسرو تسلیمی مرا به حسن امینی مدیر تهیه فیلم معرفی کرد. او چندی بعد اطلاع داد که روز بعد در جلسه فیلمبرداری حاضر شوم. شب از شدت خوشحالی فقط سه ساعت خوابیدم صبح زود از خواب بیدار شده خود را آماده کردم که به استودیو بروم همسرم چون فارغ التحصیل رشته پرستاری و در بیمارستان وزیری بخش جراحی کار می‌کرد با بازیگری من مخالف بود اما من مخالفت او را جدی نگرفته عازم استودیو گردیدم. اولین نفری بودم که پشت درب بسته

استودیو که در لاله زار طبقه فوقانی پاساژ بهار واقع بود به انتظار ایستادم، با باز شدن استودیو و ورود کارکنان و بازیگران که فقط محسن مهدوی و حیدر صارمی به یاد می‌آید همگی عازم محل فیلمبرداری گردیدیم، ساعتی بعد خارج از شهر در یک محل مخروبه فیلمبرداری آغاز گردید. بعد از صرف نهار به من اطلاع دادند که آماده باشم.

مرحوم زاهد کارگردان فیلم گفت:

تو مأمور آگاهی هستی باید از بالای دیوار پائین بپری و اسلحه خود را به طرف دوربین نشانه روی کرده بگویی - بی حرکت از جای تکان نخور.

سه مرتبه تمرین کردم (سه مرتبه از دیوار سه متری پائین پریدم) دفعه چهارم ضبط گردید دو نفر دیگر هم همان عمل را انجام دادند و کار ما سه نفر تمام شد. با اینکه خیلی خوشحال بودم اما با خود فکر کردم از صبح تا چهار بعدازظهر وقتم تلف شده که فقط از دیوار پائین بپریم و بگوییم بی حرکت - فقط همین.

شب وقتی به منزل مراجعت نمودم کلی پُز دادم و کار را بزرگ جلوه دادم. زمانی که فیلم چشم براه به نمایش درآمد با همسرم به سینما رفتیم - آن قسمتی که من بازی داشتم چنان به سرعت گذشت که خودم هم متوجه نشدم. اولاً از دور فیلمبرداری شده بود بعد هم بسیار کوتاه و زود گذر بود.

وقتی از سینما خارج شدیم همسرم سوال کرد:

- پس تو در کدام قسمت از فیلم بودی ؟

جواب دادم...همان شخصی که از دیوار پائین پرید و گفت بی حرکت لبخندی زد و گفت...خودت را علاف نکن ، برو فکر نان کن که خربزه آب است. دوستی من با خسرو تسلیمی و حسن امینی ادامه پیدا کرد هفته‌ای دو شب به اتفاق محمود خدارحم، مسعودی و آن دو نفر به گردش و بیشتر به خیابان اسلامبول و مغازه‌ای که هرچه می‌خوردی ۱۰ ریال بود می‌رفتیم. کتلت همراه با پوره سیب زمینی و نوشابه تحویل گرفته هر کدام نفری ۲۰ ریال پرداخت می‌کردیم. مدتی بعد محسن آراسته را نیز به آنها معرفی کردم. جمع ۶ نفری ما به دوستی و معاشرت ادامه دادند.

زمانی که فیلم ساز معروفی شدم هر وقت با خسرو تسلیمی و حسن امینی ملاقات می‌کردم برای آنها احترام زیادی قائل بودم در حال حاضر هم همان ارادت را دارم.

چون بیکاری و به دنبال آن بی پولی به زندگی فشار وارد می‌آورد با سفارش دوستی که انباردار شرکت فولکس واگن متعلق به ثابت پاسال بود در تعمیرگاه آن شرکت به کار مشغول گردیدم. همانطور که قبلاً شرح دادم در نوجوانی مدتی میکانیکی کار کرده بودم. و همان تجربه گذشته باعث گردید که در مدت سه ماه متخصص اتومبیل فولکس واگن گردم. مدتی بعد به دلیل خوش رفتاری با مراجعین و تخصصم در اتومبیل فوق مرا مأمور تحویل گرفتن اتومبیل از مشتریان نمودند. هر روز روپوش سفیدی می‌پوشیدم و اتومبیل‌های مراجعه کنندگان را برای تعمیر تحویل می‌گرفتم. یک روز تقی ظهوری بازیگر معروف با

فولکس واگن خود مراجعه کرد با مشاهده او خیلی خوشحال شدم و سفارش کردم اتومبیل او را سریع و خوب درست کردند روز بعد برای تحویل اتومبیل مراجعه و بعد از امتحان اتومبیل خیلی تشکر کرد من از فرصت استفاده نموده توضیح دادم که در فیلم چشم براه و همچنین در صحنه‌ای از فیلم صفرعلی به کارگردانی سعید نیوندی بازی کرده‌ام و خواهش نمودم اگر امکان دارد مرا به استودیوها معرفی کند. تلفن منزل را گرفت و قول داد ترتیب کار را بدهد. حدود یک ماه بعد تقی ظهوری با منزل تماس گرفت و شماره تلفن خود را داده بود. فوراً تماس گرفتم.

گفت... دو روز دیگر ساعت ۴ بعد از ظهر به استودیو پارس فیلم بیا. دو روز بعد ساعت ۳ بعد از ظهر اتومبیل کرایه جاده مخصوص کرج مرا مقابل پارس فیلم پیاده کرد با شوق فراوان مسیر جاده خاکی استودیو را پیاده طی کردم. گرد و خاک ناشی از عبور اتومبیل‌های بازیگرانی که به استودیو می‌رفتند و یا از آن خارج می‌شدند را تحمل می‌کردم. تا اینکه به نگهبان نزدیک شده سلام کرده خود را معرفی نمودم او با نگاهی به لیست نام‌ها اجازه داد داخل شوم و راهنمایی کرد که مستقیم به ساختمان استودیو بروم. وقتی وارد ساختمان شدم محمود کوشان فیلمبردار با سابقه سینما مشغول فیلمبرداری صحنه‌ای از فیلم تازه به دوران رسیده با هنرمندی تقی ظهوری، فرانک میرقهاری، نادره و غیره بود. در پایان آن قسمت ظهوری مرا به حسین محسنی مدیر تهیه معرفی و او به من گفت... یک ساعتی صبر کن تا نوبتت برسد.

صحنه بعدی با سرعت برای فیلمبرداری در یکی از سالن‌های ساختمان آماده گردید و من با اشتیاق منتظر شروع فیلمبرداری بودم. پروژکتورها روشن و محل دوربین معین گردید. دستیار کارگردان شرح صحنه را برای خانم نادره و دو نفر دیگر قرائت نمود داستان آن صحنه از این قرار بود. ظهوری ورشکست شده. مأمورین دولت با شکایت طلب کارها و سائل زندگی او را ضبط می‌نمودند. خانم نادره، همسر ظهوری باید غمگین باشد من و دو نفر دیگر نقش مأمورین را بازی می‌کردیم. باید یکی از فرشهای سالن را جمع کرده صورت جلسه نمائیم. مرحوم ظهوری چون کاری نداشت از من خداحافظی و به منزل رفت و ما تا ساعت ۱۲ شب برای فیلمبرداری از آن قسمت در استودیو بودیم. همسرم نگران شده و به منزل ظهوری تلفن می‌کند و داد و فریاد راه می‌اندازد که چرا شوهرم را به استودیو برده‌اید. کاری می‌کند که ظهوری تصمیم می‌گیرد هرگز کسی را به استودیو معرفی نکند.

شرکت فولکس واگن تصمیم گرفت که تعمیرگاه‌های خود را در قسمت‌های مختلف تهران گسترش دهد و با چند تعمیرگاه به توافق رسید. قرار شد برای آموزش کارگرهای هر تعمیرگاه یک نفر را مأمور نمایند. من مأمور تعمیرگاهی در خیابان ژاله سابق شده به آنجا رفتم و به آموزش کارگرها پرداختم. یک روز رضا عبدی بازیگر تئاتر و نمایش‌های رادیویی. اتومبیل فولکس خود را برای تعمیر به آنجا آورد و با یکدیگر آشنا شدیم. قول داد که سفارش مرا به کارگردانان بکند اما به قولش وفا نکرد شاید هم نتوانست پارتی بازی کند.

چهارماه بعد به شرکت مراجعت نمودم. دو نفر آلمانی به نام آبله و پُلَس سرپرست تعمیرگاه مرکزی بودند. پُلَس آدم بدی نبود اما آبله با قیافه‌ای زشت و قدی کوتاه که یکی از پاهایش هم کوتاه‌تر بود آدمی بدقلب بود و کارگرها را اذیت می‌کرد. من بیمار شدم و جهت یک عمل جراحی در بیمارستان هدایت که متعلق به سازمان تأمین اجتماعی بود بستری گردیده بعد از ۱۵ روز عمل جراحی انجام شد. دو هفته هم دوران نقاهت به طول انجامید. بیمارستان هدایت در محله دروس واقع می‌باشد و در آن زمان از بیلاقات بسیار زیبای تهران به شمار می‌رفت. اما از لحاظ تردد بسیار مشکل بود. عیادت کنندگان با اتوبوس و یا اتومبیل‌های کرایه در قلّهک پیاده شده مسیر تا بیمارستان را مجبور به پیاده روی بودند. البته آنهایی که از وضع مالی خوبی برخوردار بودند با اتومبیل شخصی می‌آمدند. آن مشکلات باعث می‌شد که اکثر بیماران فقط هفته‌ای یک روز عیادت کننده داشته باشند مانند خود من.

زمانی که از بیمارستان مرخص و به تعمیرگاه مرکزی رفتم با آبله سرپرست تعمیرگاه مشکل پیدا کردم او معتقد بود مخصوصاً یک ماه در بیمارستان بستری شده‌ام که از زیر کار در بروم چون تهمت زد با او درگیر شدم و همان روز دستور اخراج من صادر گردید.

مجدداً بیکار شده و در وضعیت بد اقتصادی قرار گرفتم. یک روز نزد محمود خدارحم رفتم و مشکلم را با او در میان گذاردم. قرار شد روز بعد به اتفاق نزد سردار ساگر کارگردان هندی‌الاصل که مدتی بود در ایران کار می‌کرده با او

ملاقات نمایم.

روز بعد با محمود نزد سردار ساگر رفته محمود مرا به او معرفی نمود- سردار ساگر پیش تولید فیلم «فردا روشن است» را شروع کرده، با فردین، دلکش، ویدا قهرمانی، پرخیده، ملکه رنجبر قرار داد منعقد نموده بود و قول داد نقش مقابل ملکه رنجبر را من بازی کنم اما منصرف گردیده منوچهر طایفه برای آن نقش انتخاب گردید. من به عنوان یکی از عوامل تدارکات مشغول به کار شدم و نقش کوچکی نیز بازی کردم. استودیو بدیع در پیچ شمیران جنب بستنی فروشی گل و بلبل واقع و در آن دکور کاباره ساخته شد و مرحوم مهندس بدیع مدیر فیلمبرداری بودند. بعدها استودیو بدیع به میدان هفت تیر (۲۵ شهریور) خیابان بخت یار منتقل گردید.

حدود ۳۰ دقیقه از فیلم در همان دکور فیلمبرداری گردید. محسن آراسته هم حدود یک دقیقه در همان دکور بازی کرد. وقتی کار فیلمبرداری در آن دکور به پایان رسید و تصمیم گرفتند برای قسمت دیگر فیلم تعویض دکور نمایند. من کنار رفتم چون آن کار مرا ارضا نکرد.

مدتی بعد به استودیو آژیر فیلم دعوت گردیدم. مالک استودیو ژوزف واعظیان بود و قرار بود دو فیلم «یک قدم تا مرگ» به کارگردانی ساموئل خاچیکیان و «دختری فریاد می‌کشد» به کارگردانی خسرو پرویزی در آن استودیو تولید گردد. من مسئول تدارکات فیلم «دختری فریاد می‌کشد» شدم آن فیلم با سرمایه واعظیان و شهریار صاحب یکی از سینماهای همدان تولید می‌گردید.

با فردین، خانم پرخیده، نارملا و مصدق، سپهرنیا- همایون و غیره قرار داد منعقد گردید.

فیلمبرداری به عهده احسانی بود او سه روز با ساموئل خاچیکیان و سه روز با خسرو پرویزی کار می‌کرد شهریار پییشنهاد کرد من به جای مصدق بازی کنم اما کارگردان مخالفت کرد قرار شد از من تست بگیرند. لباس جاهلی بر تن و کلاه شاپو بر سر من گذاشته شد و در همان حیاط استودیو حدود ۴ دقیقه فیلمبرداری کردند. بعد از ظهور و چاپ فیلم با اینکه مورد قبول واقع شدم اما کارگردان مجدداً تأکید نمود که مصدق آن نقش را بازی کند.

با تکمیل کادر فنی فیلمبرداری شروع گردید. اواسط کار یک صحنه از فیلم باعث شد که من به عنوان مدیر تدارکات به شهرت برسیم و تهیه کنندگان روی من حساب باز کنند داستان آن به شرح زیر بود.

روز قبل از فیلمبرداری آن صحنه، کارگردان از من خواست یک گاری برای ساعت ۱۰ صبح روز بعد در دهکده ونک آن زمان که بیابان وسیعی بود مقابل تنها قهوه خانه آنجا آماده نمایم. قرار بود فردین و نارملا روی گاری سوار شوند و نارملا آهنگی بخواند به این مضمون (اسب سیاهم هی - هی) با صاحب یک گاری صحبت کردم و قرار گذاشتم در مقابل دریافت پنج تومان روز بعد مقابل قهوه خانه ونک باشد. روز بعد ساعت ۹ صبح با یک گروه ۲۰ نفری عازم محل فیلمبرداری گردیدیم و تا ساعت ۱۰^۱ منتظر شدیم اما گاری نیامد. کارگردان قصد داشت فیلمبرداری را تعطیل نماید اما من مخالفت کرده گفتم:

تا غذا صرف کنید من می‌روم شمیران یک گاری می‌آورم.

آن زمان هنوز میدان ونک ساخته نشده بود و نزدیک‌ترین شهرک به دهکده ونک شمیران بود. با سرعت خود را به میدان تجریش رسانیدم یک گاری در مقابل پنج تومان اجاره کرده عازم محل فیلمبرداری شدم حدود ساعت یک بعدازظهر به محل فیلمبرداری رسیده متوجه شدم گروه حدود ۷۰ تومان غذا و چای خورده‌اند. کارگردان با مشاهده گاری شروع به خندیدن نمود و دستور داد فیلمبرداری به روز بعد موکول گردد. علت را جویا شدم گفت:

- مرد حسابی خواننده می‌خواند(اسب سیاهم هی - هی) تو رفتی اسب

سفید آوردی ؟

با آن توضیح تمام عوامل شروع به خندیدن کردند. متوجه شدم رفتار ناشیانه ام آبرویم را بر باد خواهد داد. از طرفی ۷۰ تومان هزینه غذا شده بود که در آن زمان پول زیادی بود- فکری کرده به کارگردان گفتم:

- نیم ساعت دیگر گاری حاضر می‌باشد

پرسید...چه جوری تا به شمیران بروی و برگردی غروب همیشه

گفتم...اگر نیم ساعت دیگر گاری حاضر نبود فیلمبرداری را تعطیل کن

کارگردان قبول کرد من گاری را پشت قهوه خانه بردم که کسی ناظر ماجرا

نباشد از قهوه‌خانه چی مقداری خاک ذغال گرفتم و به صاحب گاری داده گفتم :

- پنج تومان اضافه می‌دهم اسب را سیاه کن .

او هم بلافاصله دست بکار شده به سیاه کردن اسب مشغول گردید. نیم

ساعت بعد به صاحب گاری گفتم...چند دقیقه بعد از من گاری را بیاور. خودم نزد اکیپ رفته اطلاع دادم برای فیلمبرداری آماده باشند گاری چند دقیقه دیگر خواهد رسید. مسئولین فنی مشغول آماده کردن دوربین و وسایل دیگر شدند دستیار کارگردان عوامل را آماده نمود. گاری بافاصله کمی از قهوه‌خانه توقف و لبخند رضایت بر لبان افراد ظاهر گردید. فردین و نارملا سوار گاری شده نوار در ضبط صوت به حرکت در آمد نارملا می‌خواند اسب سیاهم هی - هی مقدار زیادی از اسب نمای درشت گرفته شد و نماهای درشت بازیگران نیز به اتمام رسید. زمانی که می‌خواستند نماهای دور را فیلمبرداری نمایند خاک ذغال‌ها خشک شده اسب کم کم به رنگ خاکستری در آمد. کارگردان تصمیم گرفت فیلمبرداری را به روز دیگر موکول نماید. احسانی فیلمبردار مخالفت کرد و گفت:

- در نماهای دور رنگ اسب مشخص نمی‌شود از این گذشته دوربین را عقب‌تر قرار می‌دهم که هم مناظر زیبا جلوه کند هم رنگ اسب مشخص نشود. همان کار را کردند و چند شات از دور گرفته صحنه آن روز به پایان رسید. تهیه کنندگان هم به شدت خندیدند و هم مرا مورد تشویق قرار دادند که مانع تعطیل شدن صحنه فیلمبرداری شده بودم مخصوصاً که حدود یک صد تومان مخارج آن روز شده بود بعداً بازیگران و گروه فنی آن ماجرا را برای دست اندرکاران سینما تعریف کرده نام من بر سر زبانها افتاد.

یک روز مابین کارگردان و فیلمبردار اختلاف بروز کرد و بعد از مقداری

گفتگوی تند با یکدیگر قهر کردند. چند روزی کار فیلمبرداری تعطیل گردید. تهیه کنندگان سعی کردند آن دو را آشتی بدهند اما احسانی قبول نمی‌کرد شهریار گفت:

– اگر خسرو پرویزی را کنار بگذاریم چه کسی را برای تمام کردن فیلم انتخاب کنیم.

احسانی بلافاصله جواب داد... صفائی را

واعظیان با تعجب پرسید- صفائی

احسانی جواب داد... بله او قدرت این کار را دارد من با او فیلم را تمام می‌کنم احسانی علاوه بر فیلمبرداری در کارگردانی - تدوین نیز تخصص داشت. در فیلم‌های ساخته شده توسط کارگردانان مبتدی علاوه بر فیلمبرداری دکوپاژ فیلمنامه را نیز انجام می‌داد در حقیقت او کارگردانی می‌کرد.

با وساطت تهیه کنندگان احسانی و پرویزی آشتی کردند و چند جلسه بعد فیلمبرداری به اتمام رسید. خود من در صحنه پایانی فیلم در نقش داور کنار تشک کشتی نقش کوچکی در کنار فردین بازی کردم.

بعد از ظهور نگاتیوها و کپی کار تدوین فیلم توسط خسرو پرویزی شروع گردید. من داوطلب پذیرایی از کارگردان در زمان تدوین شدم که در کنار او حضور داشته باشم و تا آخرین صحنه تدوین در اطاق بودم و همچنین در مراحل فنی مانند صداگذاری و کارهای دیگر حضور پیدا کردم بعد از اتمام کارهای فنی فیلم «دختری فریاد می‌کشد» تدوین فیلم «یک قدم تا مرگ» توسط ساموئل

خاچیکیان شروع شد به بهانه‌های مختلف به اطاق تدوین می‌رفتم و با دقت کار ساموئل را مشاهده می‌کردم و زمانی که اطاق تدوین خالی بود با اضافات کپی کار تمرین می‌کردم. آن پشت کار من باعث گردید که در آینده تمام فیلمهای خود را شخصاً تدوین نمایم. در صفحات بعدی به شرح آن خواهم پرداخت.

بعد از آماده شدن فیلم دختری فریاد می‌کشد برای نمایش عمومی، شهریار از واعظیان جدا شد و در خیابان منوچهری دو اطاق اجاره کرد که به تولید فیلم بپردازد و چون به من اعتماد پیدا کرده بود با دعوت او به دفتر جدید رفتم. حدود دو ماه به تنظیم یک فیلمنامه به نام زیبای خطرناک مشغول بودم زمانی که دفتر جدید آماده فعالیت و شهریار تصمیم به تولید فیلم گرفت فیلمنامه را برای او تعریف کردم که مورد پسند او واقع گردید. محمد متوسلانی را برای کارگردانی دعوت نمودیم. او بعد از مطالعه فیلمنامه پیشنهاد کرد که با شهریار شریک شود همچنین نقش اول فیلم را خود به عهده گرفت.

مسئولیت تهیه فیلم به من واگذار و با سرعت به پیش تولید آن مشغول گردیدم.

اواخر بهار سال ۱۳۳۹ اولین فرزندم که دختر بود متولد گردید و اوایل تابستان برای فیلمبرداری به رامسر رفتیم. بازیگران عبارت بودند از خانم‌ها ته‌مینه، فرانک میرقهاری، آقایان مارکو گریگوریان (گریگوری مارک) مسعودی، محمود خدارحم و غیره. من نیز نقش معاون گریگوری مارک را بازی می‌کردم. فریدون ری پور برای فیلمبرداری و رضا بانکی برای عکس انتخاب شدند که

شروع آشنایی من با آن دو بود. گروه فیلمبرداری عازم رامسر گردید و در مدت دو هفته ۵۰ درصد فیلم با تمام رسید و برای ادامه کار به تهران مراجعت نمودیم. نگاتیوها به لابراتوار استودیو اطلس فیلم واقع در خیابان ارباب جمشید که در آن زمان استودیو بزرگی محسوب می‌گردید تحویل داده شد. یک هفته بعد شهریار و متوسلانی با خبر وحشتناکی روبرو گردیدند تمام نگاتیوها سفید و هیچ تصویری بر روی آنها ضبط نگردیده بود هیچ کس علت را نمی‌دانست. هیچ متخصصی نتوانست علت را پیدا کند. بدین ترتیب پروژه فیلم زیبای خطرناک تعطیل گردید. من بعد از اتمام اولین فیلمم به نام «زنگ‌های خطر» فیلمنامه «زیبای خطرناک» را به نام «پرتگاه مخوف» جلوی دوربین بردم.

شهریاری بدلیل ضرر و زیان فیلم فوق‌علاقه‌ای به فیلمسازی نشان نمی‌داد من مشغول نوشتن فیلمنامه زنگ‌های خطر شدم و بعد از اتمام فیلمنامه که مدت دو ماه به طول انجامید آن را برای شهریاری قرائت نمودم. فیلمنامه به شدت مورد علاقه او قرار گرفت و با گرجی عبادیا صاحب استودیو اطلس فیلم وارد مذاکره گردید. قرار شد با مشارکت یکدیگر فیلم را تهیه نمایند. چون گرجی عبادیا به علت خستگی حاضر به کارگردانی نبود در جستجوی کارگردان دیگری بودیم که قادر باشد فوراً آن فیلمنامه را جلوی دوربین ببرد یک روز که با شهریاری اسامی کارگردانان را مرور می‌کردیم در یک فرصت پیشنهاد کردم که شخصاً فیلم را کارگرانی نمایم با تعجب به من خیره شد و به فکر فرو رفت. با دلهره به لبان او چشم دوخته بودم که آیا موافقت خواهد کرد یا خیر، اگر

جوابش مثبت بود زندگی من عوض می‌شد.

بعد از سال‌ها وقتی به آن لحظه فکر می‌کنم. جوانی آرام ولی با درونی مضطرب را مجسم می‌نمایم که چشم به آینده دارد و یک کلمه آری یا نه در زندگی او دگرگونی بوجود می‌آورد.

اگر جواب منفی بود سرخورده و خجلت زده از خود که نتوانسته بودم اطمینان تهیه کننده را بدست بیاورم برای همیشه فعالیت در سینما را کنار می‌گذاشتم شاید هم به علت علاقه فراوانم به آن کار به امید آینده منتظر می‌ماندم اما اگر جواب مثبت بود درهای شهرت به رویم گشوده می‌گردید. و هر روز از این استودیو به آن استودیو در رفت و آمد بودم و با پیشنهادات مختلف مواجه می‌گردیدم. واقعاً سرنوشت انسان و آینده او به لحظه‌ها و کلمه‌ها بستگی دارد.

سکوت او مرا خورد کرده بود. به دهان شهریار چشمت دوخته بودم. او باید در مورد سرمایه‌اش تصمیم می‌گرفت. مثلی است معروف که (نباید بی‌گدار به آب زد) باید فکر می‌کرد.

آیا صلاح است یک سرمایه یک صدوپنجاه هزار تومانی در اختیار جوانی ۲۴ ساله از راه رسیده و فاقد تجربه قرار بگیرد یا نه - اغراق نمی‌گویم آن چند دقیقه مانند قرنی بر من گذشت. به بهانه چای آوردن او را تنها گذاشتم. بعد از چند دقیقه وارد اطاق شده یک چای تازه دم مقابلش گذاردم. مجدداً به من خیره شد بالاخره سکوت را شکسته گفت:

رضا تو پسر خوبی هستی دلم می‌خواهد کمکت کنم. من با پیشنهاد تو موافقم باید ببینم عکس العمل گرجی چه خواهد بود.

نفس راحتی کشیدم ۵۰ درصد کار درست شده بود قول دادم هیچوقت محبت‌های او را فراموش نکنم. او هم قول داد گرجی را راضی نماید. بعد از صرف چای عازم استودیو گردید که با گرجی صحبت کند. مجدداً اضطراب وجودم را فراگرفت. دعا می‌کردم گرجی هم موافقت نماید.

سال ۱۳۶۷ شهرداری که به شدت مسن شده بود آپارتمانی در کوچه محل سکونت من خریداری کرد زمانی که بعد از بیست سال با او موجه شدم فکر کردم پدرم را می‌بینم چنان او را در آغوش گرفتم که او هم تحت تأثیر قرار گرفت. در حالیکه گریه می‌کردم او را بوسیدم او هم متقابلاً مانند فرزندش مرا می‌بوسید. گفتم...هیچگاه شما و محبت‌های شما را فراموش نمی‌کنم.

جواب داد....من وظیفه‌ام را انجام دادم تو جوان فعال، درستکار، مؤدب و مهربانی بودی پشت کار تو را هیچوقت فراموش نمی‌کنم. من باید از تو حمایت می‌کردم.

حدود دو سال در آن محل سکونت داشت و در چند مورد دچار مشکل گردید. که فوراً آنها را حل کردم، بعد از آن محل رفت بعدها شنیدم فوت شده است. اگر حقیقت دارد خداوند قرین رحمتش فرماید.

شهرداری حدود دو ساعت بعد از استودیو اطلس فیلم مراجعت کرد و توضیح داد که بالاخره موافقت گرجی را جلب کرده است. نفس راحتی کشیدم.

گفت...اما شرطی قائل شده است تو سه صحنه از فیلم را به انتخاب خودت فیلمبرداری خواهی کرد. اگر ایرادی نداشت و گرجی تأیید نمود، قرارداد کارگردانی تو منعقد خواهد گردید. والا ساخت فیلم به کارگردانی دیگری محول خواهد شد.

بلافاصله موافقت خود را اعلام داشتم با فریدون ری پور جهت فیلمبرداری مذاکره و موافقتش را جلب نمودم رضا بانکی که دوست مشترک من و ری پور بود برای همکاری من و ری پور نقش مؤثری بازی کرد. رضا بانکی به عنوان عکاس انتخاب و نقش کوچکی هم بازی کرد. او در حال حاضر یکی از فیلمبرداران معروف سینمای ایران می‌باشد.

از هنرمند فقید میلانی، جمشید مهرداد، رضا شفیعی - خانم‌ها آزاده - اشرف کاشانی و جوانی به نام رامین یوسفی و محسن قبادی کم‌دین تأثر برای همکاری دعوت به عمل آوردم همچنین قبادی به عنوان مدیر تولید انتخاب گردید.

سه صحنه از سخت‌ترین قسمت‌های فیلمنامه را انتخاب کردم. فیلمبرداری در پائیز ۱۳۴۰ شروع گردید. توجه داشته باشید که تاریخ ساخت فیلم را اعلام خواهم نمود.

تاریخ نمایش فیلم‌ها در کتاب‌های دیگر ثبت شده است. امکانات فیلمبرداری بسیار ناچیز بود. یک دوربین خبری، ده پروژکتور ۸۰۰ چهار عدد رفلکتور و یک تراولینگ لاستیکی فقط همین.

روز اولی که در ایستگاه راه آهن فیلمبرداری شروع گردید. تصمیم گرفتم یک شات از سوت قطار که روی آن نصب می‌باشد توأم با حرکت فیلمبرداری نمائیم. چون کرین نداشتیم فریدون ری پور را روی شانه هایم نشاندم وقتی دوربین را روشن نمود آهسته بلند شدم که دوربین حرکت داشته باشد. روزی یک صحنه را فیلمبرداری می‌کردیم. جمعاً سه روز به طول انجامید. بعد نگاتیوها را به لابراتوار تحویل دادیم. دو روز بعد کپی کار آماده گردید. با دلهره به اتفاق گرجی و شهریاری وارد سالن نمایش گردیدیم. چراغ‌ها خاموش و مشغول تماشای کپی کار گردیدیم. خیلی نگران بودم وقتی چراغ‌های سالن روشن گردید لب‌خند رضایت را بر لبان تهیه کنندگان مشاهده نمودم. گرجی بعد از گفتن تبریک اجازه داد که فیلمبرداری ادامه یابد.

روز بعد قرار دادی به مبلغ شش هزار تومان بابت کارگردانی و فیلمنامه با من منعقد و مجدداً فیلمبرداری شروع شد آن زمان رسم بود که هفته‌ای ۴ روز کارها را آماده و هفته‌ای سه روز فیلمبرداری می‌کردیم چون درآمد دیگری نداشتیم به سختی زندگی می‌کردم. فراموش نمی‌کنم روزهایی که فیلمبرداری نداشتیم با رضا بانکی به شراکت نهار می‌خوردیم. به یک دیزی آبگوشت که فکر می‌کنم یک تومان قیمت آن بود اکتفا می‌کردیم. یک روز او پول را پرداخت می‌کرد یک روز من. برای صحنه‌های داخلی از وسائل منزل خودم استفاده می‌کردم.

حدود پنجاه درصد از فیلم را فیلمبرداری کرده بودم که محمد متوسلانی پیشنهاد کرد مدیریت تدارکات فیلم جدیدش به نام «ترس و تاریکی» را بپذیرم و

نقش یک افسر شهربانی را نیز به عهده بگیریم با یکدیگر به توافق رسیدم. دو هزار تومان دست مزد بسیاری از مشکلاتم را حل می‌کرد. او روزهای آخر هفته فیلمبرداری می‌کرد و من کارهای او را انجام می‌دادم و روزهای اول هفته فیلم خود را می‌ساختم بعداً که فیلمبرداری «زنگ‌های خطر» به اتمام رسید تا آماده شدن کپی کار با فرصتی که داشتم کارهای فیلم «ترس و تاریکی» را سریع‌تر انجام دادم در نتیجه آن فیلم از سرعت بیشتری برخوردار گردید. مخصوصاً که دو نفر از بازیگران در هر دو فیلم شرکت داشتند.

گرجی تصمیم گرفت شخصاً فیلم زنگ‌های خطر را تدوین نماید. آن زمان اگر کارگردانان وارد نبودند فیلمبرداران تدوین فیلم را انجام می‌دادند. بعدها چند نفر این رشته را به خود تخصیص دادند. شب‌ها از ساعت ۸ الی ۱۲ روی پله‌های استودیو منتظر می‌ماندم که گرجی بعد از صرف شام و مدتی استراحت در اطاق تدوین حاضر شود معمولاً تا ساعت ۵ صبح به تدوین مشغول بودیم. اولاً آن نوع کار برای من طاقت فرسا بود. بعد هم خیلی مایل بودم شخصاً فیلم را تدوین نمایم. با شهربانی صحبت کردم قرار شد او با گرجی صحبت کند. در نتیجه گرجی موافقت کرد من یک صحنه را تدوین نمایم اگر ایرادی نداشت ادامه دهم. فوراً با خوشحالی پشت میز تدوین قرار گرفتم با دقت یکی از صحنه‌ها را تدوین کردم و گرجی بعد از مشاهده آن اجازه داد کار را ادامه دهم. از آن تاریخ به بعد کلیه فیلم‌های قبل از انقلاب و بعد از انقلاب که توسط من ساخته شده است شخصاً تدوین نموده و از اضافات کپی کار نمونه فیلم

(آنونس) ساخته‌ام.

زنگهای خطر

نویسنده و کارگردان: رضا صفائی

تهیه کنندگان: اسداله شهریاری - گرجی عبادیا

فیلمبرداران: فریدون ری پور - ناصر رفعت

بازیگران: آزاده - جمشید مهرداد - اشرف کاشانی - میلانی - رضا شفیع -

محسن قبادی و چهره جدید رامین یوسفی

تهیه شده در: استودیو اطلس فیلم

خلاصه فیلمنامه

پسر و دختر جوانی به یکدیگر علاقمندند اما پدر نزول خوار و پول پرست دختر مخالف ازدواج آن دو می‌باشد. پدر قصد دارد دخترش را به برادرزاده خود که تصور می‌نماید ثروتمند اما او جوانی شیاد و تهیدستی می‌باشد بدهد ولی با مخالفت دختر روبرو می‌گردد. برادرزاده تصمیم می‌گیرد به گاوصندوق عمویش دستبرد بزند اما موفق نشده به دام پلیس گرفتار می‌گردد. پدر دختر با درک واقعیت با ازدواج دختر و جوان دلخواهش موافقت می‌نماید.

بعد از اتمام «فیلم ترس و تاریکی و زنگ‌های خطر» بیکار ماندم. آن زمان معمولاً فیلم‌ها ۶ ماه تا یک سال بعد از اتمام به نمایش عمومی در می‌آمدند.

چون سینماهای نمایش دهنده معدود بودند. از سال ۱۳۴۲ که ناصر مجد بیگدلی گروه سینماهای متحد تهران را تشکیل داد. نمایش فیلم‌ها سرعت گرفت و گروه‌های ثابت دیگری به وجود آمد. برایم روشن بود تا فیلم اولم به نمایش عمومی در نیاید تهیه کننده‌ها کاری به من نخواهند داد بنابراین تصمیم گرفتم خودم دست به کار شوم. فیلمنامه پرتگاه مخوف (زیبای حيله گر) را برای کار انتخاب نمودم. ابتدا در بانگ حساب جاری باز کرده یک دسته چک پنجاه برگی گرفتم و بزرگترین اشتباه زندگی‌ام را مرتکب شدم. چون حدود سه سال گرفتار بوده هرچه کار کردم بدهی دادم. از طرفی گام در راه موفقیت گذارده سرشناس شدم. روزی که تصمیم گرفتم با استودیو قرار داد ببندم با ذکر نام خدا از منزل خارج شدم. فقط ده ریال در جیب داشتم. باید از خیابان آذربایجان که محل سکونت‌م بود سوار اتوبوس شده از طریق خیابان جمهوری (شاه سابق) به چهار راه اسلامبول آمده و به خیابان ارباب جمشید بروم. از ده ریال، دو ریال آن را بلیط اتوبوس خریدم. اتوبوس در ایستگاه فلسطین (کاخ سابق) توقف نمود که مسافر پیاده کند. چشمم به مرحوم نعمت پیشواییان افتاد که جنب سینما جمهوری (نیاگارا سابق) مقابل یک نمایشگاه اتومبیل ایستاده بود فوراً از اتوبوس پیاده شده به او نزدیک گردیدم. شباهت عجیبی به کلارک گیبل بازیگر معروف فیلم برباد رفته محصول آمریکا داشت. با او به مذاکره پرداختم وقتی متوجه گردیدم که می‌خواهم از او در فیلم استفاده نمایم بلافاصله موافقت خود را اعلام نمود. به او قول دادم در اسرع وقت برای بازی در فیلم با او تماس بگیرم.

بعد به استودیو اطلس فیلم رفتم. گرجی استودیو را به جواهری و میزانی واگذار نموده بود با جواهری صحبت کردم و موافقت او را جلب نمودم که پول استودیو را از نمایش اکران اول فیلم پرداخت نمایم.

حیدر صارمی - دلیله نمازی را به استودیو دعوت کرده با هر کدام قراردادی به مبلغ چهار هزار تومان منعقد نموده دو فقره چک بدون تاریخ به آنها تسلیم کردم که از نمایش اکران اول فیلم وجه آن را پرداخت نمایم. به یک دختر جوان احتیاج داشتم سیمین علیزاده را که در همان خیابان ارباب جمشید با خانواده‌اش زندگی می‌کرد معرفی کردند او هم به عنوان چهره جدید به جمع بازیگران پیوست. برای فیلمبرداری مرحوم رضا انجم‌روز را که در فیلم زنگهای خطر دستیار ناصر رفعت بود انتخاب کردم.

که باعث تعجب همگان گردید چون آن زمان یک کارگردان تازه وارد جرأت نمی‌کرد یک دستیار فیلمبردار را به عنوان فیلمبردار انتخاب نماید. رضا انجم‌روز که به آرزویش رسیده بود قرار داد را سفید امضاء کرد اما من دستمزد یک دستیار را به او پرداخت نمودم. که در سال ۱۳۴۱ دو هزار تومان بود. کارگران فنی روزی یکصد تومان دریافت می‌داشتند. برای عکس هادی مشکوة تهیه کننده فعلی سینما را پیدا کردم و با او قرارداد بستم. تمام مقدمات برای فیلمبرداری آماده شد فقط دو چیز کم داشتم پول برای خرج صحنه و نگاتیو برای فیلمبرداری.

ابوقارون به تهیه کنندگان مواد خام می‌داد و چک یا سفته مدت دار می‌گرفت

اما من اعتبار نداشتم و حاضر نبود مواد خام در اختیارم قرار دهد. یک روز محمد سخن سنج هنرمند قدیمی به من مراجعه پیشنهاد نمود ۲۰ درصد در فیلم شریک شده نگاتیو آن را تأمین نماید. همچنین مدیریت تدارکات را به عهده بگیرد. روز بعد ده حلقه نگاتیو مارک گورت به استودیو تحویل داد.

اوائل پائیز ۱۳۴۲ فیلمبرداری در خانه مجلی که در خیابان انقلاب (آیزنهور سابق) واقع بود شروع گردید. ۲۰ ریال پول داشتم که کرایه وانت دادم. در آن منزل صارمی دلیلہ نمازی - نعمت پیشوائیان بازی داشتند. ظهر برای نهار ماتم گرفته بودم با رضا انجم روز و سخن سنج ماجرا را در میان گذاردم. ۳۰ ریال پول داشتند که در اختیارم گذاردند. کارگر صحنه را فرستادم سه عدد ساندویچ با سه عدد نوشابه که جمعاً همان ۳۰ ریال می شد خریداری و مقابل بازیگران قرار داد. مابقی گروه به بهانه صرف غذا از منزل خارج و یک ساعت در خیابان راه رفتیم بعد به محل فیلمبرداری مراجعت کرده با شکم گرسنه شروع به فیلمبرداری نمودیم. چند روز با وجود مشکلات مالی به فیلمبرداری ادامه دادیم بعد نگاتیوهای گرفته شده تحویل لابراتوار گردید. متأسفانه چون مواد خام کهنه بود بسیار کم رنگ ظاهر گردید. واهان بیجانیان مسؤل لابراتوار آدم متخصصی بود او مجدداً نگاتیوها را با یک مواد قوی از لابراتوار عبور داد پنجاه درصد بهتر شد. اما ضعیف بود سخن سنج بدلیل سهل انگاری از شراکت کناره گیری نمود. منصور مرزی به سمت مدیر تدارکات منصوب گردید. او دارای یک اتومبیل شورلت مدل ۱۹۵۴ و به بازیگران سرویس می داد که از لحاظ کرایه

اتومبیل برای حمل و نقل کمک بزرگی بود.

با دفتر پخش فیلم ۵۵۵ برای توزیع فیلم صحبت کردم. منصور باقریان موافقت نمود مبلغ شصت هزار تومان در چند نوبت پرداخت نماید. مخارج استودیو و عکس و رگلام را نیز بپردازد بیست هزار تومان نقداً پرداخت نمود. مقداری به بازیگران دادم و شروع به فیلمبرداری نمودم. مواد خام هم توسط باقریان از ابوقارون گرفته شد. همچنین به پیشنهاد باقریان گوگوش که آن زمان حدوداً ده ساله بود در دو صحنه از فیلم ظاهر گردید که یک شب از ساعت ۱۲ الی ۶ صبح بازی او به اتمام رسید. فیلمبرداری از صحنه‌های باقیمانده در مدت کوتاهی پایان و مراحل فنی آن آغاز گردید. برای اولین بار از کشتی گیران کچ در فیلم پرتگاه مخوف استفاده نمودم. حسن رضائی - آل بیگی . دهقان و بعدها دیگران را که در آن حرفه متخصص بودند وارد سینما نمودم.

گروه سینماهای متحد تهران با چند سینما توسط ناصر مجد بیگدلی تشکیل گردید. بهترین سینمای گروه سینما ایران واقع در خیابان لاله‌زار بود. بیگدلی فیلم‌ها را گارانتی می‌کرد دومین فیلمی که قرار داد بست پرتگاه مخوف بود با شصت هزار تومان گارانتی یعنی یکصد و پنجاه هزار تومان فروش - باقریان آن مبلغ را دریافت نمود. سال ۱۳۴۲ فیلم به نمایش عمومی در آمد و فروش خوبی داشت اما همان شصت هزار تومان از نمایش اکران اول نصیب می‌گردید. حدود نود هزار تومان دیگر بدهکار بودم و مقداری چک نزد مردم داشتم. از نمایش فیلم در شهرستانها پول استودیو ، مواد خام و مقداری از

بدهی‌ها تسویه گردید. اما گرفتار چک‌ها بودم و برایم دردسر شده بود.

پرتگاه مخوف

نویسنده فیلمنامه و کارگردان: رضا صفائی

تهیه کننده: رضا صفائی

فیلمبردار: رضا انجم روز

تهیه شده در: استودیو اطلس فیلم - ۳۵ میلی متری سیاه و سفید

پخش: سازمان سینمایی ۵۵۵

بازیگران: حیدر صارمی - دلیله نمازی - نعمت پیشوائیان - گوگوش -

امیر آبادی - محمود خدارحم - مسعودی - بسیجی

خلاصه داستان

- مأموری وظیفه شناس با چهره‌ای مبدل وارد گروه تبهکاران می‌شود او پس از یک سلسله ماجرا و تعقیب و گریز موفق می‌شود باند تبهکاران را متلاشی نماید.

در سال ۱۳۴۲ - با منصور مرزی که مدیر تهیه فیلم پرتگاه مخوف بود شریک شده فیلم خشم و فریاد را ساختم. در آن فیلم مرحوم علی آزاد- اکبر هاشمی - نعمت پیشوائیان - ملکه رنجبر و یک بازیگر ایتالیایی به نام مارینا کارویلا بازی می‌کردند. خودم در نقش یک وکیل مدافع ظاهر می‌شدم. زمانی که

فیلم به اتمام رسید به جهت فشار طلب کارها سهم خود را به منصور مرزی واگذار نمودم فیلم فوق از فروش خوبی برخوردار شد اما پولی نصیب من نگردید. از طرفی بدهی من به جهت سود پول روز به روز بیشتر می‌شد یک روز شخصی به نام مقتدر که در خیابان جمهوری (شاه آباد سابق) دفتر داشت و شرخر بود با یک پاسبان به درب منزل آمد و بابت دو هزار تومان مرا جلب نمود فوراً با منصور باقریان تماس گرفتم او به دادگستری مراجعه و با تعهد پرداخت آن پول مانع فرستادن من به زندان گردید.

خشم و فریاد

نویسنده فیلمنامه - کارگردان: رضا صفائی

تهیه کنندگان: رضا صفائی - منصور مرزی

فیلمبردار: رضا انجم روز

تهیه شده در: استودیو اطلس فیلم

بازیگران: علی آزاد - ملکه رنجبر - نعمت پیشوائیان - اکبر هاشمی -

مارینا کارویلا و رضا صفائی

خلاصه داستان

- جوانی روستائی و دارای زن و فرزند از روی ناچاری به قصد دزدی وارد

منزلی می‌گردد و در آنجا با جسدی مواجه شده گرفتار و محکوم می‌شود. وکیل

مدافع او پی به حقیقت برده با جمع آوری مدارک جوان روستائی را از مرگ نجات می‌دهد.

با دعوت منصور مرزی برای ساخت فیلم کابوس با او مبلغ شش هزار تومان قرارداد بستم و تقبل نمود که مقداری از بدهی مرا پرداخت نماید. در فیلم کابوس علی آزاد جنتی شیرازی و چند بازیگر دیگر شرکت داشتند. فیلمنامه بازگو کننده زندگی یک مرد روانی بود داستان شروع فیلم شنیدنی می‌باشد... مشغول دکوپاژ فیلمنامه بودم و قرار بود ده روز بعد فیلمبرداری شروع شود اما یک هفته قبل از شروع فیلم، برف باریدن گرفت. هوا تاریک شده بود که با تهیه کننده تماس گرفتم و اطلاع دادم روز بعد فیلمبرداری را شروع نمائیم تعجب کرد و گفت...چه جوری با کدام امکانات با کدام وسیله؟ با کدام بازیگر؟ جواب دادم...فقط علی آزاد بازی دارد. خودم کارها را جور می‌کنم فقط ساعت ۷ صبح استودیو باش.

موافقت خود را اعلام نمود. ساعت ۶ صبح با تاکسی به شمیران رفتم و وارد منزل علی آزاد گردیده او را از خواب بیدار کردم و در حالیکه غرغر می‌کرد با خود به تهران آورده در خیابان ارباب جمشید به منصور مرزی تحویل دادم که او را به آرایشگاه برده موهایش را کوتاه نماید. ضمناً سفارش کردم وسائل فیلمبرداری را از استودیو تحویل بگیرد. معمولاً عوامل فنی هر روز در خیابان ارباب جمشید حضور داشتند. با تاکسی به خیابان شاهپور رفته زنگ منزل رضا انجم روز را به صدا در آوردم مادرش درب را باز اطلاع داد که رضا در خواب می‌باشد. وارد اطاق او

شدم به خواب عمیقی فرو رفته بود. بیدارش کردم با مشاهده من تعجب نمود.

گفت...چرا روز قبل اطلاع ندادی؟

جواب دادم...برای اینکه دیشب برف شروع به باریدن نمود

هر دو ساعت ۹ صبح در استودیو حضور داشتیم و علی آزاد گریم کرده آماده بود. به سرعت وسائل فیلمبرداری را تحویل گرفته عازم میدان فلسطین (کاخ سابق) شدیم ساعت ده و نیم صبح در حالیکه برف به شدت می‌بارید فیلمبرداری آغاز و تا غروب صحنه‌های مربوط به علی آزاد که در خیابان‌ها بازی داشت فیلمبرداری گردید.

چون هر روز کار می‌کردیم فیلمبرداری حدوداً بیست روز به طول انجامید. بعد از تدوین و کارهای صداگذاری و فنی فیلم برای برش نگاتیو و چاپ تحویل استودیو گردید.

کابوس

نویسنده - کارگردان: رضا صفائی

تهیه کننده: منصور مرزی

فیلمبردار: رضا انجم روز

تهیه شده در: استودیو شاهین فیلم

بازیگران: علی آزاد - ملکه رنجبر - نعمت پیشوائیان - جنتی شیرازی - غریزه -

ابوالقاسم ملکوتی

خلاصه داستان

- مرد جوانی که وارث ثروت زیادی شده دچار کابوس‌هایی می‌شود. در ابتدا کسی حرف‌هایش را جدی نمی‌گیرد. اما پس از یک سلسله ماجرا معلوم می‌شود که یکی از نزدیکان مرد جوان سعی دارد از طریق ایجاد وحشت او را که بیمار هم هست از بین برده ثروتش را تصاحب نماید. با کشف واقعیت شخص توطئه‌گر گرفتار می‌گردد.

از طرف جنتی شیرازی برای ساخت فیلم «مقصر پدرم بود» دعوت شدم. به دفتر او رفته قرارداد فی مابین را امضاء نمودم. فیلمنامه را خود او نوشته بود اما باید بازنویسی می‌شد. چند روز بعد که بازنویسی فیلمنامه به اتمام رسید. به اتفاق تهیه‌کننده و مدیر تهیه برای پیدا کردن محل فیلمبرداری به اطراف تهران رفتیم. بالاخره بعد از سه روز دهکده سیرا واقع در جاده کرج چالوس را برای فیلمبرداری انتخاب کردم از رضا بیک ایمان وردی که آن زمان دستمزد او ده هزار تومان بود سونیا (سوزی یا شار بعدی) ابراهیم نادری - جنتی شیرازی و عده دیگر برای بازی در فیلم دعوت نمودم. برای فیلمبرداری با رضا مجاوری قرارداد منعقد گردید. حدوداً ۱۸ روز در سیرا بودیم و با خاتمه فیلمبرداری به تهران مراجعت کرده و بعد از چاپ کپی کار به کارهای فنی آن پرداختم - بهار

سال ۱۳۴۳

مقصر پدرم بود

کارگردان و تدوین: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه و تهیه کننده: جنتی شیرازی

بازنویسی فیلمنامه: رضا صفائی

فیلمبردار: رضا مجاوری

محصول: شهرام فیلم

تهیه شده در: استودیو شاهین فیلم

بازیگران: رضا بیک ایمان وردی - سونیا - ابراهیم نادری - دلیله نمازی -

جنتی شیرازی - اکبر هاشمی

خلاصه داستان

... خانواده‌ای نمونه با هوسرانی پدر خانواده متلاشی می‌گردد. پسر خانواده به سرقت و سرانجام به علت ارتکاب قتل گرفتار قانون می‌گردد. پدر پشیمان اما دیگر فرصتی برای جبران نیست

مجدداً جنتی شیرازی برای ساخت فیلم بعدی از من دعوت به عمل آورد و فیلمنامه شکوفه‌های امید را به من ارائه داد. دو روز بعد تصمیم خودش مبنی بر استفاده از خلیل عقاب، پهلوان معروف را با من در میان گذارد. از آن پیشنهاد استقبال نمودم. خلیل عقاب در امر تهیه فیلم با جنتی شیرازی شریک گردید. یک روز حدوداً ساعت ده صبح تلفن چی استودیو اطلاع داد که خانمی با من

کار دارد بعد از برقراری ارتباط آن خانم خودش را معرفی و اظهار علاقه نمود که بازیگر شود. روز بعد فریبا خاتمی بازیگر سرشناس بعدی به استودیو آمد از او تست گرفته شد و به جمع بازیگران آن فیلم پیوست - از مرحوم ظهوری برای نقش کوچکی دعوت به عمل آوردیم که مورد قبول او واقع شد در طول فیلمبرداری احترام خاصی برای تقی ظهوری قائل بودم و او هم از اینکه کارگردان صاحب نامی شده بودم اظهار خوشحالی نمود.

خاطره‌ای که از آن سال دارم و من باعث گردیدم یکی از دستیار فیلمبرداران بعدها فیلمبردار معروفی گردد، به شرح زیر می‌باشد:

یک روز در استودیو مشغول آماده کردن کارهای فیلم شکوفه‌های امید بودم که صدای فریاد عزیز رفیعی فیلمبردار و کارگردان را که مشغول ساخت فیلم لاشخورها بود شنیده بلافاصله به حیاط بزرگ استودیو آمدم عزیز رفیعی به دستیار خود جمشید الوندی دشنام می‌داد و بلافاصله سیلی محکمی به صورت او زد. جمشید الوندی که حدوداً ۱۸ سال داشت گریه کنان به سمت دیگر استودیو رفت. معلوم شد یکی از کاست‌های فیلم نور دیده است. عزیز رفیعی را به کناری برده آرام نمودم اما جمشید به شدت گریه می‌کرد. بسیار متأسف شدم و او را نوازش کردم. روز بعد با رضا انجم روز صحبت کرده او را به سمت دستیار فیلمبردار در فیلم شکوفه‌های امید انتخاب نمودم. جمشید جوان محجوب فعال و درستی بود. تصمیم گرفتم بعداً از او به سمت فیلمبردار استفاده نمایم. فیلم شکوفه‌های امید حدود ۲۵ روز به طول انجامید و بعد مشغول کارهای

فنی آن گردیدم.

شکوفه‌های امید

کارگردانی و تدوین: رضا صفائی

تهیه کنندگان: جنتی شیرازی - خلیل عقاب

نویسنده فیلمنامه: جنتی شیرازی - بازنویسی: رضا صفائی

فیلمبردار: رضا انجم روز

تهیه شده در: استودیو اطلس فیلم

بازیگران: علی آزاد - فریبا خاتمی - خلیل عقاب - نادره - جنتی شیرازی -

تقی ظهوری

خلاصه داستان

- مستخدمه‌ای مورد تجاوز ارباب قرار گرفته از خانه رانده می‌شود.

مستخدمه که باردار شده است فرزندش را بعد از تولد سر راه می‌گذارد چون قادر

به نگهداری از او نمی‌باشد. راننده یک کامیون کودک را پیدا نموده خود از او

نگهداری می‌نماید.

با تلاش راننده ابتدا مادر طفل و سپس ارباب را پیدا کرده او را وادار می‌نمایند

که با مادر کودک ازدواج نمایند.

در سال ۱۳۴۳ بدهی من تمام شده نفس راحتی کشیدم. به دعوت منصور

باقریان صاحب سازمان سینمایی ۵۵۵ به دفتر او واقع در خیابان کوشک رفته فیلمنامه جهنم زیر پای من، را پیشنهاد کردم. پسندید و فوراً قراردادی با من منعقد نمود.

برای نقش اول فیلم مرحوم فردین را انتخاب نمودم. روز بعد او به دفتر آمد و بعد از شنیدن داستان فیلم از اینکه باید نقش ضد قهرمان را بازی کند بسیار خوشحال و فوراً قرارداد را امضاء نمود. در آن زمان سه بازیگر معروف: ناصر ملک مطیعی - فردین - آرمان با یکدیگر قرار گذاشته بودند از ۲۰ هزار تومان که آن زمان پول هنگفتی بود کمتر دستمزد بگیرند.

دستمزد من ده هزار تومان و رضا انجم روز چهار هزار تومان می‌گرفت و اگر اشتباه نکنم برای جمشید الوندی ۱۵۰۰ تومان قرارداد بستم. برای نقش مقابل فردین سهیلا و برای نقش مقابل رضا فاضلی فریبا خاتمی را انتخاب کردم. دیگر بازیگران عبارت بودند از: منصور سپهرنیا - خواجه‌جوی - جنتی شیرازی - اکبر هاشمی - حسن رضائی - رفیع مددکار و عده‌ای دیگر - منتجم شیرازی در صحنه‌ای از فیلم ظاهر شده آهنگ محلی اجراء می‌کرد. مدیریت تهیه به عهده منصور سپهرنیا واگذار گردید. اکیپ فیلمبرداری عازم سنندج و کلیه صحنه‌های فیلم به مدت ۱۸ روز در آن محل پایان یافت. یک شب فیلمنامه تعقیب خطرناک را برای فردین تعریف کردم و مورد پسند او واقع گردید. قرار شد نقش یک مأمور آگاهی را بازی کند و قول داد چون تهیه کننده آن خودم بودم از لحاظ دستمزد تخفیف قائل شود.

بعد از اتمام فیلمبرداری به تهران مراجعت نمودیم و بعد از ظهور نگاتیوها و چاپ کپی کار بلافاصله تدوین آن را آغاز نمودم با پایان یافتی تدوین از مرحوم فردین دعوت کردم به استودیو بیاید که قبل از صداگذاری فیلم را مشاهده نماید و نظرش را ارائه دهد. از دو مورد ایراد گرفت و بلافاصله آن را رفع نمودم تشکر کرده استودیو را ترک نمود. بعد از اتمام کارهای فنی - فیلم برای برش نگاتیو چاپ تحویل استودیو گردید.

جهنم زیر پای من

نویسنده فیلمنامه - کارگردان: رضا صفائی

تهیه کننده: منصور باقریان

فیلمبردار: رضا انجم روز

محصول: سازمان سینمایی ۵۵۵

تهیه شده در: استودیو شاهین فیلم

بازیگران: محمد علی فردین - سهیلا - رضا فاضلی - فریبا خاتمی -

منصور سپهرنیا - اکبر خواجوی - جنتی شیرازی - اکبر هاشمی -

حسن شاهین - حسن رضائی - منتجم شیرازی

خلاصه داستان

... دهکده بزرگی در اثر زلزله‌ای وحشتناک به کلی ویران می‌گردد. تعداد

معدودی از اهالی منجمله دو پسر بچه ۸ ساله و ۱۰ ساله از آن حادثه جان سالم بدر می‌برند. پسر بچه‌ها جهت امرار معاش به دهکده دیگری می‌روند. برادر بزرگتر به کار مشغول می‌گردد و برادر کوچک خود را وادار می‌نماید که تحصیل کند. برادر کوچکتر بعد از اخذ دیپلم به تهران می‌رود که ادامه تحصیل دهد. در غیاب او برادر بزرگتر با ارباب دهکده اختلاف پیدا کرده یاغی می‌شود و عده‌ای را دور خود جمع می‌نماید. برادر کوچکتر از دانشکده افسری فارغ التحصیل گشته به ژاندارمری منتقل می‌گردد. و از طرف فرمانده جهت دستگیری یاغیان به آن منطقه اعزام می‌گردد. در آنجا متوجه می‌شود که سردسته یاغیان برادرش می‌باشد. به حکم وظیفه تصمیم می‌گیرد او را دستگیر نماید. اما سردسته یاغیان دستور برادر را اطاعت نکرده بوسیله او به هلاکت می‌رسد و تشکیلات یاغیان متلاشی می‌گردد.

به پیش تولید فیلم تعقیب خطرناک پرداخته - چون مرحوم فردین اگر اشتباه نکنم مشغول بازی در فیلم آقای قرن بیستم بود. علی آزاد را انتخاب کردم که نقش مأمور آگاهی را بازی کند. جمشید الوندی را نیز به سمت فیلمبردار انتخاب نمودم که خیلی‌ها حیرت کردند و توصیه نمودند که الوندی جوان و بی تجربه می‌باشد و سرمایه‌ام به خطر خواهد افتاد اما من توجهی نکردم چون به او اعتماد داشتم. اتفاقاً انتخاب درستی بود و فیلمبرداری فیلم تعقیب خطرناک مورد قبول دست اندرکاران سینما قرار گرفت و الوندی به سرعت ترقی نمود.

چون پول نداشتم از مرحوم ابوقارون مواد خام و مقداری پول گرفتم در عوض توزیع فیلم را در اختیار او گذاردم ابوقارون هم توزیع فیلم را به مؤسسه دیگری واگذار نمود که از درآمد فیلم ابتدا طلب او پرداخت گردد. فیلم فوق بعد از دو ماه آماده نمایش گردید با اینکه فیلم خوب و پر تحرکی و از فروش خوبی نیز برخوردار گردید اما چون پخش آن دست به دست گردید سود زیادی نصیب من نشد.

تعقیب خطرناک

نویسنده و کارگردان: رضا صفائی

تهیه کننده: رضا صفائی

فیلمبردار: جمشید الوندی

محصول: سازمان سینمایی شهر فرنگ

تهیه شده در: استودیو مهتاب فیلم

بازیگران: علی آزاد - بیتا - رحیم روشنیان - محسن آراسته - جنتی شیرازی -
 ابراهیم نادری - یوری - رضا بانکی - هادی مشکوة - حسن شاهین - سونیا -
 حسن رضائی - و برای اولین بار سیمین غفاری و عارف (خواننده) در صفحه‌ای
 از فیلم بازی کردند.

منصور باقریان برای افتتاح فیلم جهنم زیر پای من سینما سهیلا (ارم فعلی)

واقع در خیابان اسلامبول را انتخاب نمود. با وجودیکه سالن سینما بسیار وسیع بود اما عده زیادی ایستاده به تماشای فیلم پرداختند. بعد از اتمام نمایش به شدت مورد تشویق دست اندرکاران سینما و مردم قرار گرفتم. بی شک فیلم جهنم زیر پای من سنگین‌ترین فیلمی بود که مرحوم فردین در آن بازی نمود. چون فاقد صحنه‌های آنچنانی و رقص و آواز بود. تمام بازیگران اعم از زن و مرد ملبس به لباس کردی بودند. فردین آن فیلم را خیلی دوست داشت و از چند سال قبل به دوستان سفارش کرده بود یک کپی ویدیوئی برایش پیدا نمایند. من هم خیلی تلاش کردم اما متأسفانه تا این تاریخ موفق نشده‌ام.

از همان شب افتتاح فیلم مواجه با پیشنهادات زیادی از طرف تهیه‌کننده‌ها گردیدم اما مجدداً دعوت منصور باقریان را برای ساخت فیلم پاسداران دریا پذیرفتم داستان فیلم درباره زندگی افراد نیروی دریائی و مراقبت آنها از مرزهای دریائی و مبارزه با قاچاقچیان بود. ابتدا قرار بود سپهرنیا - گرشا - متوسلانی بازیگران آن فیلم باشند اما با پیشنهاد تهیه‌کننده از ناصر ملک مطیعی که آن زمان سخت مورد توجه مردم بود دعوت به عمل آمد جواد قائم مقامی معروف به آلن دلون ایران و داریوش اسدزاده برای نقش دوستان ناصر ملک مطیعی انتخاب شدند. با نسرین و نیکو صفائی و فرزانه برای نقش مقابل آن سه نفر قرارداد منعقد گردید. (نسرین و نیکو صفائی با من نسبتی نداشتند) نسرین در زمان فیلمبرداری در خرمشهر با یک افسر نیروی دریائی آشنا و با او ازدواج نمود. دیگر بازیگران احمد قدکچیان - شاندرمنی و ناصر جک لرد که در لاله زار

مغازه پارچه فروشی داشت و توسط من به سینما راه یافته بود. برای مدیریت فیلمبرداری از مرحوم خانی دعوت به عمل آوردم.

مرحوم ایرج صادق پور فیلمبردار معروف بعدی توسط خانی به عنوان عکاس معرفی و با من همکاری نمود.

به اتفاق منصور باقریان عازم خوزستان گردیدیم. ما بین آبادان و خرمشهر را برای فیلمبرداری انتخاب نمودیم. اوایل خرداد ۱۳۴۴ با اجازه رسمی نیروی دریائی اکیپ فیلمبرداری عازم خرمشهر گردید و در هتل سپید آن شهر که تازه افتتاح و بسیار مجلل و بزرگ بود مستقر شد. دو روز بعد با ورود ناصر ملک مطیعی فیلمبرداری آغاز گردید چون هوا به شدت گرم بود صبح زود به جزیره مینو می‌رفتیم و ساعت ۱۱ به هتل مراجعت می‌کردیم مجدداً ساعت ۴ بعدازظهر به جزیره رفته به فیلمبرداری ادامه می‌دادیم روز دوم بعد از سه صحنه که از ناصر خان - قائم مقامی - اسدزاده با لباس ملوانی فیلمبرداری شده بود - آقای ملک مطیعی به من و تهیه کننده اعلام نمود که حاضر نیست بازی در فیلم را ادامه دهد. افراد اکیپ از شنیدن حرف او به شدت تعجب کردند ناصر خان توضیح داد چون اسدزاده - قائم مقامی نقش کمدی بازی می‌کنند مخصوصاً که قرار است حمید قنبری به جای اسدزاده صحبت کند نقش من در کنار آنها خنثی خواهد بود - نسرین و نیکو هم اعلام نمودند چنانچه آقای ملک مطیعی در فیلم بازی نکنند آنها هم کنار خواهند رفت - من با ناصر خان وارد مذاکره شده پرسیدم در چه صورتی حاضر هستید به بازی ادامه دهید.

جواب داد: در یک صورت به بازی ادامه می‌دهم که در بیشتر صحنه‌ها از اسدزاده و قائم مقامی جدا باشم و از لحاظ نظامی درجه بالاتری را داشته باشم. کمی فکر کرده ۲۴ ساعت مهلت خواستم تهیه کننده می‌خواست بداند چه نقشه‌ای دارم او را متقاعد نمودم که ۲۴ ساعت صبر کند و گروه به استراحت بپردازند بعد وارد اطاق خود شده درب را بروی خود بستم - بیشتر ذهنم متوجه آن صحنه‌هایی بود که فیلمبرداری شده و نمی‌خواستم آنها را دور بریزم - غروب روز بعد خواهش کردم کلیه عوامل در رستوران هتل حضور پیدا کنند - فیلمنامه را که از ابتدا تا انتها تغییر داده بودم قرائت کردم. افراد حاضر در سالن خوشحال شده به شدت برایم دست زدند. فیلمنامه را به صورت زیر تغییر داده بودم.

قائم مقامی و اسدزاده جهت خدمت وظیفه به نیروی دریائی جنوب مراجعه و به خدمت گمارده می‌شوند بعد از اتمام دوره تعلیماتی چون فعال و زرنگ می‌باشند به قسمت مبارزه با قاچاقچیان که ناصر ملک مطیعی نقش فرمانده قسمت را بازی می‌کرد منتقل می‌گردند. ناصرخان برای شناسائی قاچاقچیان خودش نیز لباس ملوانی می‌پوشد و به محل‌های عمومی رفت و آمد می‌نمایند. در نتیجه صحنه‌هایی که با لباس ملوانی از آنها فیلمبرداری کرده بودم مورد استفاده قرار می‌گرفت و آنها را دور نمی‌ریختم در یک صحنه از فیلم نیز از فرمانده جنوب که یک دریابان بود استفاده نمودم. فیلمبرداری حدوداً در مدت ۱۸ روز به اتمام رسید و اکیپ فیلمبرداری به تهران مراجعت نموده مدت یک

هفته نیز در تهران فیلمبرداری کردیم و به سرعت مشغول تدوین و کارهای فنی فیلم گردیدم بعد از اینکه کپی اول چاپ شد و مشاهده نمودم که فاقد ایراد می‌باشد از دریادار رسائی فرمانده نیروی دریائی تقاضا کردیم که جهت مشاهده فیلم به استودیو بیاید. او به اتفاق چند ژنرال دیگر به استودیو آمده بعد از مشاهده فیلم - دریادار رسائی ضمن تشکر - از من خواهش کرد صحنه فرمانده جنوب را حذف نمایم با اینکه برای فیلمبرداری آن صحنه خیلی زحمت کشیده بودم آن را حذف و فیلم را به نیروی دریائی فرستادیم - آنها نیز آن را به ستاد ارتش و از طریق ستاد به دربار ارسال داشتند بعد از رؤیت و تأیید شاه فیلم برای نمایش عمومی آماده گردید. برای افتتاح فیلم پاسداران دریا تهیه کننده مجدداً سینما سهیلا (ارم فعلی) را انتخاب نمود شب افتتاح صندلی‌های سینما به امیران و افسران ارشد سه نیرو و همسرانشان اختصاص داشت. تمام ژنرالها و افسران با لباس فرم به سینما آمدند. چند نفر از تهیه کنندگان صاحب نام هم حضور داشتند در پایان مراسم فیلم مورد تشویق شدید حضار قرار گرفت چون تهیه کنندگان توسط مرحوم خانی و بازیگران به ماجرای ساخت فیلم پی برده بودند از روز بعد سیل پیشنهادات بسوی من سرازیر گردید.

پاسداران دریا

کارگردان: رضا صفائی

تهیه کننده: منصور باقریان

نویسنده فیلمنامه: سلیمانی فر - بازنویسی: رضا صفائی

مدیر فیلمبرداری: خانی

محصول: سازمان سینمایی ۵۵۵

بازیگران: ناصر ملک مطیعی - نسرین صفائی - جواد قائم مقامی -

نیکو صفائی - داریوش اسدزاده - فرزانه - احمد قدکچیان -

سیروس شاندرمنی - ناصر جک لرد

خلاصه داستان

دو جوان به خدمت نیروی دریائی در می‌آیند در همان روزهای نخست جوان‌ها در ملاقاتی شیفته دختران ناواستوار می‌شوند، از طرفی ناواستوار که آنها را بی قید و نامنظم تشخیص می‌دهد به صورت فشرده‌ای آن دو را تحت تعلیمات قرار می‌دهد که به زودی ورزیده می‌گردند. در جریان مأموریتی تحت نظر فرمانده خود اعضای یک شبکه وسیع قاچاق اسلحه را کشف می‌نمایند. در این زمان ناواستوار آنها را شایسته ازدواج با دختران خود می‌بیند.

بعد از نمایش عمومی فیلم پاسداران دریا پیشنهاد استودیو مهرگان فیلم را قبول کرده برای ساخت فیلم قفس طلائی قرارداد بستم - فیلمنامه را خودم نوشته بودم اما رضا کریمی که در نوشتن فیلمنامه تبحر دارد تغییراتی در آن به عمل آورد. نصرت‌اله کنی برای فیلمبرداری انتخاب گردید. زمستان ۱۳۴۴ فیلمبرداری شروع شد. چون هفته‌ای سه روز کار می‌کردیم حدوداً دو ماه به

طول انجامید بعد از تدوین، فیلم را برای کارهای فنی به فریدون ژورک تحویل دادم آن زمان ژورک مسئول فنی استودیو مهرگان فیلم بود. خاطره‌ای که از آن فیلم دارم آشنایی همایون با همسر فعلی‌اش که در آن فیلم با یکدیگر هم بازی بودند می‌باشد که منجر به ازدواج آن دو گردید و زوج خوشبختی را تشکیل دادند.

قفس طلائی

نویسنده فیلمنامه و کارگردان: رضا صفائی

تهیه کنندگان: رضا کریمی - نعمت اله رفیعی

فیلمبردار: نصرت اله کنی

محصول: مهرگان فیلم

بازیگران: ناصر ملک مطیعی - پوری بنائی - علی آزاد - همایون -

احمد قدکچیان - سونیا - لیلی فروهر - آراسته

خلاصه داستان

مردی جوان که کارگر ساده کارخانه‌ای می‌باشد شیفته دختر اربابش می‌گردد. دختر که قبلاً فریب خورده و ناامید می‌باشد به همسری مرد کارگر در می‌آید. نامادری نیز به شوهر دختر علاقمند می‌شود - اما وقتی رازش آشکار می‌گردد. وانمود می‌کند که مرد جوان به او نظر داشته است جوان کارگر با فرزند

خود منزل را ترک می‌نماید. چند سال بعد حقیقت آشکار گردیده مجدداً زندگی آرام او و همسرش از سرگرفته می‌شود.

از ادغام داستان دو فیلم «بعضی‌ها داغش را دوست دارند» با شرکت تونی کُرتیس - جک لمون و مریلین مونرو و داستان «تخت خواب» با شرکت مارلون براندو - دیوید نیون فیلمنامه‌ای نوشتم به نام شوخی نکن دلخور می‌شم. منصور باقریان اظهار علاقه نمود که آن فیلمنامه را برای او به تصویر بکشم بعد از موافقت من با مرحوم دکتر کوشان وارد مذاکره گردید و برای ساخت آن فیلم با یکدیگر شریک شدند. مرحوم علی تابش و جواد قائم مقامی را برای نقش دو جوان که برای فرار از دام جنایتکاران لباس زنانه می‌پوشیدند انتخاب کردم - دیگر بازیگران عبارت بودند از: فروزان - اسدزاده - قدکچیان - نادره - جک لرد و عده‌ای دیگر - برای فیلمبرداری با نصرت اله کنی قرارداد منعقد گردید.

(بعد از انقلاب فیلمی شبیه فیلم فوق ساخته شد - البته فقط یک بازیگر به

لباس زنان در آمد اما داستان هر دو فیلم حدوداً یکی بود)

برای فیلمبرداری اکیب عازم مازندران گردید و کلیه صحنه‌های فیلم در مُتل قو که در آن زمان یکی از بهترین مُتل‌های مازندران بود فیلمبرداری گردید - حدوداً ۱۸ روز بعد با اتمام فیلم گروه به تهران مراجعت نمود و با آماده شدن کپی کار - تدوین و کارهای فنی آن را در استودیو پارس فیلم انجام دادم.

شوخی نکن دلخور میشم

نویسنده فیلمنامه - کارگردان: رضا صفائی

تهیه کنندگان: دکتر اسماعیل کوشان - منصور باقریان

فیلمبردار: نصرت اله کنی

محصول: پارس فیلم و سازمان سینمایی ۵۵۵

بازیگران: فروزان - علی تابش - جواد قائم مقامی - احمد قدکچیان - نادره -

اسدزاده - ناصر جک لرد

خلاصه داستان

دو جوان نوازنده در جریان حادثه‌ای شاهد قتلی می‌شوند و از ترس قاتلین با لباس زنانه وارد یک کاروان دختران که عازم مازندران می‌باشند شده هر دو شیفته یکی از دختران کاروان می‌شوند.

جنایتکاران با ردیابی آنها به مازندران می‌روند و با شناسائی آن دو تصمیم به نابودی آنها می‌گیرند اما به محاصره پلیس در آمده دستگیر می‌گردند و یکی از آن دو جوان با دختر ازدواج می‌نماید.

ناصر مجدبیدگلی صاحب گروه متحده تهران، جهت تأمین اکران سینماها تصمیم به تولید انبوه فیلم گرفته چند فیلم نیز توسط کارگردانان ساخته شده بود. با دعوت او به سینما نادر که دفتر تولید و توزیع فیلم‌ها در آنجا برقرار بود رفتم. فیلم نامه‌ای داشتم به نام «یکه بزن». بیگدلی از آن خوشش آمد و طبق

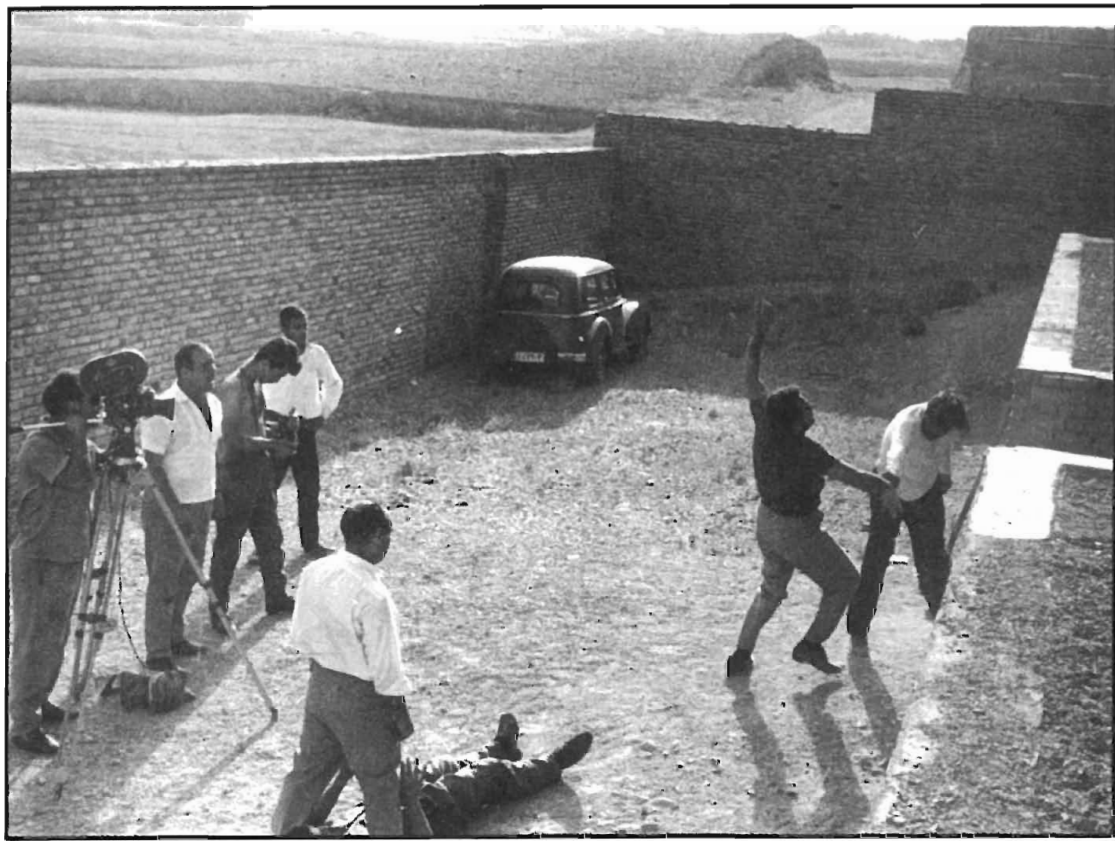
پشت صحنه زنگهای خطر



پشت صحنه پر نگاه مخوف



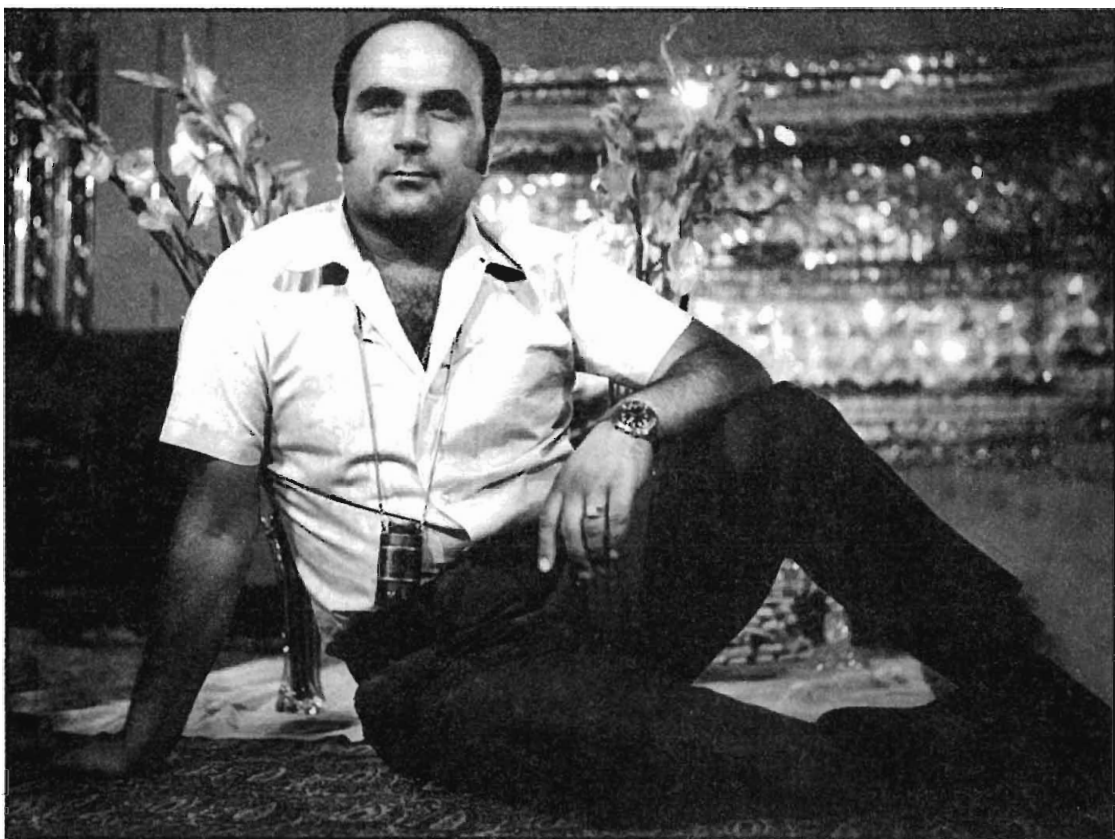
پشت صحنه خشم و فریاد



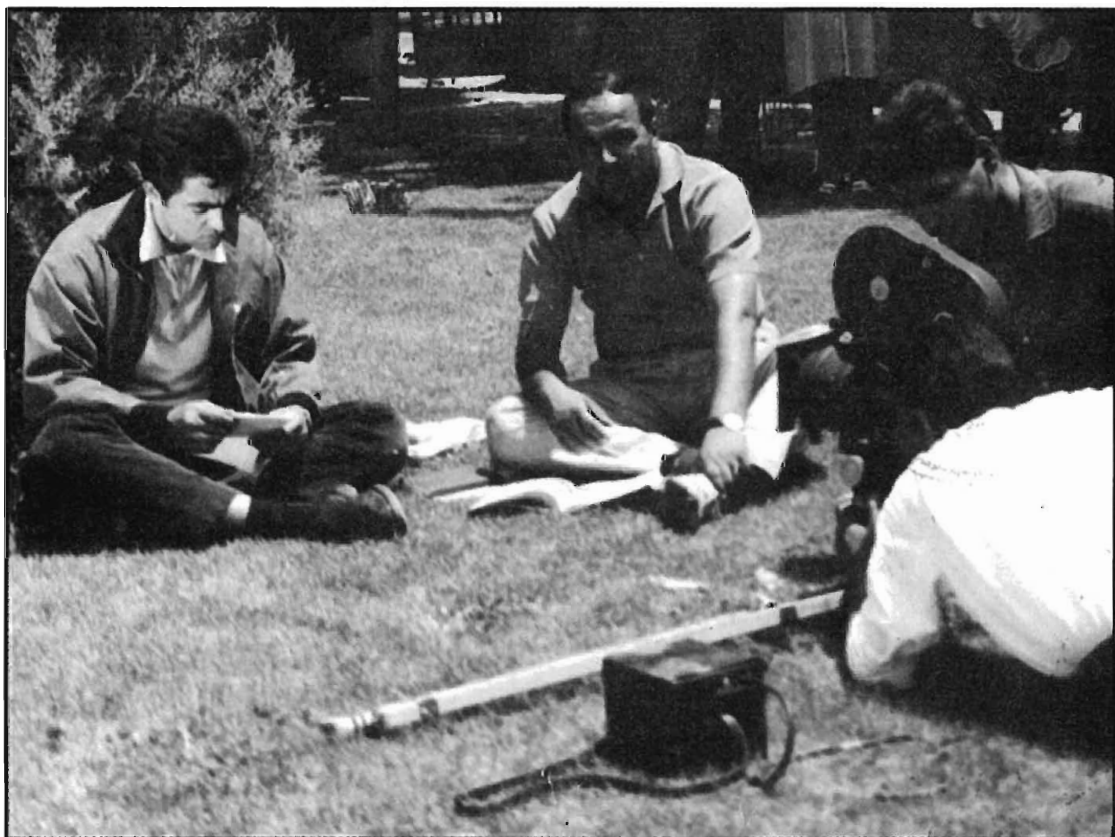
از راست : علی آزاد، رضا صفایی ، نعمت پیشوائیان ، منصور مرزی



پشت صحنه شکوه های امید



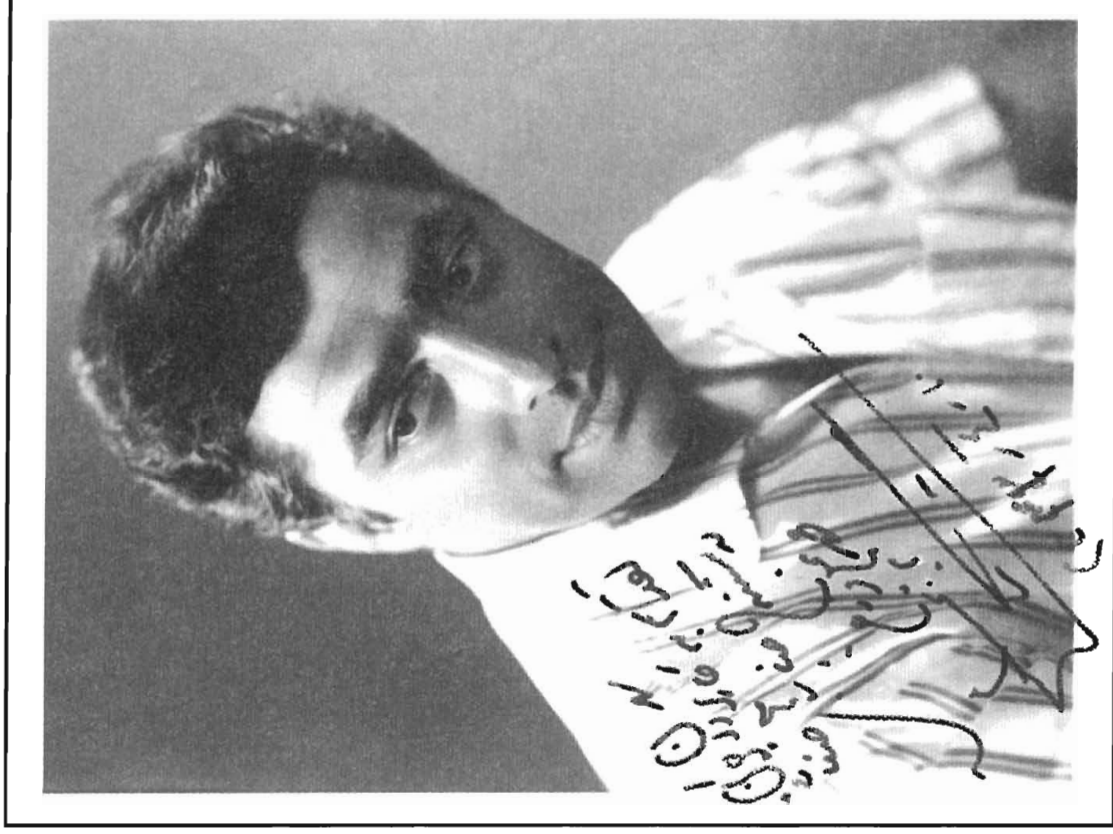
پشت صحنه جهنم زیر پای من



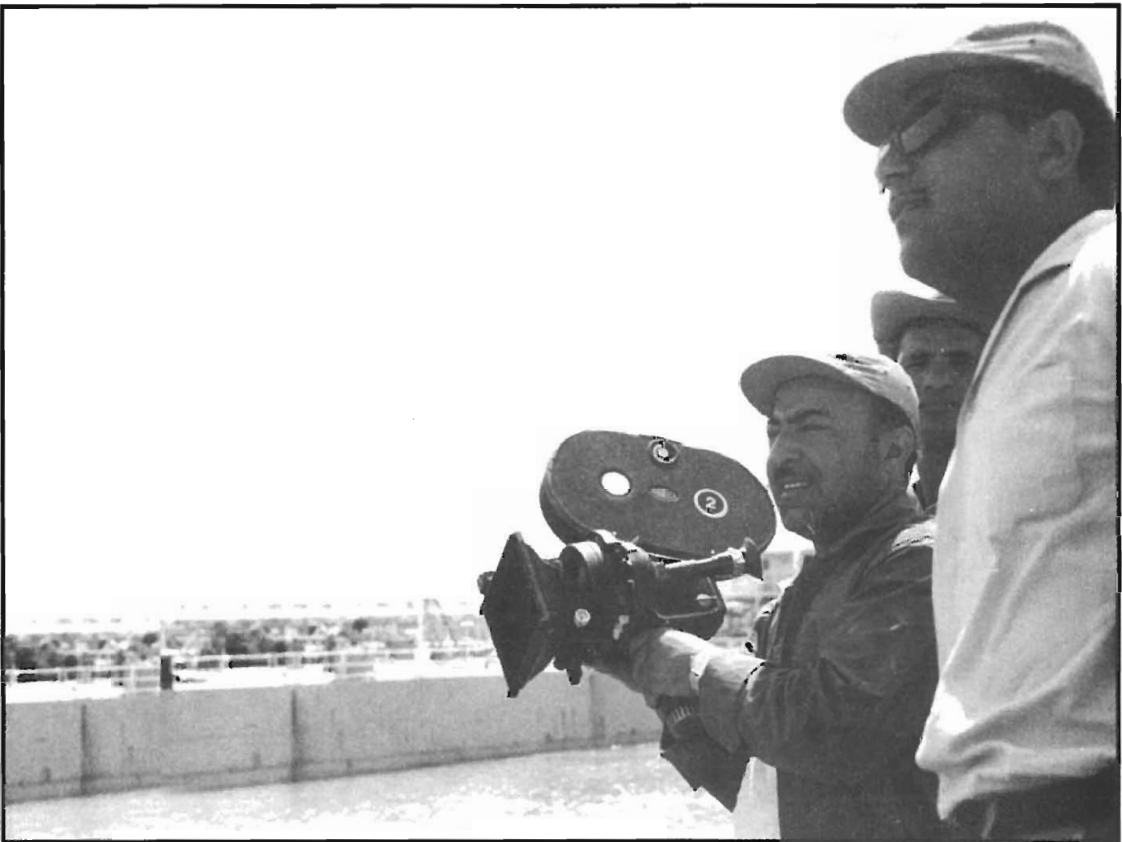
پشت صحنه تعقیب خطرناک



تقدیم به کارگردان جوان در سنج آقای صفائی - محمد علی فریدین



پشت صحنه پاسداران دریا



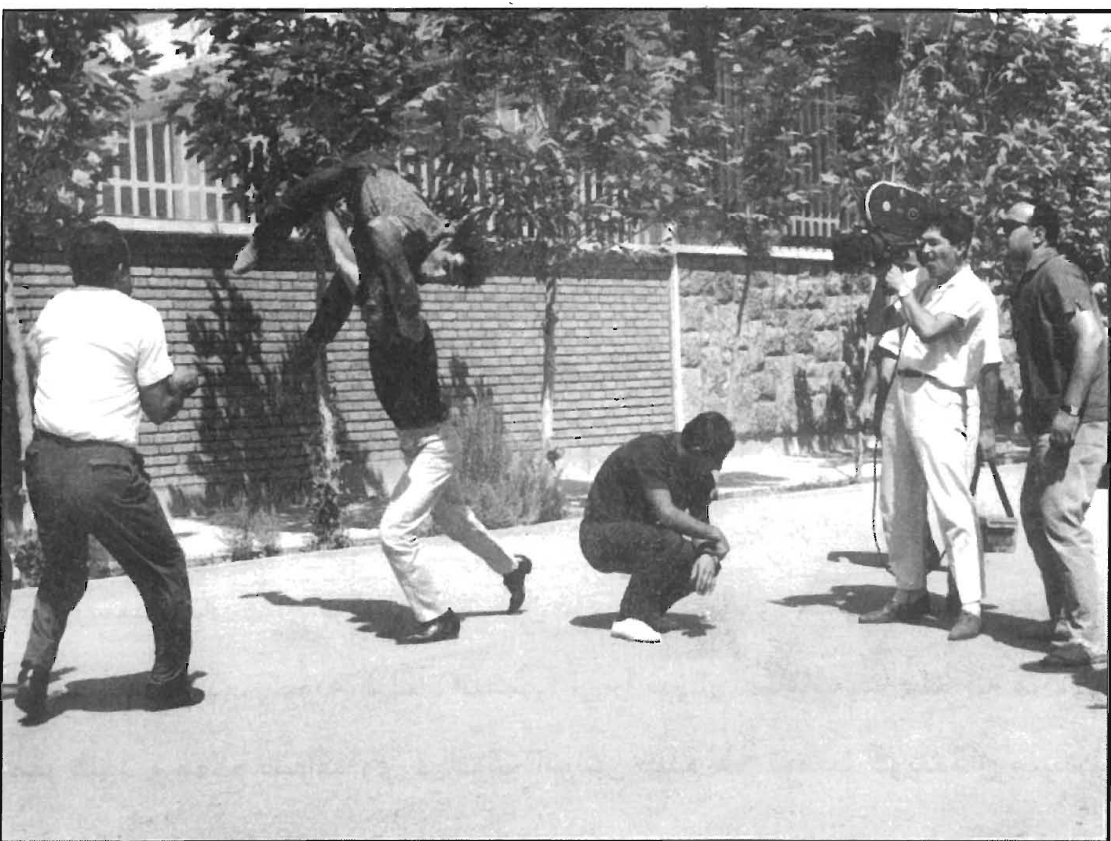
پسپ صحنه پاسداران دریا ناصر ملک مطیعی ، رضاصفائی



پشت صحنه شوخی نکن دلخور میشم



پشت صحنه یکه بزنی ، رضا بیک ایمانوردی



قراردادی که بین ما منعقد گردید بابت کارگردانی و فیلم نامه و تدوین ۲۵ درصد از سود فیلم به اینجانب تعلق می‌گرفت. با تمام کارگردانان یک چنین قراردادی منعقد کرده بود که بیشتر دلسوزی نمایند و به هر یک از کارگردانان ماهیانه دو هزار و پانصد تومان علی الحساب برای مخارج زندگی پرداخت می‌کرد. تا آنجا که به یاد دارم خسرو پرویزی، صابر رهبر، اسماعیل پورسعید، ساموئل خاچیکیان، ژوزف واعظیان، عباس کسائی، حسین مدنی و آقا مالیان برای گروه متحده فیلم می‌ساختند و بازیگران معروفی مانند ناصر ملک مطیعی، ایرج رستمی، جواد قائم مقامی، علی آزاد، فرشید فرزاد، شهین و عده‌ای دیگر برای گروه متحده کار می‌کردند.

مقدمات تهیه فیلم یکه بزن به سرعت آماده گردید. برای فیلمبرداری نصرت اله کنی را انتخاب کردم. بازیگران عبارت بودند از بیک ایمان وردی که دستمزد او آن زمان ۲۵ هزار تومان بود اما بعدها افزایش پیدا کرد و عده‌ای دیگر. دو سوم از فیلم یکه بزن در تهران فیلمبرداری و برای ادامه آن باید به آبادان می‌رفتیم. چون نصرت اله کنی قرارداد دیگری برای فیلمبرداری منعقد کرده بود قرار شد صحنه‌های مربوط به آبادان را کمال مطیعی فیلمبرداری نماید. اکیب عازم آبادان گردید. حدود یک هفته کلیه صحنه‌های فیلم بیز در آبادان و خرمشهر به اتمام رسید و به تهران برگشته مشغول تدوین و کارهای فنی آن در استودیو هاملت فیلم شدم. نمونه فیلم (آنونس) آن را نیز از اضافات ساختم که مخارج کمتر شود و موقع صداگذاری دیالوگ آنونس فیلم هم توسط گویندگان ضبط

شود. کلیه نمونه‌های فیلم‌هایی که ساختم به جز سه چهارم مورد توسط خودم با همان روش بالا ساخته شده است. نمونه فیلم یاور ساخته عباس کسائی را نیز به خواست جمشید شیبانی تهیه کننده آن ساختم.

سرگرم کارهای فنی فیلم یکه بزن در استودیو هاملت فیلم بودم که فیلم «شوخی نکن دلخور میشم» به نمایش عمومی در آمد و فروش فوق العاده آن باعث گردید که به عنوان کارگردانی پر توان و پولساز مطرح گردم با پیشنهاد چند تهیه کننده و با دستمزد بالا روبرو شدم اما چون با ناصر بیگدلی قرارداد داشتم از آنها معذرت خواستم .

یکه بزن

نویسنده فیلمنامه - کارگردان: رضا صفائی

تهیه کنندگان: رضا صفائی - ناصر مجدبیگدلی

فیلمبرداران: نصرت اله کنی - کمال مطیعی

محصول: گروه سینماهای متحد تهران

بازیگران: رضا بیک ایمان وردی - فرانک میرقهاری - داریوش اسدزاده -

محسن آراسته - سرکوب - حسن رضائی - فیروز - جک لرد - حسین اشراق -

مینا و عده‌ای دیگر

خلاصه داستان

دختری جوان پس از مرگ پدرش وارث ثروتی سرشار می‌شود. عموی دختر برای تصاحب ثروت او گروهی را استخدام می‌کنند و ترتیبی می‌دهد که آنها دختر را ربوده او را وادار نمایند که اسناد را به عمویش منتقل نماید و بعد به قتل برسد - اما جوانی که به دختر علاقمند شده مانع عملی شدن نقشه‌های عموی دختر می‌گردد و کلیه تبهکاران تحویل قانون می‌گردند.

بعد از اتمام کارهای فنی فیلم یکه بزن مقدمات تهیه فیلم حقه بازان را آماده نمودم با کمال مطیعی برای فیلمبرداری قرارداد منعقد گردید. دستیار کارگردان افشین امیر عظیمی برادر زاده ارتشبد امیر عظیمی وزیر جنگ بود که بعدها شرکت تبلیغاتی درست کرد.

اوائل زمستان ۱۳۴۵ فیلمبرداری حقه بازان در بیابانهای آبدلی شروع گردید. و به دلیل فیلمبرداری در برف کار به سختی پیش می‌رفت - کلیه صحنه‌های فیلم با اینکه در زمستان فیلمبرداری گردید حدوداً ۲۵ جلسه به طول انجامید و بعد از آماده شدن کپی کار تدوین و کارهای فنی آن را شروع نمودم.

حقه بازان

نویسنده فیلمنامه - کارگردان: رضا صفائی

تهیه کنندگان: رضا صفائی - ناصر مجدبیگدلی

فیلمبردار: کمال مطیعی

محصول: گروه سینماهای متحده تهران

بازیگران: جواد قائم مقامی - فریبا خاتمی - جمشید مهرباد - سرکوب -

محسن آراسته - گیسو - لیلی فروهر

خلاصه داستان

دختر ثروتمندی شیفته جوان زحمت کشی می‌گردد و آن دو تصمیم می‌گیرند با یکدیگر ازدواج نمایند مخالفت پدر با ازدواج آن دو بی‌حاصل می‌باشد و بعد از طی ماجراهایی آن دو زندگی سعادت‌مندی را آغاز می‌نمایند.

عید نوروز ۱۳۴۶ فیلم یکه بزن درخشید - چهار گروه فیلم نمایش می‌دادند. دو گروه فیلم‌های فردین یک گروه یک فیلم دیگر که نام آن در خاطر نمی‌باشد و گروه متحده فیلم یکه بزن - یکی از فیلم‌های فردین که فکر می‌کنم همای سعادت نام داشت و یک کارگردان هندی آن را ساخته بود با شکست مواجه اما فیلم یکه بزن هم در تهران و هم در شهرستان با فروشی فوق‌العاده‌ای روبرو گردید.

اواخر فروردین ۱۳۴۶ صادقی شریک دکتر کوشان در سینما یونیورسال (پارس فعلی) مرا برای تهیه یک فیلم دعوت نمود. او علاقمند بود یک فیلم با شرکت سپهرنیا، گرشا و متوسلانی بسازم. قراردادی به مبلغ ۳۵ هزار تومان با من منعقد نمود و مبلغ پنج هزار تومان امضاء قرارداد پرداخت کرد. ناصر

بیگدلی از ماجرا مطلع شده از من سؤال کرد:

– مگر نمی‌خواهی با گروه متحده همکاری کنی؟

جواب دادم.....چون اجاره نشین هستم می‌خواهم صاحب خانه شوم .

سؤال کرد.....چه مقدار پول لازم داری؟

جواب دادم..... ۴۰ هزار تومان . آن را در بانک مسکن می‌گذارم و ۱۸ ماه بعد

یکصد هزار تومان گرفته خانه می‌خرم.

گفت....من آن پول را به تو می‌دهم به شرط اینکه قرارداد صادقی را فسخ

کنی

روز بعد نزد صادقی رفتم ماجرا را شرح دادم و قرارداد را فسخ نموده پنج

هزار تومان دریافتی را پس دادم که باعث خوشحالی او گردید

گفت....دیگران پول گرفتند رفتند اما تو این کار را نکردی

بیگدلی ۴۰ هزار تومان سفته نوشت آنها را در بازار خرج کردم ۳۶ هزار تومان

دست مرا گرفت چهار هزار تومان دیگر تهیه کردم و در بانگ مسکن شعبه لاله

زار به حساب گذاردم که ۱۸ ماه بعد یکصد هزار تومان دریافت دارم- سال ۱۳۴۶

خانواده من از پنج نفر تشکیل گردید چون بعد از دو دختر خداوند یک پسر به

من اعطا فرمود که نام او را علیرضا گذاردم.

فیلمنامه شعله‌های خشم را که به اتفاق افشین امیر عظیمی نوشته بودیم

برای فیلمبرداری آماده نمودم - ناصر مجدیبیگدلی پیشنهاد نمود از ایلوش و

ایرن استفاده نماییم و به اتفاق با هواپیما عازم آبادان گردیدیم چون ایلوش و

ایرن در فیلم کشتی نوح به کارگردانی خسرو پرویزی بازی می‌کردند. سه روز در جلسات فیلمبرداری شرکت کردیم. اکثر صحنه‌ها در لنج و روی آب فیلمبرداری می‌شد که بسیار مشکل بود و سه ماه فیلمبرداری به طول انجامید. به اتفاق بیگدلی به تهران برگشته چون نمی‌توانستم منتظر پایان فیلمبرداری کشتی نوح شوم - ایرج رستمی - شهین و عده‌ای دیگر را انتخاب کردم - به جهت رنگی بودن فیلم از مرحوم سعید نیوندی فیلمبردار بسیار باتجربه دعوت به همکاری نمودم بعد به اتفاق او و مجتبی عربی برای دیدن محل فیلمبرداری به اصفهان و از آنجا با سرهنگ متین صاحب سینما نقش جهان که با بیگدلی دوست بود با اتومبیل لندرور او به بروجن و بعد به املاک او رفتیم و محل فیلمبرداری را انتخاب نمودیم. دو هفته بعد با آماده شدن چادرهای اسکان بازیگران و گروه فنی - اکیپ فیلمبرداری رهسپار اصفهان شد و بعد از یک شب توقف عازم محل فیلمبرداری گردید. آن زمان حسن شباهنگ که حدوداً ۱۵ ساله بود در تهران به من معرفی و به عنوان کارگر فنی استخدام گردید (او بعدها یکی از بهترین مدیران تدارکات سینما گردید و در حال حاضر یکی از بازرگانان ثروتمند مقیم دوبی می‌باشد که اخیراً مجتمع بزرگی در شهر دزفول بنا نموده است) واقعاً باعث افتخار است که جوانی تهیدست که بیش از چهار کلاس ابتدائی درس نخوانده بود در اثر تلاش و درستی به چنین مقامی نائل گردد.

فراموش نمی‌کنم زمانی که فقط ۱۴ سال داشتم مرحوم پدرم دستور داد قلم کاغذ آماده نمایم و یک خط شعر را نوشته حفظ نمایم.

گفت:

روستازادگان دانشمند به وزیری پادشاه رفتند

پسران وزیر ناقص العقل گدایی به روستا رفتند

و روز بعد مجدداً دستور داد شعر دیگری را یادداشت نمایم.

گفت

دلا خو کن به تنهایی که از تنها بلاخیزد

در بیوگرافی مرحوم مجید محسنی خواندم که او یکی از روستا زادگان دماوند بود. بعد از تلاش فراوان و تحصیل در روستا برای ادامه تحصیل به تهران آمد. به خاطر علاقه به هنر به مدرسه فرهنگ هنر آن زمان رفت بعدها در تأثر جامعه بارید واقع در لاله زار و همچنین تأثیری که متعلق به مرحوم صادقپور بود به پیش پرده خوانی پرداخت - بعد یکی از بازیگران و فیلمسازان معروف گردید. از صفر شروع کرد و به اوج رسید سه دوره از دماوند به مجلس راه یافت با اینکه رقبای زیادی داشت اما مردم او را انتخاب می کردند. چون مجید محسنی را دوست داشتند چند سال قبل با چند نفر از اهالی دماوند صحبت می کردم اظهار داشتند قبل از وکالت مجید محسنی در مجلس دماوند خاکی بود. او باعث گردید آنجا خیابان بندی ، آسفالت و آباد گردد. امثال مجید محسنی ها - حسن شباهنگ ها در این دنیا کم نیستند. «جان وین» هنرمند بزرگ آمریکا نظافت چی استودیو بوده است اکثر بزرگان دنیا و همچنین در مملکت خودمان هنرمندان و خیلی از بزرگان شعر و ادب ، سیاستگذاران و تجار از صفر شروع

کرده‌اند و به اوج رسیده‌اند. مرحوم فردین درجه دار نیروی هوایی بود و قهرمان کشتی. چون به سینما علاقمند بود به خواسته‌اش جامعه عمل پوشانید و محبوب همگان گردید. من فقط یک فیلم با او کار کردم اما بازیگری بود که در اثر تجربه تکنیک سینما را به خوبی می‌دانست. اکثر فیلم‌هایی که کارگردانی کرده چه از لحاظ فروش چه از لحاظ تکنیک موفق بوده است. حضور صدها هزار نفر در تشییع جنازه برای وداع با او حیرت آور بود. باور کردنی نبود هنرمندی که ۲۲ سال از سینما دور بوده هنوز محبوب همگان باشد.

رضا بیک ایمان وردی راننده سفارت آمریکا بود چون ورزشکار و بدنی قوی داشت در گاردن پارتهای با یک ورزشکار دیگر می‌انداخت و کشتی می‌گرفت او زندگی محقرانه‌ای داشت اما با تلاش و پشتکاری عجیب به شهرت رسید و به یکی از بازیگران معروف سینما مبدل گردید که تماشاچی مخصوص خودش را داشت. او را مرد هزار چهره سینما می‌نامیدند. هر نقشی را بازی می‌کرد با اینکه قهرمان فیلم‌های زیادی بود در کنار هر بازیگر دیگری قرار می‌گرفت. بیک ایمان وردی ده سال با دستمزد یکصد هزار تومانی در حدود ۸ فیلم در سال بازی می‌کرد و در آمد او از در آمد هر بازیگر دیگری بیشتر بود. بهروز وثوقی که از گویندگی به اوج رسید برای بازی در فیلم حدوداً سیصد هزار تومان دریافت می‌نمود اما سالی یک فیلم بازی می‌کرد یا فردین با دستمزد سیصد هزار تومانی در سال در دو فیلم ظاهر می‌گردید اما رضا بیک ایمان وردی در ۶ الی ۱۰ فیلم ظاهر می‌شد.

و حدود یک میلیون تومان دریافت می‌کرد که با دلار قیمت هفت تومان ۱۵۰ هزار دلار در سال بالغ می‌گردید. او سوگلی تهیه‌کنندگان و فیلمسازان بود چون فروش فیلم‌هایی که او در آن‌ها بازی داشت در جنوب شهر و شهرستانها با فروش فیلم‌های بازیگران دیگر قابل قیاس نبود و بسیار سودآور بودند. او در حال حاضر که مشغول نوشتن این کتاب هستم در آمریکا راننده کامیون می‌باشد. او در مراسمی که در آمریکا به مناسبت فوت فردین برگزار گردید حضور داشت و گفت:

– برای اینکه در فیلم‌های آمریکایی در نقش سیاهی لشگرها ظاهر نشده و سینمای ایران را زیر سؤال نبرم ترجیح دادم که در جاده‌ها راننده کامیون باشم. فیلمنامه شعله‌های خشم کندو کاوی بود در زندگی عشایر با تمام خصومت‌ها، عشق‌ها و انتقام‌ها. همانطور که شرح دادم فیلم به طریقه رنگی فیلمبرداری می‌شد و چون کار مشکل بود فیلمبرداری حدوداً ۳۵ روز به طول انجامید. بعد گروه به تهران مراجعت نمود- برای تدوین آن وسواس به خرج دادم.

فیلم شعله‌های خشم در سینما ایفل واقع در خیابان نادری (جمهوری فعلی) افتتاح گردید (در حال حاضر آن سینما به مغازه‌های متعددی تبدیل گردیده است) مهمانان زیادی حضور داشتند. بعد فیلم فوق به فستیوال کابل فرستاده شد که مورد توجه قرار گرفت. فکر می‌کنم اولین فیلمی بود که از ایران در فستیوال کابل شرکت داده می‌شد.

شعله‌های خشم

کارگردان: رضا صفائی

نویسندگان فیلمنامه: افشین امیر عظیمی - رضا صفائی

تهیه کنندگان: رضا صفائی - ناصر مجدیبیگدلی

فیلمبردار: سعید نیوندی

محصول: گروه سینماهای متحد تهران - رنگی (ایستمن کالر)

بازیگران: ایرج رستمی - شهین - ملکه رنجبر - سرکوب - محسن آراسته - جک

لرد - ابراهیم نادری - گیتی فروهر - حسن شاهین - و عده‌ای دیگر

خلاصه داستان

جابر سرکرده ثروتمند ایل برای همسری پسرش جاسم ، برادر زاده زیبایش پونه را انتخاب کرده است اما پونه رغبتی به این ازدواج ندارد. چون عموی خود را مسئول مرگ پدرش می‌داند و از طرفی به قباد پسر رئیس ایل مخالف علاقمند می‌باشد و قصد دارد با او ازدواج نماید. سرانجام مبارزه‌ای سخت میان دو ایل در می‌گیرد جابر و جاسم کشته شده و قباد و پونه با یکدیگر ازدواج می‌نمایند.

منصور باقریان در غیاب من با شراکت پارس فیلم - فیلمی به نام بندرگاه عشق را به کارگردانی گرجی عبادیا در یکی از کشورهای اروپائی ساخته بود که بازیگران آن از ایران چنگیز جلیلود (گوینده فیلم‌ها) علی تابش و فیلمبردار آن

محمود کوشان بود و بازیگران خارجی عبارت بودند از سیونا دختر من و بن سیرا که بازیگر تأثر بود. بعد از اتمام فیلم شعله‌های خشم. منصور باقریان از من دعوت کرد فیلمی در آن کشور بسازم. بعد از جستجو، فیلمنامه پا تو کفش من نکن را انتخاب کردیم. قرار بود کلیه بازیگران خارجی باشند چون قبلاً تهیه کننده با سیونا دختر من، بن سیرا، آریس سن، زبینگر و چند نفر دیگر صحبت کرده بود. یک روز قبل از ظهر به دفتر باقریان وارد شدم زن و شوهری را به من معرفی کرده توضیح داد که آن خانم را برای نقش اول در نظر گرفته است. اسم آن خانم لی لی (بازیگر معروف بعدی) و اسم شوهرش رضوانی بود. منصور باقریان در شهر سنندج دو سینما به نام‌های رئوف و مبین داشت. چون سرلشگر مبین (ارتشبد بعدی معاون بازرسی ارتش) آن زمان فرمانده لشکر کردستان بوده باقریان نام سینما را مبین گذارده بود رضوانی نیز در شهرداری سنندج دارای مقامی بالا و با منصور باقریان دوست بوده است.

گروه فیلمبرداری از ایران تشکیل شده بود از من به عنوان کارگردان، کمال مطیعی فیلمبردار، منصور باقریان تهیه کننده، لی لی بازیگر و رضوانی شوهرش. قرار شد رضوانی نیز نقش پدر نامزد لی لی را بازی کند. ما پنج نفر به خارج رفتیم. عکاس و مترجم ما شخصی به نام موشه بود که مدیریت تهیه را نیز به عهده داشت. او ایرانی و مقیم آنجا بود دستیار کارگردان نیز یک دختر خارجی ایرانی الاصل بود. یک آپارتمان اجاره کردیم و با بازیگران توسط وکیل قرارداد منعقد نمودیم. باید توجه داشت که قراردادها در خارج بوسیله وکیل

منعقد می‌گردد. دستیار فیلمبردار و کارگر فنی خارجی بودند. روزهای اول از ساعت ۹ صبح الی ۱۰ شب کار کردیم. روز چهارم من و تهیه کننده را به اداره امور سینمایی احضار نمودند. اداره امور سینمایی از یک آپارتمان دو اطاقه تشکیل شده و بسیار معمولی بود. رئیس اداره توضیح داد طبق قانون سینمایی کشور اولاً باید ۸ ساعت کار کنید بعد هم قبل از غذا باید یک غذا گرم (سوپ) به کارگرا داده شود. بیشتر زندگی کارگرهای فنی مد نظر آنها بود. در پذیرایی تغییراتی داده شد و برای ساعات اضافه کار با کارگرا به توافق رسیدیم. حدوداً ۱۵ ساعت در روز و شب کار می‌کردیم. به زودی سرعت کار از طریق بازیگران و کارگرا به گوش صاحب یکی از استودیوها که تهیه کننده بزرگی بود رسید. یک شب که قرار بود در خیابان کار کنیم اطلاع دادند که حدود ۲۰ نفر مهمان داریم. مدیر تدارکات استودیو ۲۰ عدد صندلی کنار خیابان قرار داد. چندین نفر که بعد متوجه شدم کارگردانان سینما و تأثر می‌باشند روی صندلی‌ها منتظر شروع فیلمبرداری شدند. من آنها را نمی‌شناختم اما بازیگران برای آنها احترام قائل بودند. باید توضیح دهم که پشت صحنه فیلم‌های آنها حدوداً ۶۰ نفر کار می‌کردند. اما کارکنان پشت صحنه آن شب که ما کار می‌کردیم تشکیل شده بود از فیلمبردار، دستیار او و یک کارگر فنی، عکاس، دستیار کارگردان و خودم، در صحنه آن شب بن سیرا بازیگر معروف تأثر بازی داشت و صحنه دراماتیکی را فیلمبرداری می‌کردیم. ده عدد پروژکتور یک هزار فضای موجود را روشن نموده بود. ساعت ۹ شب فیلمبرداری آغاز گردید.

سکوت در خیابان برقرار بود تمام کارگردانان به صحنه چشم دوخته بودند به سرعت حدود ۴۰ پلان فیلمبرداری کردیم زمانی که ساعت ۱۲ شب ختم فیلمبرداری را اعلام نمودم. تمام کارگردانان به پا خواستند و دست زدند بعد به من معرفی شدند یکی از آنها آنطور که خودش توضیح داد از کارگردانان معروف فیلم‌های کودکان بود و در جشنواره سپاس تهران حضور داشته و دوست جمشید شیبانی تهیه کننده بوده است. بعد از رفتن آنها موشه اظهار داشت: آنها از سرعت کار خیلی تعجب کرده بودند چون فیلمبرداری آنها آن هم با امکانات فراوان از روزی ۱۰ پلان فراتر نمی‌رود البته باید توجه داشت آن زمان آنها از تکنیک صدا سر صحنه استفاده می‌کردند و کار مشکل‌تر بود.

نگاتیوهای گرفته شده در همان استودیو بزرگ ظاهر می‌گردید. همان استودیویی که کارگردانان را برای مشاهده فیلمبرداری فرستاده بود. اواخر فیلمبرداری توسط موشه به آن استودیو دعوت گردیدم. یک روز بعد از خاتمه کار به اتفاق کمال مطیعی و موشه به استودیو رفتیم. بعد از بازدید استودیو عظیم هرسیلا و لابراتوار آن که نگاتیوهای فیلم را ظاهر می‌کرد دفتر صاحب استودیو شدیم. جوانی سی ساله و کمی سنگین وزن با احترام و محبت ما را پذیرا شد. بعد از تعریف و تمجید از کار سه پیشنهاد برای من داشت. ۱- با سرمایه او فیلم بسازم. ۲- برای خودم فیلم بسازم و او هزینه فیلم را پرداخت نماید و بعد از فروش فیلم بردارد.

۳- به شراکت بسازم و دستمزدم را جزو سرمایه محسوب نمایم.

چون حدوداً ۴۵ روز از ایران دور بودم همچنین یک ماه بیشتر به عید نوروز ۱۳۴۷ باقی نمانده بود قول دادم که روی پیشنهادهای او فکر کنم و جواب دهم. زمانی که به ایران مراجعت نمودم موشه چندین مرتبه تماس گرفت و نتیجه را خواستار شد... در آخرین تماس موضوع را منتفی اعلام کردم و توضیح دادم که دوست دارم در ایران کار کنم. چون کارگردان پر کاری بودم و قراردادهای ساخت فیلم قبلاً با من منعقد می‌گردید. حدوداً می‌دانستم چه فیلمی را در چه ماهی شروع خواهم کرد.

آقای مثقالی یکی از ثروتمندان اصفهان با ناصر دهباشی مسئول تأمین فیلم برای سینماهای اصفهان شریک شده با سرمایه کلان یک سازمان تهیه و توزیع فیلم در ساختمان آفتاب شرق واقع در خیابان فردوسی تأسیس نموده بودند. یا محمد زرین دست، اسماعیل پورسعید و دو نفر دیگر از کارگردانان برای ساخت فیلم قرارداد منعقد کرده قسط اول آنها را نیز پرداخت نموده بودند اما تمام آنها در پیچ و خم تهیه مقدمات فیلم گرفتار بودند. مرحوم کمال دانش صاحب سینما ستاره (نویسنده و کارگردان بعدی) به سمت مشاور آنها در ساخت فیلم انتخاب گردیده بود. یک روز با آنها به گفتگو می‌پردازد و پیشنهاد می‌نماید چنانچه مایلند فوراً فیلمی ساخته و پخش فیلم را دایر نمایند از من دعوت به عمل آورند، با یک دوست به دفتر آنها رفتم و برای تهیه یک فیلم قرارداد منعقد کردم. قول دادم کمتر از دو هفته فیلم را شروع نمایم. با کمال دانش از ساختمان خارج شدیم و در مورد فیلمنامه با یکدیگر صحبت کردیم فیلمنامه نیمه

تمام «لوطی قرن بیستم» را برایم تعریف نمود تا شب با هم بودیم و در مورد داستان صحبت می‌کردیم روز بعد در مورد فیلمنامه به توافق رسیدیم و آن را تحویل یک نویسنده داده به انتخاب بازیگران پرداختیم برای نقش نخست از رضا بیک ایمان وردی دعوت به عمل آمد و به خاطر من ده هزار تومان از دستمزد خود تخفیف داد رضا انجم روز برای فیلمبرداری، حمید افشار مدیر تهیه و رضا بانکی برای عکس انتخاب گردیدند. رضا بانکی نقش کوچکی نیز بازی کرد. حدوداً ده روز از قرارداد فیما بین سپری شده بود که گروه فیلمبرداری عازم اصفهان گردید و در یک باغ بزرگ که روی تپه و مشرف به شهر بود مستقر گردید. در بدو ورود به اتفاق حمید افشار، رضا انجم روز و یک راهنما به دیدن چند رستوران رفتیم و سالن هتل نوبل را پسندیده آن را برای ۴۸ ساعت اجاره کردیم. بعد از مراجعت به محل اقامت، بازیگران و کارکنان فنی را جمع کرده سؤال نمودم حاضرید ۴۸ ساعت نخوابید و به طور مداوم کار کنیم تمام عوامل اعلام آمادگی نمودند. از روز بعد به مدت ۴۸ ساعت شب و روز در سالن هتل نوبل فیلمبرداری کردیم و چهل درصد از فیلم یکصد و ده دقیقه‌ای را فیلمبرداری نمودیم. یکروز استراحت دادم و از حمید افشار خواستم سالن رستوران باغ بهشت را برای یک روز اجاره نماید. روز چهارم تا شب در آن سالن ده دقیقه دیگر فیلمبرداری کردیم. یک روز در چلو کبابی فرودستان واقع در چهارباغ اصفهان و سه روز در خیابان و اطراف شهر فیلمبرداری نموده جمعاً ۹ روز از ورود گروه به اصفهان سپری شده بود که متوجه شدم فقط یک جلسه به اتمام فیلمبرداری

باقی مانده است. فوراً یک روز استراحت دادم و روز بعد فیلمبرداری را به اتمام رسانیدم. گروه به تهران مراجعت نمود در حالیکه تمام دست اندرکاران با حیرت از فیلمی صحبت می‌کردند که با ۹ جلسه و ۱۱ روز اقامت در شهر اصفهان به اتمام رسیده بود از سال ۱۳۴۷ و بعد از اتمام فیلم لوطی قرن بیستم سرعت وارد سینما گردید. تهیه‌کنندگان از کارگردانان می‌خواستند که به کارشان سرعت ببخشند - بدین ترتیب فیلمسازی شتاب پیدا کرده تولید فیلم زیاد شد. البته بعضی از کارگردانان توجهی به آن امر نداشتند و سالی یک فیلم حتی در مدت دو سال یک فیلم می‌ساختند.

در مدت یک هفته تدوین فیلم فوق را در استودیو مهتاب فیلم انجام دادم. جواهری و میزانی استودیو اطلس فیلم را به صاحبش تحویل و در همان خیابان ارباب جمشید ساختمانی را اجاره کرده استودیو مهتاب فیلم را تأسیس نمودند بعدها در یکی از کوچه‌های ارباب جمشید ساختمانی را با شراکت حی سرمایه دار معروف خریداری کرده استودیو مهتاب فیلم را به آن ساختمان منتقل نمودند.

بعد از تدوین فیلم - تهیه‌کنندگان را برای مشاهده آن دعوت کردم. مثقالی و دهباشی و دو نفر از دوستانشان به استودیو آمده فیلم را بدون صدا مشاهده کردند و چندین مرتبه با صدای بلند خندیدند - در پایان بعد از تشکر از من اجازه دادند که فیلم صدابرداری گردد. فوراً با چنگیز جلیلود تماس گرفته قرار روز بعد را گذاردم که برای مشاهده فیلم به استودیو بیاید. اواخر شب به منزل رفتم و از

مشاهده یک تلویزیون ۲۷ اینچ سیاه و سفید تعجب نمودم. همسرم توضیح داد که آقای به نام دهباشی آن تلویزیون را آورد و گفت: برای آقای صفائی کادو آورده‌ام. خدا رحمتش کند آدم دست و دل‌بازی بود.

جلیلوند دو روز بعد از مشاهده فیلم به استودیو آمد و اطلاع داد گویندگان برای صداگذاری آماده‌اند چون قبلاً به او گفته بودم که برای اتمام فیلم عجله داریم و قرار است قسمت پخش فیلم دفتر تهیه کنندگان با این فیلم راه اندازی شود. ضمناً جلیلوند توضیح داد اسماعیلی که به جای بیک ایمان وردی (به سبک پیتر فالک) صحبت می‌کرد پنج هزار تومان پول می‌خواهد - فوراً قبول کردم - مجدداً اظهار داشت اسماعیلی تا ده روز دیگر نمی‌تواند برای صداگذاری بیاید چون گرفتار دو فیلم دیگر می‌باشد. اگر صدابرداری ده روز به تأخیر می‌افتاد تهیه کنندگان به اهدافشان نمی‌رسیدند.

گفتم...ببین چنگیز تو دوبلور باتجربه و متخصصی هستی من فکر می‌کنم خودت به توانی هم به جای بیک هم به جای بوتیمار صحبت کنی.

با تعجب پرسید...من؟

گفتم...بله

گفت...شوخی می‌کنی

گفتم...ابداً، الان امتحان می‌کنیم

او را به سالن فرستادم و به صدابردار گفتم قسمتی از بازی بیک ایمان وردی را پخش کند. جلیلوند چند مرتبه تمرین کرد تا جا افتاد. البته به قشنگی حرف

زدن اسماعیلی نبود اما کمتر کسی متوجه صدای جلیلوند می‌شد. صدابرداری در مدت دو روز به اتمام رسید. جلیلوند هم به جای بیک ایمان وردی هم به جای بوتیمار حرف زد و گویندگانی که در آن فیلم شرکت داشتند به جلیلوند تبریک گفتند. آن فیلم اولین و آخرین فیلمی بود که جلیلوند با لهجه پیترو فالکی آن هم به جای بیک ایمان وردی حرف زد مشغول کارهای فنی فیلم بودم که آن را برای نمایش عمومی آماده نمایم. از شرکت نمایشات تماس گرفتند و ناصر دهباشی برای بعدازظهر همان روز قرار ملاقات گذاشت. وقتی وارد دفتر او گردیدم پیشنهاد کرد فوراً فیلم دیگری را شروع نمایم و خیلی هم عجله داشت. دستمزد من برای کارگردانی فیلم لوطی قرن بیستم ۳۵ هزار تومان بود. اما برای ساخت فیلم پیشنهادی او ۴۰ هزار تومان درخواست نمودم. مرحوم کمال دانش مخالفت کرد و توضیح داد چنانچه مبلغ قرارداد صفائی را بالا ببریم باید مبلغ قرارداد دیگران را نیز افزایش دهیم. من حرف او را رد کرده برای دریافت چهل هزار تومان پافشاری نمودم. دهباشی به دانش گفت... من باید با صفائی خصوصی صحبت کنم.

و هر دو به اطاق دیگری رفتیم او پنج هزار تومان نقداً به من پرداخت کرد و گفت... منظور عملی شد. اما در قرارداد همان ۳۵ هزار تومان را می‌نویسیم خواهش می‌کنم کسی متوجه نشود حتی دانش

به دفتر مراجعت کرده قرارداد را امضاء نمودم. مجدداً با دانش از دفتر خارج شده و با یکدیگر به توافق رسیدیم که یک فیلم از سپهرنیا - گرشا - متوسلانی

بسازم.

لوطی قرن بیستم

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: کمال دانش - رضا صفائی

تهیه کنندگان: ناصر دهباشی - مثقالی

فیلمبردار: رضا انجم روز

محصول: شرکت نمایشات

بازیگران: رضا بیک ایمان وردی - عبدالله بوتیمار - شیده - قدکچیان - منیره

نجاتی - فرنگیس - صمد صباحی - داریوش اسدزاده - یدی - رضا بانکی

خلاصه داستان

جوان ثروتمندی بسیار جدی و مقرراتی می‌باشد. راننده او با دو دختر آشنا می‌شود. که از تهران به اصفهان رفته‌اند و در جستجوی کار می‌باشند. راننده مرد ثروتمند برای آنها در کاباره‌ای کار پیدا می‌کند. جوان ثروتمند یکی از دخترها را دیده شیفته او می‌گردد. دختر تدریجاً روحیه و رفتار جوان را تغییر داده با یکدیگر ازدواج می‌نماید.

فیلمنامه پسران قارون آماده گردید و بازیگران آن فیلم را دعوت نمودیم. باید توجه داشت که فروش فوق العاده فیلم گنج قارون که حدوداً در سال ۱۳۴۶ به

نمایش در آمد تمام معیارهای آن زمان سینما را بر هم زد. دستمزدها بالا رفت مردم با سینما آشتی نموده. قیمت بلیط سینماهای درجه یک به ۳۰ ریال افزایش پیدا کرد. ابتدا سپهرنیا را به دفتر دعوت کردیم برای هر نفر تقاضای ۳۵ هزار تومان دستمزد نمود. برای سه نفر یکصد و پنج هزار تومان.

سؤال کردم...چه اتفاقی افتاده که دستمزدها را بالا بردی؟

جواب داد...گنج قارون فروش کرده

به شوخی گفتم...مگر تو هم در آن فیلم بازی داشتی؟

خنده‌های همیشگی خود را تحویل داد و گفت...حتماً که نباید بازی داشته باشم چون فردین دستمزد خود را بالا برده. دستمزد تمام بازیگران خود به خود بالا رفته است.

آن روز دو ساعت در آن مورد حرف زدیم و خندیدیم. مقدمات فیلم پسران قارون به سرعت آماده گردید هنوز هیچکدام از کارگردانانی که قبلاً با دهباشی قرارداد بسته بودند آمادگی کار نداشتند. برای نقش قارون از مرحوم آرمان بازیگر با قدرت سینما دعوت کردم او از داستان فیلم خوشش آمد و قرار داد منعقد گردید. تمام بازیگران فیلم انتخاب شدند. فیلمبرداری به عهده رضا انجم روز بود. کارکنان فنی و پشت صحنه همان عوامل فیلم لوطی قرن بیستم بودند. کلیه صحنه‌های فیلم را در تهران فیلمبرداری کردیم فقط پنج روز به اصفهان رفته مدت سه روز در رستوران فرودستان که به سبک قدیم ساخته شده است کار کردیم. بعد از مراجعت به تهران تدوین و کارهای فنی آن را با سرعت انجام دادم

اما با سینماها برای نوروز ۱۳۴۸ قرارداد منعقد گردید.
 نوروز ۱۳۴۸ دو فیلم از سپهرنیا- گرشا- متوسلانی - به نمایش درآمد یکی
 پسران قارون و دیگری را آقامالیان کارگردانی کرده بود که نام آن را فراموش
 کرده‌ام. هر دو با فروش بالایی روبرو گردیدند.

پسران قارون

کارگردان: رضا صفائی

فیلمنامه: کمال دانش - رضا صفائی

تهیه کنندگان - ناصر دهباشی - مثقالی

فیلمبردار: رضا انجم روز

بازیگران: سپهرنیا- گرشا- متوسلانی- آرمان- سارا- کهنمویی- ثریا بهشتی-

رضا بانکی- مژگان - جک لرد- ایران قادری - آراسته

خلاصه داستان

سه جوان فقیر شیفته دخترانی می‌شوند که بعداً معلوم می‌گردد پدر
 متمولی دارند. جوان‌ها که امیدشان از وصلت با دخترهای مورد علاقه شان قطع
 شده قصد خودکشی دارند اما با قارون ثروتمند معروف برخورد می‌کنند. آنها
 قارون را از توطئه‌ای که برادرزاده‌اش علیه او ترتیب داده آگاه می‌نمایند و قارون
 نیز آنها را به عنوان فرزندان خود به پدر دخترها معرفی و آنها با یکدیگر ازدواج

می‌نمایند.

بعد از اتمام کارهای فنی فیلم پسران قارون برای ساخت فیلم جدایی به استودیو مهرگان فیلم دعوت گردیدم. فیلمنامه توسط خودم نوشته شده بود اما رضا کریمی تغییراتی در آن فیلم بوجود آورد که به نفع فیلم تمام شد. بالاترین دستمزد را مرحوم ظهوری دریافت نمود که ۶۰ هزار تومان بود من ۴۰ هزار تومان دریافت داشتم و چنانچه فروش فیلم بالاتر از هفت میلیون ریال در نمایش اول تهران بود یکصد هزار ریال دیگر نیز دریافت می‌کردم که دریافت هم کردم. ابتدا از ایرج قادری برای بازی دعوت به عمل آوردم. تهیه کننده قراردادی به مبلغ ۲۶ هزار تومان با او منعقد نمود. از همان روز اول به ایرج علاقمند شدم. چند روز بعد که مشغول انتخاب دیگر بازیگران بودیم. تهیه کننده با من صحبت کرد که مبلغ قرارداد ایرج قادری زیاد است با او گفتگو کن یا قرارداد را فسخ نماید یا ده هزار تومان از مبلغ قرارداد کم کند. ایرج را به استودیو دعوت نمودم و ماجرا را برای او شرح دادم آن زمان او مشکل مالی داشت فیلمی با سرمایه خود ساخته و متضرر گردیده بود. و احتیاج مبرمی به پول داشت. نظر مرا جویا گردید.

گفتم...بهتر است قبول کنی. هم داستان قشنگ است هم پولی دریافت خواهی کرد.

جواب منطقی من مورد قبول او واقع و قرارداد جدیدی با او منعقد گردید. البته خود من از آن عمل راضی نبودم چون وقتی قراردادی منعقد می‌گردید

نباید به بهانه‌های واهی مخصوصاً که طرف دیگر قرارداد مشکل مالی دارد خواست خود را تحمیل کرد. از قدیم گفته‌اند.. به آدمی که زمین خورده نباید لگد زد.

برای فیلمبرداری با همایون ارجمند قرارداد منعقد گردید. یکی از افرادی که در حال حاضر صاحب نام بوده و آن زمان به عنوان متصدی برق به من معرفی شد اصغر رفیعی جم می‌باشد. در زمان ساخت فیلم جدایی حدوداً ۱۴ ساله بود. چون علاقمند به بازی بود در صحنه‌ای از فیلم او را شرکت دادم. از سال ۱۳۵۱ به عنوان دستیار دائمی مرحوم شکراله رفیعی به کار مشغول گردید چون اکثر فیلم‌های دهه پنجاه من توسط شکراله رفیعی فیلمبرداری می‌گردید. اصغر رفیعی جم هم حضور داشت و این همکاری دائمی بین ما دوستی بوجود آورد بطوریکه اکثراً در جمع خانواده من حضور داشت و در اغلب مسافرت‌ها همراه من بود. به عنوان دستیار فیلمبردار (فیلم گلنسا در پاریس) به فرانسه آمد و با میری کم‌دین معروف هم اطاق بود در صحنه‌ای از فیلم نیز بازی کرد. سال ۱۳۵۶ برای اولین بار فیلمبردار فیلم نخست محمد علی نجفی کارگردان معروف سریال سربداران گردید. روزی از من دعوت کرد در جلسه فیلمبرداری حاضر شوم. به چهار راه سید علی به قهوه خانه‌ای که در طبقه فوقانی قرار داشت و قبلاً چند فیلم در آنجا ساخته بودم رفتم. اسم فیلم «جنگ اطهر» بود. آن روز جلال موسوی و چند نفر دیگر بازی داشتند. چند دقیقه بیشتر نماندم و بعد از آرزوی موفقیت برای سازندگان فیلم قهوه خانه را ترک نمودم. در حال

حاضر اصغر رفیعی جم یکی از فیلمبرداران مطرح سینما می‌باشد و دو سیمرغ بلورین جشنواره را برای فیلم‌های شاید وقتی دیگر و پرده آخر شکار نموده است. سعید خدابنده‌لو که حدوداً ۲۰ ساله بود به من معرفی گردید و به عنوان دستیار کارگردان برای فیلم جدایی انتخاب شد. او هیچگونه تجربه‌ای در سینما نداشت تا سال ۱۳۵۱ حدود پنج سال دستیار دائمی من بود بعد به استخدام وزارت فرهنگ و هنر در آمد و در قسمت کارگردانان مشغول به کار گردید. بعد از انقلاب از مکان‌های زیارتی فیلم جالبی ساخت متأسفانه در جوانی سخته و فوت نمود.

اواسط فیلمبرداری فیلم جدایی، یک شب که به منزل رفتم در یکی از برنامه‌های تلویزیون سید علی میری را مشاهده کردم که با لهجه گیلکی حرف می‌زد. بازی زیبایش بیننده را جذب می‌نمود. بسیار از کار او خوشم آمد. تصمیم گرفتم او را در فیلم جدایی شرکت دهم. بوسیله مدیر تدارکات با او قرار ملاقات گذاردم. روزی که در استودیو بودم به دیدنم آمد با او صحبت کردم قرار شد برای مدت ده دقیقه در آخر فیلم ظاهر شود. تهیه کنندگان موافقت کردند که در قبال بازی پانصد تومان به او بپردازند همچنین در صدابرداری شرکت کرده به جای خود حرف بزند فیلم جدایی یکی از بهترین فیلم‌هایی بود که آن زمان ساختم. فیلم را با وسواسی زیادی تدوین نمودم و برای کارهای فنی در اختیار روبیک منصوری قرار دادم. فروش فیلم در نمایش عمومی در تهران بسیار چشمگیر بود. دست اندرکاران فروش فوق العاده‌ای را پیش بینی می‌کردند. اما مسائل

پشت پرده و دست‌هایی که در کار بودند موفق گردیدند فیلم را با فروش بالا تعویض نمایند و به جای آن فیلم دنیای پرامید که فردین بازیگر آن بود و تهیه کننده گان آن هم همان تهیه کنندگان فیلم جدایی بودند به نمایش درآمد. چند ماه بعد صادقی صاحب سینما پارس (یونیورسال سابق) به من گفت... ما را مجبور کردند که فیلم جدایی را تعویض کنیم. اگر ادامه پیدا می‌کرد شاید بیش از گنج قارون فروش می‌کرد.

به هر حال فیلم جدایی موفقیت مرا در سینما بیش از پیش تثبیت نمود

جدایی

نویسنده و کارگردان: رضا صفائی

تهیه کنندگان - رضا کریمی - نعمت رفیعی

فیلمبردار: همایون ارجمند

محصول: مهرگان فیلم

بازیگران: پوری بنائی - ایرج قادری - تقی ظهوری - جواد قائم مقامی - هاله -

علی آزاد - کامیاب کسروی - شیده - جمشید مهرداد - حسین اشراق - سید علی

میری - ذبیح ذبیح پور - جلال موسوی و عده‌ای دیگر

جلال موسوی در حال حاضر برج ساز می‌باشد و بعد از انقلاب چند فیلم نیز

تهیه کرده است او آن زمان بنای قابلی بود اما چون عاشق بازیگری بود کارش را

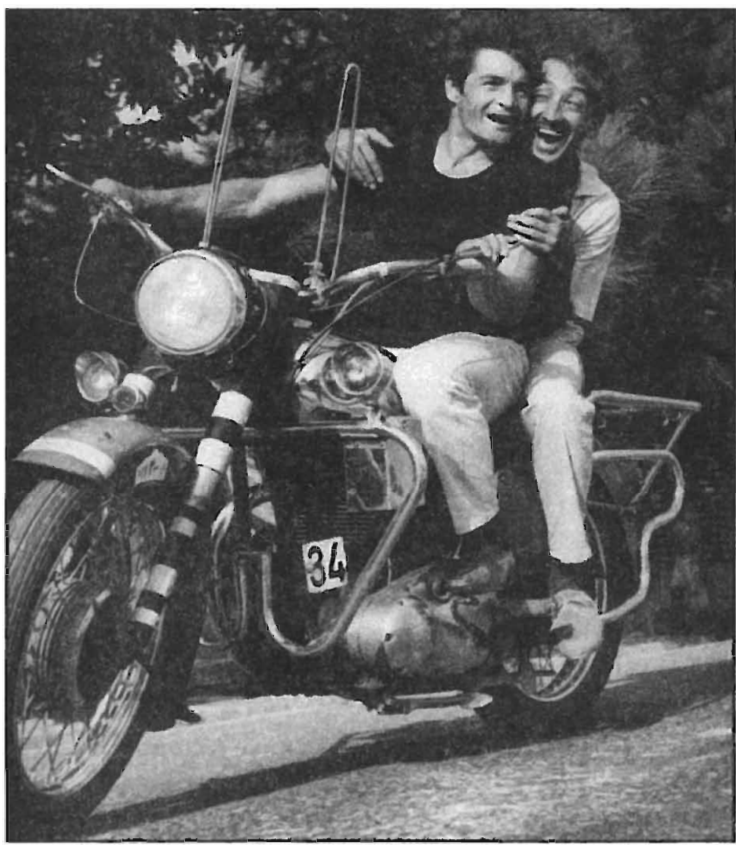
رها کرده به سینما روی آورده بود. اما با تشویق من به حرفه خودش پرداخت و

طبق قولی که به او داده بودم نقش اول منفی چند فیلم را به عهده او واگذار نمودم.

خلاصه داستان

جیب بری ماهر به نام ایرج گذشته‌اش را با شروع زندگی شرافتمندانه‌ای به فراموشی می‌سپارد. او با دختر ثروتمندی آشنا شده با یکدیگر ازدواج می‌نماید. دوستان گذشته او آرام ننشسته از سوابق او پدر دختر را آگاه می‌نمایند و پدر دختر ایرج و فرزندش را از خانه خود بیرون می‌کند. سال‌ها بعد همسر ایرج در جریان نامزدی برادرزاده‌اش شوهر و فرزند خود را پیدا نموده زندگی جدیدی را آغاز می‌نمایند.

جواهری صاحب استودیو مهتاب فیلم مرا به جوانی به نام عباسی معرفی کرد او از دوستان محمد کریم ارباب و پدرش امیر ارتش بود. او تصمیم به تهیه فیلم داشت. با یکدیگر به توافق رسیدیم که فیلمنامه عشق کولی را برای او به تصویر بکشانم با رضا انجم روز برای فیلمبرداری و تورج پور مروت دستیار او قرارداد منعقد گردید. گروه فیلمبرداری عازم دماوند و در اطراف آن چادرهایی که منطبق با زندگی کولی‌ها باشد برپا کردیم پنجاه درصد از فیلم را گرفته به تهران مراجعت و قسمت‌های باقیمانده را در تهران فیلمبرداری کردیم. در آن فیلم جواد قائم مقامی نقش یک آدم کور را بازی می‌کرد و در صحنه‌ای از فیلم به اتفاق سعید کامیار که نقش پدر او را بازی می‌کرد باید در حرم حضرت



صحنه ای از فیلم یکه بز و رضا بیک ایمانوردی ، تقدسی

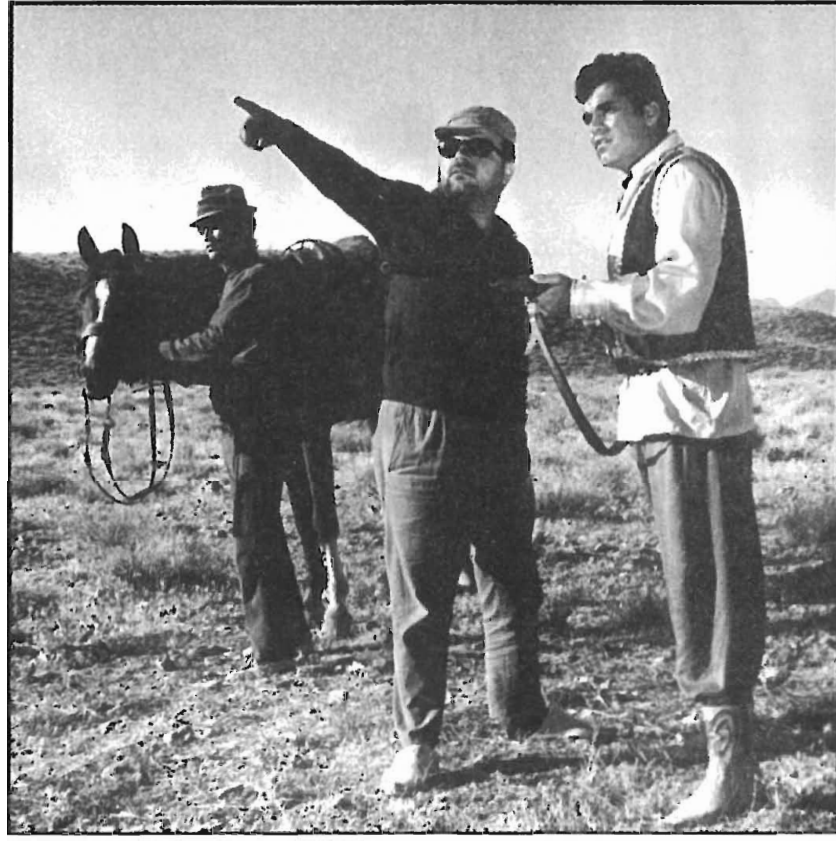


پشت صحنه حقه بازان

لوطی قرن بیستم ، رضا بیک ایمانوردی ، احمدقدکچیان ، اسدزاده



پشت صحنه شعله های خشم ، رضا صفائی ، ایرج رستمی



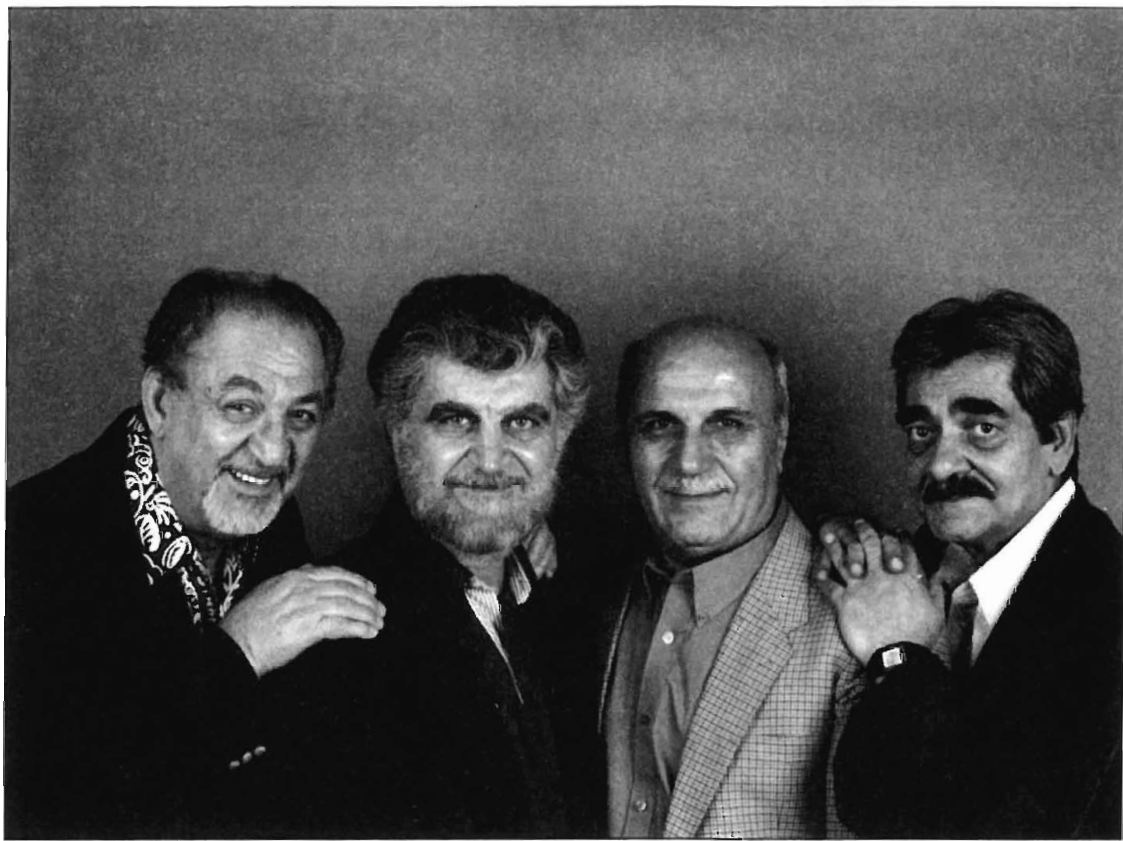
باتوكفش من نكن



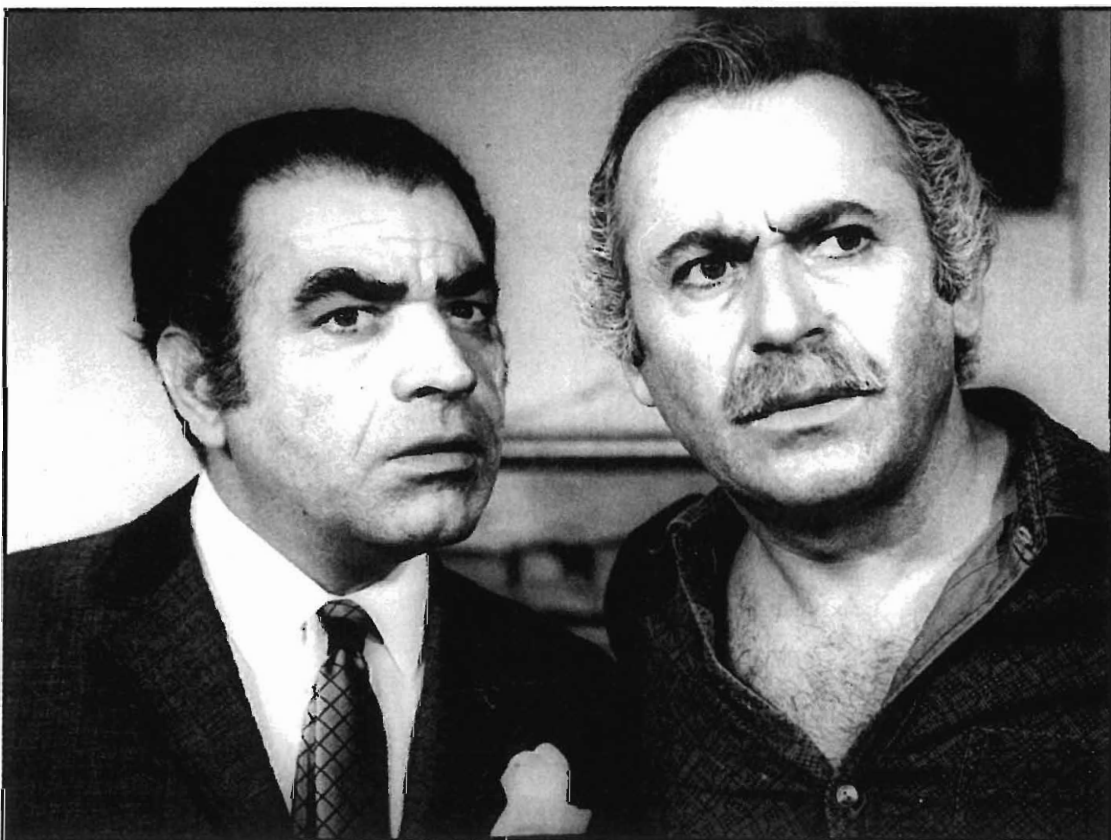
پست صحنه پسرا ن قارون ، رضا صفاني ، سپهري نيا ، گرشا ، متوسلاني



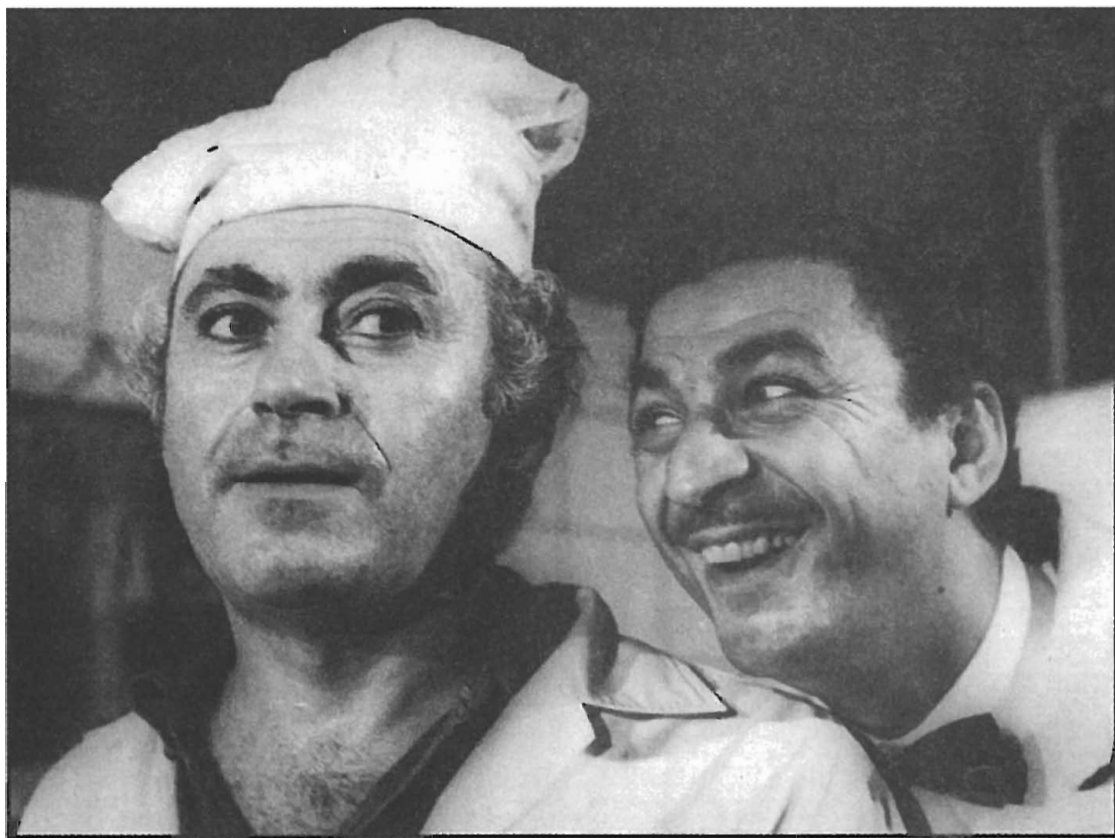
بعد از ۳۳ سال ، متوسلانی ، رضا صفائی ، کرشا ، سپهرنیا



پسران قارون ، آرمان - قدکچیان



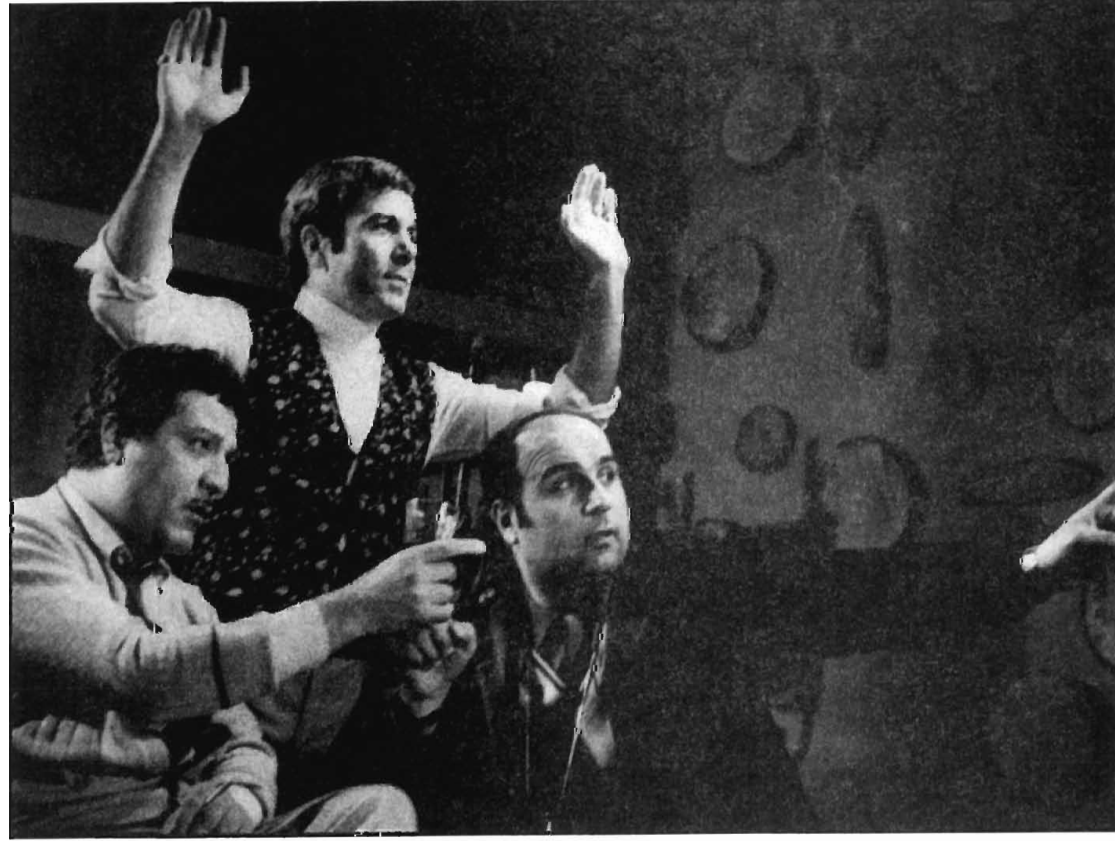
پسران قارون ، آرمان - سپهر نیا



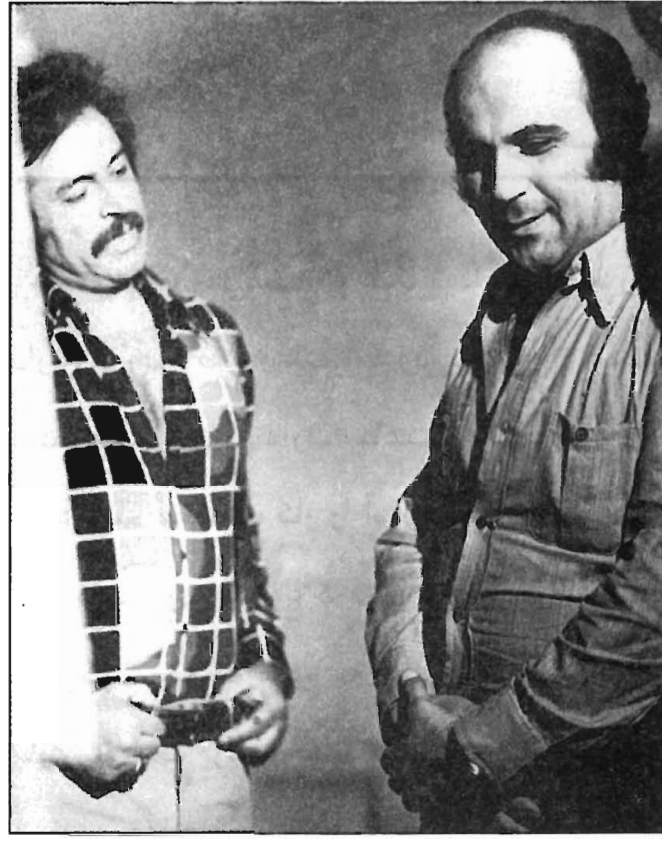
ارزاست : رضا صفایی ، یوری ، ایرج رستمی ، رضا فاضلی ، بیک ایمانوردی



پشت صحنه جدائی ، رضا صفائی - کامی کسروی - جمشید مهرباد



پشت صحنه جدائی ، رضا صفائی - ایرج قادری



عبدالعظیم حضور پیدا کرده از آن حضرت می‌خواست که شفا پیدا کند چند روز بیکار بودم تا اینکه اجازه فیلمبرداری از حرم صادر شد. حدوداً ده روز از قائم مقامی بی خبر بودیم اما شنیده بودم مشکل مالی دارد. ساعت ده شب در حرم حضرت عبدالعظیم حضور پیدا کرده تمام مقدمات کار را آماده نمودیم. ساعت ۱۱ شب با آمدن جواد قائم مقامی فیلمبرداری شروع گردید. او با شور و حال فوق‌العاده‌ای بازی و برآستی گریه می‌کرد. متوجه شدم به جای گفتن دیالوگ فیلم با حضرت زمزمه می‌کند از بازی او لذت بردم. حدود ساعت سه صبح آخرین قسمت فیلم به پایان رسید. زمان خداحافظی از بازی جواد تعریف کردم. او مرا به کناری برد و رازی را برایم فاش نمود

گفت.... اگر کار مال تو نبود من دیروز به آمریکا رفته بودم. اما چون با تو رفیق هستم آمدم آخرین صحنه را فیلمبرداری کنی که کار ناقص نماند. دو ساعت دیگر از ایران خواهم رفت.

کیف خود را باز کرد حدود یکصد هزار تومان پول ایران و ده هزار دلار در آن به چشم می‌خورد.

گفت... چنانچه از ایران خارج نشوم به زندان خواهم رفت چون طلب کارها با برگ جلب دنبال هستند.

برای خداحافظی یکدیگر را در آغوش گرفتیم و چند دقیقه‌ای گریه کردیم از فیلم پاسداران دریا با یکدیگر دوست شده بودیم و در اکثر فیلم‌های من بازی می‌کرد. او فیلمی شبیه فیلم شوخی نکن دلخور می‌شمت ساخت که به اتفاق علی

تابش لباس زنانه پوشیده بودند و آن فیلم با شکست روبرو گردید در نتیجه جواد قائم مقامی بدهی زیادی به بار آورد به هر حال او در سال ۱۳۴۷ برای همیشه از ایران خارج گردید.

عشق کولی

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: عبدالعلی همایون

تهیه کنندگان: محمدکریم ارباب - فریبرز عباسی

فیلمبردار: رضا انجم روز

محصول: فردوسی فیلم

بازیگران: جواد قائم مقامی - لی لی - منصور سپهرنیا - ویکتوریا - عبدالعلی

همایون - فرنگیس فروهر - مزگان - ابراهیم نادری - سعید کامیار - محسن

آراسته - سید علی میری

خلاصه داستان

در اثر حادثه‌ای کودک یک خانواده ثروتمند مفقود می‌گردد و کولی دوره گردی او را پیدا کرده به میان کولی‌ها می‌برد و از او مراقبت می‌نماید سالها بعد کودک که جوان برومندی شده با یک دختر کولی قرار ازدواج می‌گذارد و برای تهیه مقدمات عروسی به شهر می‌رود او با اتومبیل پدرش تصادف می‌نماید و

پدر بدون اینکه او را بشناسد پذیرای او در خانه خود می‌گردد. پس از یک سلسله حوادث حقیقت آشکار گردیده والدین فرزند گمشده خود را می‌شناسند. در سال ۱۳۴۷ چهار فیلم ساختم. لوطی قرن بیستم - پسران قارون - جدایی - عشق کولی

ایرج پور مروت که در بندر انزلی صاحب سینما می‌باشد با من وارد مذاکره گردید که یک فیلم به شراکت بسازیم ۲۵٪ من ۷۵٪ او - سرمایه از ایرج کار از من. طرح فیلمنامه «تعطیلات داش اسمال» را تمام و برای تکمیل آن را به عبدالعلی همایون تحویل دادم. به اتفاق ایرج و تورج و بیژن پورمروت عازم گیلان شدیم. زمانی که گوینده رادیو فرود آرمسترانگ فضانورد آمریکایی را در کره ماه گزارش می‌داد ما مسیر تهران - رشت را طی می‌کردیم. ماجرای خروج جواد قائم مقامی را برای همسفرها تعریف کرده بی اختیار به گریه افتادم (تمام دوستان می‌دانند که من آدم رفیق دوست و بسیار احساسی هستم) همسفرها هم متأثر گردیدند. بعد از دو روز جستجو در گیلان دهکده چمخاله را برای فیلمبرداری انتخاب کردم و به تهران مراجعت نمودیم. تورج پورمروت برای اولین مرتبه به سمت فیلمبردار و بیژن پور مروت به عنوان مدیر تهیه با من همکاری داشتند.

قبل از شروع فیلمبرداری پولی که ۱۸ ماه قبل در بانک مسکن گذارده بودم دریافت و زمینی به مساحت ۲۹۰ متر به قیمت متری ۳۰۰ تومان ما بین خیابان ظفر و میرداماد خریداری با یک معمار قرارداد بستم که یک طبقه برایم بسازد و پول آن را به اقساط دریافت دارد. همچنین معمار تعهد نمود که خانه را در مدت

سه ماه تحویل دهد.

فیلمبرداری «تعطیلات داش اسمال» حدود ۲۰ روز در چمخاله به اتمام رسید و به تهران مراجعت با سرعت کارهای فنی آن را انجام دادم ایرج پور مروت با منوچهر صادقیپور صاحب پارسا فیلم به توافق رسید که توزیع فیلم را به عهده بگیرد. همچنین صادقیپور به من پیشنهاد نمود که ۲۵٪ سهم مرا پنجاه هزار تومان بخرد. چون گرفتار بنائی بودم قبول کرده سهم خود را واگذار نمودم و پول معمار را پرداخت کرده فقط ۲۵ هزار تومان بدهکار شدم که به اقساط دادم. اواسط سال ۱۳۴۸ در منزل جدید مستقر گردیده از اجاره نشینی راحت شدم.

تعطیلات داش اسمال

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: عبدالعلی همایون

تهیه کننده: ایرج پور مروت

فیلمبردار: تورج پور مروت

محصول: پارسا فیلم

بازیگران: سهیلا - سپهرنیا - جهانگیر غفاری - سعید کامیار - لادن - سید علی

میری - عبدالعلی همایون - نسرین - جهانگیر فروهر - حسن قانع (بابک)

حسن قانع را برای اولین بار در فیلم شرکت دادم بعدها دو یا سه فیلم دیگر

بازی کرد همچنین با یک خواننده ازدواج نمود. متأسفانه بعد از انقلاب در اثر بیماری و در جوانی فوت نمود. خداوند او را رحمت کند.

حمید و وحید مجتهدی صاحبان سینمایییِ چهل ستون از من برای ساخت فیلم «بده در راه خدا» دعوت به عمل آوردند. فیلمنامه توسط مرحوم مهدی سهیلی شاعر معروف نوشته شده بود مدیریت فیلمبرداری به عهده حمید مجتهدی و دستیار او علی صادقی بود. اکثر صحنه‌های داخلی فیلم را در منزل اصغر بیچاره فیلمبرداری کردیم که آن محل را مخصوص فیلمبرداری اجاره کرده بود چون هفته‌ای سه روز کار می‌کردیم حدوداً فیلمبرداری دو ماه به طول انجامید بعد از اتمام کارهای فنی و چاپ و لابراتوار یک کپی از فیلم برای اخذ پروانه نمایش به اداره امور سینمایی وزارت فرهنگ و هنر فرستاده شد اما توقیف گردید و بعد از ۱۸ ماه بدون هیچگونه صحنه حذفی پروانه نمایش آن صادر گردید. قبل از نمایش آن تقی ظهوری به خانه خدا مشرف و از سینما کناره‌گیری نمود انجمن هنرمندان در رستوران گل واقع در طبقه آخر ساختمان آلومینیوم از او تجلیل به عمل آورد.

فیلم بده در راه خدا آخرین فیلمی بود که از تقی ظهوری به نمایش درآمد. فروش فوق العاده آن باعث تثبیت موقعیت من در سینما گردید. البته توقیف آن هم هیچ تأثیری در پرکاری من نداشت.

بده در راه خدا

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: مهدی سهیلی

تهیه کننده: جمال مجتهدی

فیلمبردار: حمید مجتهدی

مدیر تولید-وحید مجتهدی

محصول: سازمان سینمایی چهل ستون

بازیگران: تقی ظهوری- کتایون- تقی مختار- نوشین- محسن آراسته- ایران

قادری- صابر آتشین- (پدر گوگوش) لیلا بهاران- جنتی شیرازی- کهنمویی-

سید علی میری

خلاصه داستان

سرپرست خانواده که تاجر بازار می‌باشد با ثروت فراوانش اما با کارهای خلافش خانواده را از خود متنفر می‌سازد. مرد بیمار می‌گردد او را برای معالجه به سفر می‌فرستند در راه حادثه‌ای رخ می‌دهد و شایع می‌گردد که مرد تاجر کشته شده است در حالیکه او زنده مانده اما حافظه‌اش را از دست داده است. مدتی بعد مرد فقیری سر راه خانواده قرار می‌گیرد که شباهت فراوانی به مرد تاجر دارد خانواده به تصور اینکه مرد فقیر در اثر تصادف حافظه خود را از دست داده است او را وارد منزل می‌نمایند. مرد فقیر برخلاف جهت کارهای مرد

تاجر حرکت می‌نماید و خانواده از او اظهار رضایت می‌نمایند. مرد تاجر با به دست آوردن حافظه به منزل مراجعت می‌نماید و تحت تأثیر جوانمردی مرد فقیر قرار گرفته او را به عنوان برادر نزد خود نگه می‌دارد.

با توقیف فیلم «بده در راه خدا» روبیک زادوریان صاحب استودیو هاملت فیلم از من برای ساخت فیلم مردافکن دعوت نمود. فیلمنامه توسط حبیب اله کسمائی نوشته شده بود از رضا انجم روز برای فیلمبرداری دعوت کردم رضا شمشادیان خبرنگار هنری را به سمت دستیار انتخاب نمودم. قرار شد هفته‌ای سه روز کار کنیم چون ایرج رستمی هفته‌ای سه روز با روبیک که فیلم احساس داغ را می‌ساخت کار می‌کرد زمانی که من فیلم مردافکن را شروع کردم روبیک ۵۰٪ از فیلم احساس داغ را فیلمبرداری کرده بود. با سرعت فیلم مردافکن را به اتمام رسانیدم اما روبیک هنوز مشغول فیلمبرداری بود.

مردافکن

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

تهیه کننده: روبیک زادوریان

فیلمبردار: رضا انجم روز

محصول: هاملت فیلم

بازیگران: ایرج رستمی - شهین - سید علی میری - هایک - ناتاشا - هوشنگ

بهشتی - نوشین - حسن رضائی - مرتضی حدیقی - تبریزی - محسن آراسته و
عده‌ای دیگر

خلاصه داستان

مردی جوان و دوستش که کارهای خلاف انجام می‌دهند در دام دزد سابقه‌دار می‌گرفتار می‌گردند سارق حرفه‌ای درصدد است که جوان را با ظاهری آراسته وارد خانواده متمدولی نماید. آن نقشه عملی می‌گردد جوان و دختر خانواده به یکدیگر علاقمند می‌شوند. جوان ماجرا را برای پدر خانواده بازگو کرده نقشه سارق حرفه‌ای را برملا می‌سازد.

بعد از اتمام کارهای فنی مردافکن مجدداً به سازمان سینمایی چهل ستون برای ساخت فیلم زیبای جیب بر دعوت شدم. فیلمنامه آماده بود تغییراتی در آن داده به پیش تولید پرداختم فیلمبرداری به عهده علی صادقی قرار گرفت که نخستین تجربه کاری او بود. چون هر روز کار می‌کردیم فیلمبرداری در ۲۰ جلسه به اتمام رسید. به سرعت تدوین و کارهای فنی آن را انجام داده برای تکمیل آن را تحویل استودیو دادم

زیبای جیب بر

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

تهیه کننده: جمال مجتهدی

فیلمبردار: علی صادقی

مدیر تولید - وحید مجتهدی

محصول: سازمان سینمایی چهل ستون

بازیگران: پیمان - لی لی - سپهرنیا - سید علی میری - محسن مهدوی - یدی -

مژگان - نوشین - سرکوب - جنتی شیرازی - کهنموئی - حسن رضائی - اسداله

یکتا - محسن آراسته - نظام کیانی (صدابردار فعلی سینما)

خلاصه داستان

مردی ثروتمند با ازدواج تنها پسر خود با دختر مورد علاقه‌اش مخالفت می‌نماید. اما پسر برخلاف میل پدرش با دختر مورد علاقه خود ازدواج می‌کند. در حادثه‌ای او و همسرش کشته می‌شوند و دختر کوچکشان را مرد سالمندی بزرگ می‌نماید. او به دلیل معاشرت با افراد ناباب جیب بر شده طی ماجرای با پدر بزرگ خود برخورد نموده و پس از سالها در خانواده پذیرفته شده صاحب ثروت پدر بزرگ خود می‌گردد.

با رضا شمشادیان به ملاقات منوچهر خدابخشیان وارد کننده فیلمهای روسی از جمله جنگ و صلح رفتیم. او علاقمند بود یک فیلم رنگی بسازم. برای ساخت فیلم آتشپاره شهر به توافق رسیدیم. فیلمنامه توسط من و شمشادیان آماده شد. با شکراله رفیعی برای فیلمبرداری قرارداد منعقد گردید. دستیار

کارگردان رضا شمشادیان بود فیلم آتشپاره شهر به دلیل رنگی بودن و صحنه‌های مجلل و با توجه به اینکه در هفته سه روز کار می‌کردیم در مدت ۵۰ روز در ۲۸ جلسه به اتمام رسید طبق معمول تدوین ساخت نمونه فیلم (آنونس) و کارهای فنی صداگذاری آن را انجام داده برای موزیک متن در اختیار روبیک منصوری قرار گرفت.

آتشپاره شهر - رنگی (ایستمن کالر)

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: رضا صفائی

تهیه کننده: منوچهر خدابخشیان

مدیر فیلمبرداری - شکراله رفیعی

محصول: سازمان سینمایی خدابخشیان

بازیگران: فروزان - آرمان - منوچهر وثوق - سید علی میری - منصور متین -

یدی - محمد عبدی - سیمین غفاری - محسن مهدوی - فرنگیس فروهر

خلاصه داستان

مباشری سال‌ها با پاکی و صمیمیت در خدمت ارباب می‌باشد اما طی ماجرای اشتباهاً متهم به سرقت می‌شود. او می‌گریزد و برای انتقام جویی فرزند خردسال ارباب را دزدیده فرزند خود را به جای او وارد خانواده ارباب

می‌نماید که زمانی که فرزندش بزرگ شد به ارباب صدمه بزند. اما مباشر موفق نشده حقیقت برملا می‌گردد.

باید یادآور شوم که قبل از انقلاب مشکلات سینما فقط بر روی شانه‌های تهیه‌کننده سنگینی می‌کرد. اداره امور سینمایی وزارت فرهنگ و هنر کوچکترین کمکی به تهیه‌کنندگان نمی‌نمود - نه وام می‌دادند نه کمک‌های معنوی می‌کرد. بخش خصوصی خود فعال بود. فقط گاهی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان فیلمی می‌ساخت. اما بعد از انقلاب وام‌های چند میلیونی و کمک‌های بیشماری در اختیار تهیه‌کنندگان قرار گرفت. قبل از انقلاب قیمت بلیط سینماهای درجه یک در سال ۱۳۵۶ به چهار تومان افزایش پیدا کرد. تعداد زیادی از سینماهای ممتاز فیلم‌های خارجی نمایش می‌دادند که بعضی از آنها برای افراد کمتر از ۱۸ سال ممنوع بود. همچنین فیلم‌های هندی و ترکی هر هفته در سینماهای تهران و شهرستانها به نمایش در می‌آمدند اما فیلم‌های ایرانی به استثناء سینماهای سرگروه اکثراً در سینماهای درجه ۲ اکران می‌شدند ولی رقیب سرسختی برای فیلم‌های خارجی بودند. اگر به فروش و سقف تعویض فیلم‌های آن زمان مراجعه نمایید. مشاهده خواهید کرد چنانچه دو ردیف یک سینما خالی می‌ماند فوراً فیلم عوض می‌شد. دولت به هیچ عنوان از فیلم‌ها حمایت نمی‌کرد عرضه و تقاضا حاکم بود. فیلم باید در هفته اول در ده سینما ۴۵۰ هزار تومان فروش داشته باشد تا وارد هفته دوم گردد. یعنی حدود ۲۰۰ هزار نفر با احتساب قیمت بلیط ۲۰ - ۲۵ - ۳۰ ریالی باید در ۷ روز به

مشاهده فیلم می‌رفتند تا فیلم به هفته دوم راه یابد.

در حال حاضر چنانچه ۲۰۰ هزار نفر در مدت ۴ هفته برای مشاهده فیلمی در ۱۵ سینما حضور پیدا کنند با احتساب قیمت بلیط ۴۰۰۰ ریالی آن فیلم هشتاد میلیون تومان فروش خواهد کرد آن هم با حمایت اداره امور سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چنانچه تعویض فیلم در اختیار صاحبان سینما باشد بسیاری از فیلم‌ها همان هفته اول عوض خواهند شد. به هر حال باید واقعیت‌ها برای نسل آینده نوشته شود. قبل از انقلاب تهیه کنندگان بدون حمایت اداره امور سینمایی و فقط با سرمایه خود به امر فیلمسازی مشغول بودند که متأسفانه بعد از انقلاب اکثر آنها توسط اداره امور سینمایی کنار گذاشته شدند. جالب است که یکصد سالگی سینما را جشن گرفتند در حالیکه هشتاد سال آن متعلق به قبل از انقلاب می‌باشد اما هیچ یک از تهیه کنندگان قبل از انقلاب حضور نداشتند. کسانی که جاده‌های ناهموار را هموار نمودند که طی کردن مسیر سینما در آن با سرعت امکان‌پذیر باشد به جشن صد سالگی سینما دعوت نگردیدند.

بعد از اتمام فیلم آتشپاره شهر به دعوت مرحوم محمد علی بندانی برای ساخت فیلم حسن فرفره دعوت شدم. بندانی با منوچهر صادقپور در پارسا فیلم شریک بود بعد از یکدیگر جدا شدند من اولین سازنده فیلم برای دفتر جدید تولید و توزیع او بودم. تورج پورمروت برای فیلمبرداری دعوت شد با محمد بانکی (تهیه کننده فعلی سینما) برای عکس قرارداد منعقد گردید. برای

فیلمبرداری قسمت‌هایی از فیلم به آبادان سفر کردیم حدوداً سه روز آنجا بودیم از بازیگران فقط منوچهر وثوق و علی میری در آن قسمت بازی داشتند بعد به تهران مراجعت کردیم. کل فیلمبرداری حدود یکماه و در ۲۳ جلسه به اتمام رسید.

حسن فرفره

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

تهیه کننده: محمد علی بندانی

فیلمبردار: تورج پور مروت

محصول: یزد فیلم

بازیگران: منوچهر وثوق - فریبا خاتمی - سید علی میری - سعید کامیار - منصور متین - نوشین - نرسی گرگیا - سیمین علیزاده - محسن آراسته - محمدتقی کهنموئی - مینا کهنموئی (مینا کهنموئی در طفولیت حدوداً دو سال بعد از فیلم حسن فرفره فوت نمود) - ناتاشا (بازیگر ایرلندی که در چند فیلم ایرانی بازی کرد) و عده‌ای دیگر.

خلاصه داستان:

حسن فرفره مرد متمولی را از یک مهلکه می‌رهاند و از آن پس در کنار او باقی

می‌ماند اشخاصی با ظاهری دوستانه اما باطناً به قصد ضربه زدن اطراف مرد متمول گرد می‌آیند اما حسن آنها را شناسائی و نقشه آنها را خنثی می‌نماید - آخرین بار عده‌ای بدخواه توطئه‌ای را علیه مرد ثروتمند ترتیب می‌دهند اما حسن آنها را گرفتار قانون نموده خود با دختر مرد ثروتمند ازدواج می‌نماید. بعد از اتمام کارهای فنی و صداگذاری فیلم فوق به استودیو مهرگان فیلم رفتیم با شراکت رضا کریمی . نعمت رفیعی بصورت ۵۰٪ از فیلم آنها ۲۵٪ من و ۲۵٪ شکراله رفیعی به پیش تولید فیلم اعجوبه‌ها پرداختیم. آن فیلم در زمستان ۱۳۴۸ فیلمبرداری گردید و حدود یکماه به طول انجامید.

در سال ۱۳۴۸ پنج فیلم توسط من ساخته شد: ۱ - بده در راه خدا - ۲ - مردافکن - ۳ - آتشپاره شهر - ۴ - حسن فرفره - ۵ - اعجوبه‌ها.

اعجوبه‌ها

کارگردان: رضا صفائی

فیلمنامه: رضا کریمی

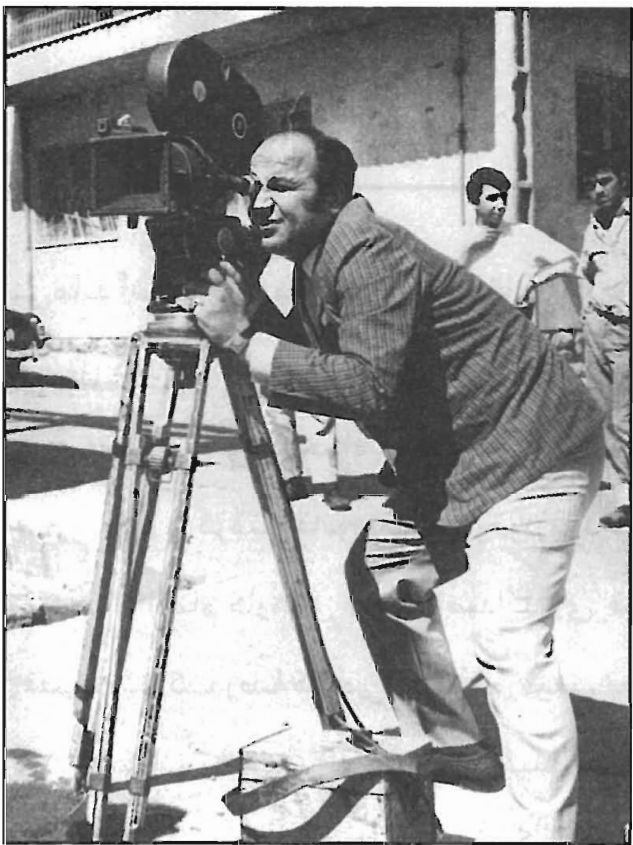
تهیه کنندگان - نعمت رفیعی - رضا کریمی - شکراله رفیعی - رضا صفائی

فیلمبردار: شکراله رفیعی

محصول: استودیو مهرگان فیلم

بازیگران: منصور سپهرنیا - گرشا رئوفی - محمد متوسلانی - شیلا - نوشین -

ابراهیم نادری - سیمین علیزاده - رضا عبدی - تهرانچی - امیرفضلی -



پشت صحنه عشق کولی



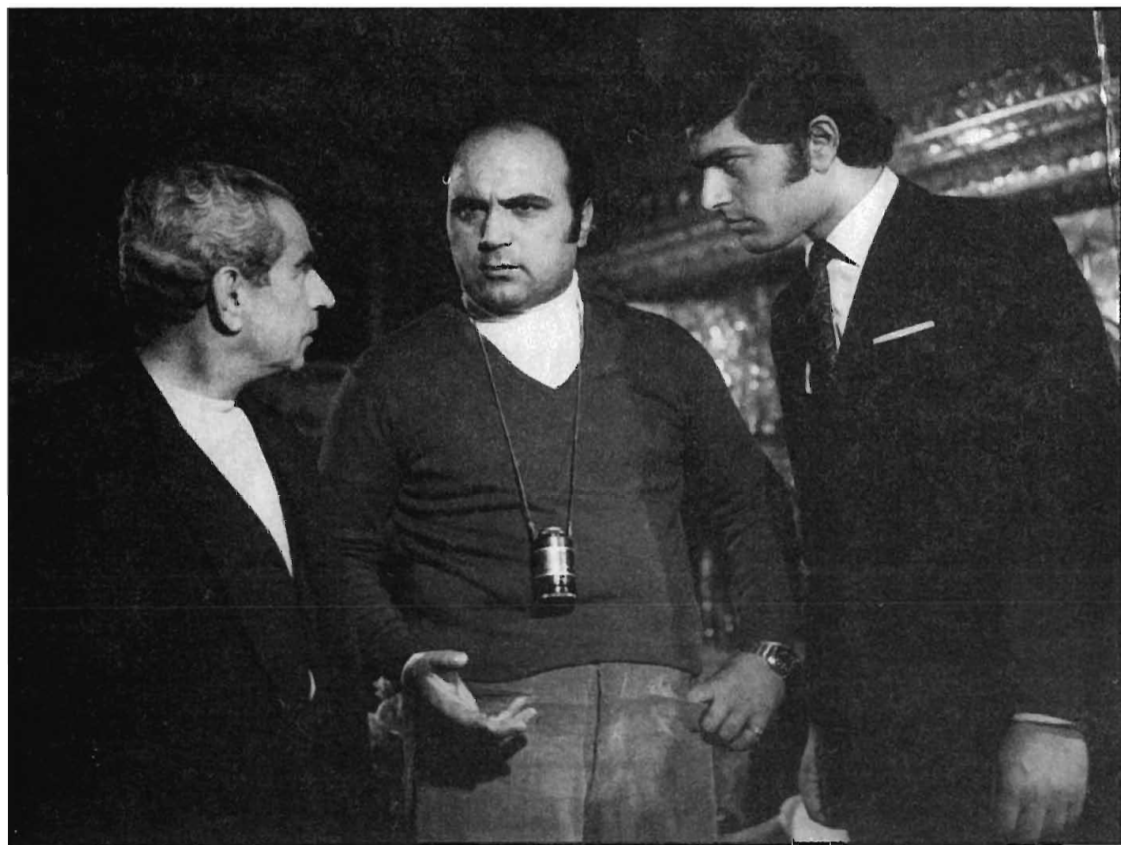
راست : رضا صفائی - جواد قائم مقامی - فریبرز عباسی - منصور سپهرنیا

پشت صحنه تعطیلات داش اسمال ، میری - رضاصفاغانی - عبدالطی همایون



تعطیلات داش اسمال ، جهانگیر غفاری - رضاصفاغانی - سعید کامیار





پشت صحنه بده در خدا ، تقی ظهوری - رضا صفائی - تقی مختار

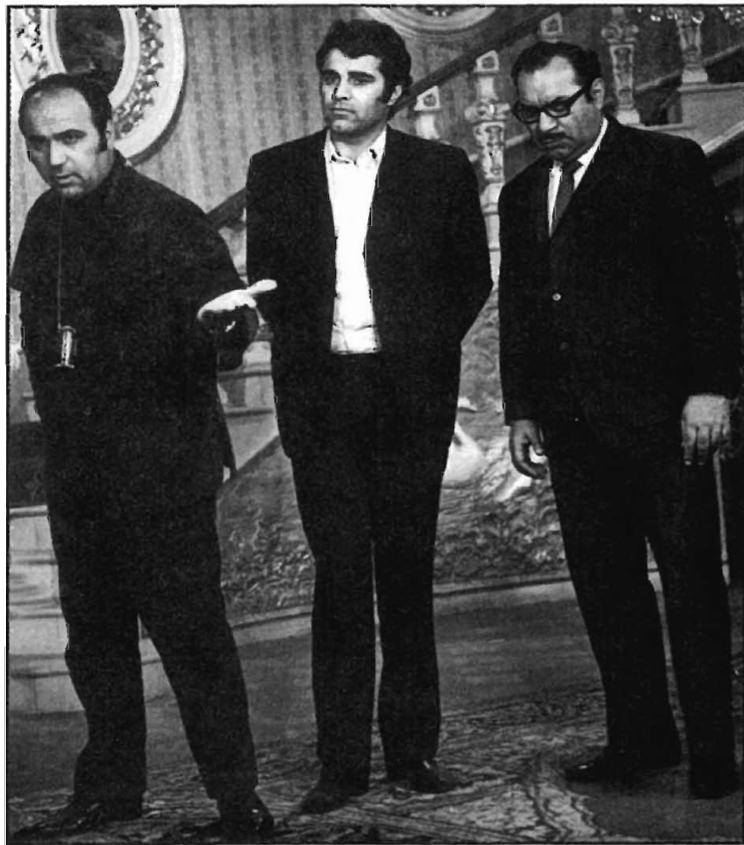


پشت صحنه بده در خدا ، جنتی شیرازی - محسن آراسته - رضاصفائی

پشت صحنه بده در راه خدا ، ظهوری - صفائی - مختار - میری

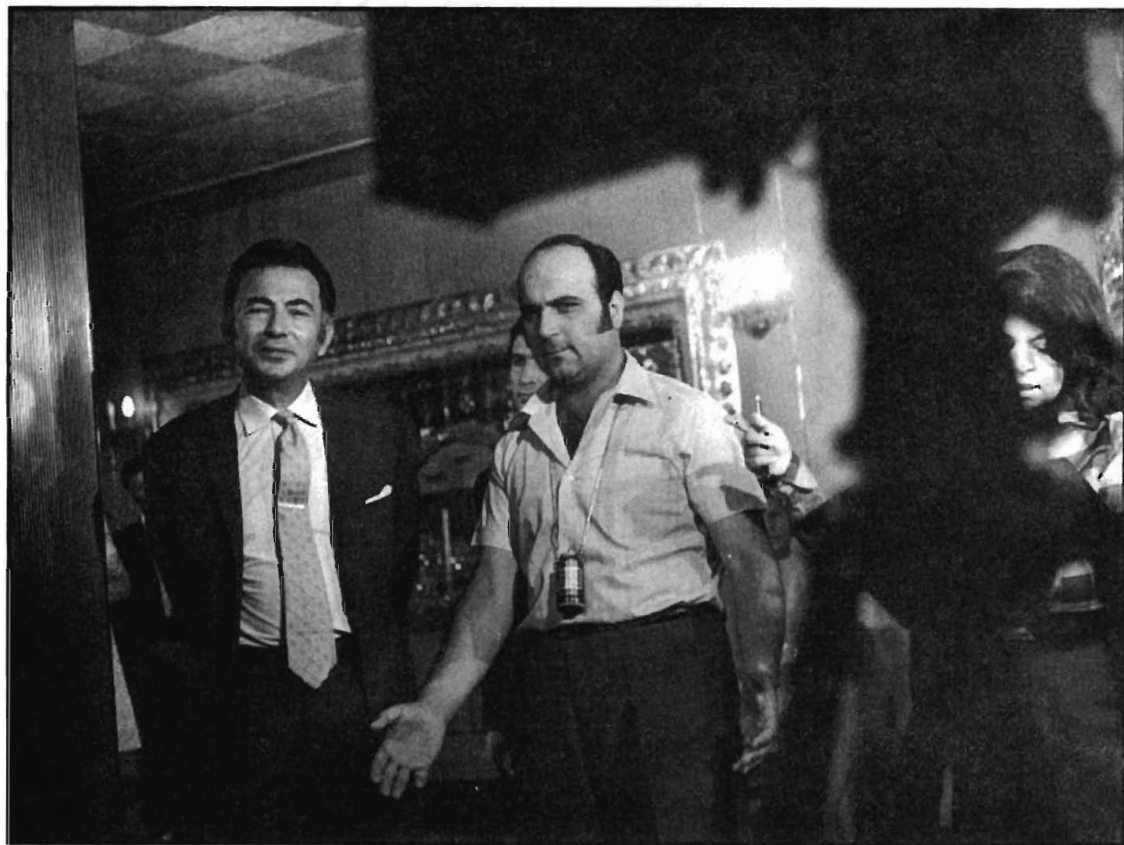


پشت صحنه مردافکن : هوشنگ بهشتی - ایرج رستمی - رضاصفائی





پشت صحنه مرد افکن ، هوشنگ بهشتی - رضا صفائی

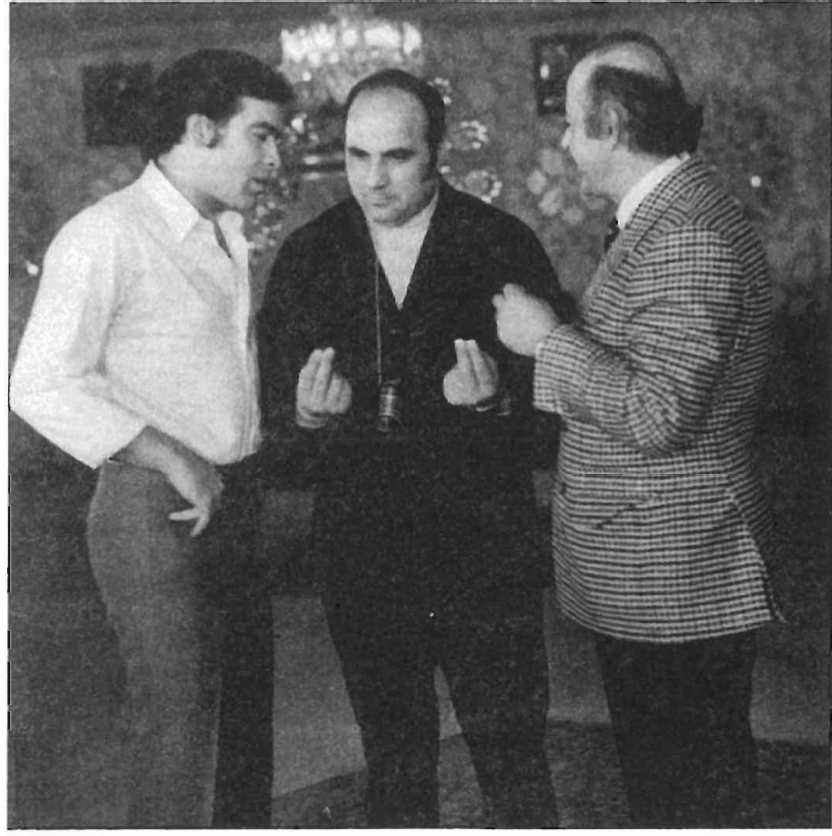


پشت صحنه زیبای جیب بر ، رضا صفائی - محسن مهدوی

پشت صحنه زیر بازارچه ، رضا صفائی - منوچهر وثوق



پشت صحنه آتشبارہ شہر ، آرمان - رضا صفائی - منوچهر وثوق



رسولی - مهدی مصری - محسن مهدوی - هایک - جلال موسوی و عده‌ای دیگر.

خلاصه داستان:

مرد ثروتمندی دائماً تهدید به مرگ می‌گردد و توطئه‌های مختلف برای از بین بردنش صورت می‌گیرد. در جریان یکی از توطئه‌ها گمان می‌رود که مرد ثروتمند درگذشته است در حالیکه او از توطئه جان سالم بدر برده توسط سه جوان از مرگ نجات پیدا می‌نماید. بدین ترتیب توطئه‌ای که بوسیله نامزد دخترش تدارک دیده شد خنثی می‌گردد.

اوائل سال ۱۳۴۹، به دعوت محمد علی بندانی برای ساخت فیلم زیر بازارچه دعوت گردیدم. نویسنده فیلمنامه دکتر منوچهر کیمرام بود. تورج پورمروت برای فیلمبرداری انتخاب گردید. اکثر صحنه‌های فیلم در فیروزکوه فیلمبرداری شد. آن فیلم حدود یکماه به طول انجامید. چون بیشتر ساعات روز منتظر ورود و خروج قطار در ایستگاه راه‌آهن بودیم. بعد به تهران مراجعت و مابقی صحنه‌های آنرا فیلمبرداری نمودیم.

زیر بازارچه

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: دکتر منوچهر کیمرام

تهیه کننده: محمد علی بندانی

فیلمبردار: تورج پور مروت

موسیقی متن: حسین واثقی

محصول: یزد فیلم

بازیگران: پوری بنائی - منوچهر وثوق - سید علی میری - اسداله یکتا -
نوشین - ابراهیم نادری - سیمین علیزاده - محمدتقی کهنمویی - گیتی
فروهر - جنتی شیرازی - محمد علی بندانی.

خلاصه داستان:

دو خواهر قهوه‌خانه‌ای را اداره می‌نمایند. جوانی وارد زندگی آنها شده به
خواهر بزرگتر علاقمند می‌شود. بعد از چندی مرد جوان برای تدارک عروسی به
شهر می‌رود اما در بازگشت مشاهده می‌نماید که قهوه‌خانه تعطیل می‌باشد پی
می‌برد که خواهر کوچکتر در اثر تصادف کشته شده و خواهر بزرگتر دهکده را
ترک و به تهران رفته است. مرد جوان به تهران می‌آید و طی ماجراهایی دختر
مورد علاقه خود را پیدا نموده با او ازدواج می‌نماید.

بعد از اتمام کارهای فنی فیلم زیر بازارچه، محمد علی بندانی پیشنهاد نمود
که فیلم علی سورچی را برای او بسازیم، باتفاق او و رضا فاضلی برای پیدا کردن
محل فیلمبرداری به کردستان رفتیم از آنجا به همدان و بعد وارد ملایر شدیم.
شهرستان ملایر را برای فیلمبرداری انتخاب نمودم بعد به تهران مراجعت و به

پیش تولید فیلم پرداختیم. با رضا انجم‌روز برای فیلمبرداری قرارداد منعقد گردید. حبیب‌اله کسمائی فیلمنامه را تحویل داد، گروه فیلمبرداری عازم همدان و بعد وارد ملایر گردید. کلیه صحنه‌های فیلم را حدود ۱۸ روز به اتمام رسانیده به تهران مراجعت و در مهتاب فیلم مشغول اتمام کارهای فنی آن گردیدم.

علی سورچی

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

تهیه کننده: محمد علی بندانی

فیلمبردار: رضا انجم‌روز

محصول: یزد فیلم

موسیقی متن: حسین واثقی

بازیگران: پوری بنائی - رضا فاضلی - نازنین - نرسی گرگیا - سرکوب - سید

علی میری فرنگیس فروهر - عزت‌اله وثوق - محمد علی بندانی - محسن

آراسته و عده‌ای دیگر.

خلاصه داستان

دختری پنهانی با مرد مورد علاقه‌اش ازدواج می‌نماید و صاحب پسری به نام

علی می‌شود مرد دیگری که قبلاً عاشق دختر بوده شوهر او را به قتل می‌رساند.

دختر فرزندش را بزرگ می‌نماید و شغل پدر که سورچی درشکه بوده به پسرش منتقل می‌گردد. علی سورچی قاتلین پدرش را پیدا کرده. آنها را به سزای اعمالشان می‌رساند و خود زیر پاهای اسبان درشکه مادر جان می‌سپارد.

بعد از اتمام کارهای فنی فیلم علی سورچی، محمود مهدی‌زاده مسئول لابراتوار استودیو مهتاب فیلم با من صحبت کرد و توضیح داد که یک کارگردان فیلمی برای سیرا فیلم ساخته که قابل نمایش نمی‌باشد و مهدی مصیبی تصمیم دارد تغییراتی در آن انجام دهد. بعد از مشاهده آن فیلم باتفاق به سیرا فیلم رفتیم و با مهدی مصیبی به مذاکره پرداختیم. با پیشنهاد من موافقت نمود که فیلم را مجدداً فیلمبرداری نمائیم چون تغییرات مثر ثمر نبود. بازیگران قبول کردند که با دستمزد کمتر در آن فیلم ظاهر شوند. فیلمنامه را برای بازنویسی در اختیار حبیب‌اله کسمائی قرار دادم. رضا انجم‌روز برای فیلمبرداری انتخاب گردید. گروه فیلمبرداری به رستوران شکوفه‌نو ساحلی که آن زمان تعطیل بود عزیمت نموده بعد از استقرار از روز بعد در جنگل‌های اطراف فیلمبرداری را شروع کردیم. فیلمبرداری کلیه صحنه‌های فیلم فرار از زندگی در مدت دو هفته به پایان رسید و بعد از مراجعت به تهران و آماده شدن کپی کار در استودیو مهتاب فیلم کارهای فنی آنرا انجام دادم.

فرار از زندگی

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

تهیه کننده: مهدی مصیبی

فیلمبردار: رضا انجم‌روز

محصول: سیرا فیلم

بازیگران: عبدالله بوتیمار - لی‌لی - سیمین علیزاده - مرتضی احمدی - شهناز قهرمانی - سرکوب - نرسی گرگیا و عده‌ای دیگر.

خلاصه داستان:

مهندس تحصیل کرده‌ای پس از آشنایی با یک رقاصه به قمار و اعتیاد کشیده شده به تحریک دوستان رقاصه به دزدی و جنایت دست می‌زند. مهندس وحشت‌زده ترک خانه و کاشانه کرده به شهرستانی دور می‌گریزد. او با دختری آشنا می‌شود و آن دختر مهندس را وادار می‌نماید که اعتیادش را ترک نماید و طی ماجراهایی پی می‌برد که قربانی توطئه برادرزاده خود و رقاصه گردیده به قانون پناه می‌برد و توطئه‌گران به سزای اعمال خود می‌رسند.

بعد از اتمام فیلم فرار از زندگی، به سازمان سینمایی چهلستون برای ساخت فیلم میخک سفید دعوت گردیدم. فیلمنامه از کتاب مادام کاملیا اقتباس شده و توسط حبیب‌اله کسمائی نوشته شده بود. فیلمبرداری به عهده حمید

مجتهدی بود. گروه فیلمبرداری عازم بابلسر گردیده در هتل بابلسر اقامت نمود قبلاً دو صحنه از فیلم را در تهران فیلمبرداری کردیم. حدوداً دو هفته در بابلسر بودیم و فیلمبرداری به اتمام رسید.

میخک سفید

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

فیلمبردار: حمید مجتهدی

تهیه کننده: جمال مجتهدی

محصول: سازمان سینمایی چهلستون

بازیگران: فروزان - تقی مختار - سید علی میری - بوتیمار - منصور سپهرنیا - حسن رضائی - گیتی فروهر - نظام کیانی - سیاوش شاکری - (کارگردان بعدی سینما و مشاور کارگردان سریال امام علی (ع))

خلاصه داستان:

جوانی که علاقمند به یک خواننده معروف گردیده بود از ازدواج با نامزدش منصرف شده اوقاتش را با خواننده می‌گذراند. پدر جوان از خواننده تقاضا می‌کند که فرزند او را رها نماید. خواننده با تظاهر به بی‌بندوباری جوان را از خود می‌راند و او به نزد نامزد خود برگشته ازدواج می‌نماید. خواننده نیز به سرطان

مبتلا گردیده بعد از مدتی فوت می‌کند.

در سال ۱۳۴۹ چهار فیلم ساختم ۱- زیر بازارچه ۲- علی سورچی ۳- فرار از زندگی ۴- میخک سفید.

اواخر سال ۱۳۴۹ فیلمنامه قایقرانان توسط حبیب‌اله کسمائی تکمیل گردید و برای ساخت آن با مهدی مصیبی به توافق رسیدیم. فیلمبرداری به بعد از عید ۱۳۵۰ موکول گردید. قبل از شروع کاباره شکوفه‌نو ساحلی، در اوائل بهار گروه فیلمبرداری عازم مازندران گردید و در متل شکوفه‌نو ساحلی متعلق به پرویز حجازی که از دوستان بسیار صمیمی مهدی مصیبی بود مستقر شد. برای عکاسی با اصغر بیچاره قرارداد منعقد گردید و از تجربیات او جهت ساخت کلبه‌ها و دیگر محل‌های فیلمبرداری استفاده کردیم حدوداً ۲۵ روز در متل شکوفه‌نو ساحلی بودیم و در جنگل‌های اطراف آن و همچنین از ماهیگیران فیلمبرداری نمودم. دو کلبه بزرگ ساخته شد که یکی از آن دو را در صحنه‌ای از فیلم آتش زدیم.

قایقرانان

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

تهیه کننده: مهدی مصیبی

فیلمبردار: علی صادقی

محصول: سیرا فیلم

موسیقی متن: حسین واثقی

بازیگران: منوچهر وثوق - پوری بنائی - سید علی میری - کامیاب کسروی -
مرتضی احمدی - آرزو غفاری - سرکوب - حسن رضائی - جلال موسوی -
گیتی فروهر - و عده‌ای دیگر.

خلاصه داستان

دو دوست ماهیگیر به خاطر عشق یک دختر کولی به رقابت می‌پردازند. رقیب دیگری نیز وجود دارد که آن دو را بجان یکدیگر می‌اندازد. دختر آن دو جوان را دوست دارد در انتخاب یکی از آن دو سرگردان و عاجز می‌باشد. کار به نزاع می‌کشد، یکی از آن دو جوان بدست عاشق سوم به قتل می‌رسد، و دختر کولی و یکی از آن جوان‌ها با یکدیگر ازدواج می‌نمایند.

فروش بالای فیلم قیصر بعد از مدتی توقیف مسیر فیلمسازی را در ایران تغییر داد و اکثر کارگردانان به ساخت فیلم‌های جاهلی و چاقوکشی روی آوردند. روزنامه‌ها در آن زمان به آن مسئله حمله کردند چون چند مورد چاقوکشی به سبک قیصر در شهرستانها اتفاق افتاده بود، اداره امور سینمایی وزارت فرهنگ و هنر به تهیه کنندگان هشدار دادند که از نشان دادن چاقو در فیلم‌ها خودداری نمایند. به هر حال چند فیلم از نوع قیصر ساخته شد که موفق‌ترین آنها طوقی ساخته علی حاتمی و تهیه کننده آن مهدی مصیبی بود. من و سوسه نشده به

ساخت فیلم‌های ملودرام و خانوادگی ادامه می‌دادم. بعد از اتمام کارهای فنی فیلم قایقرانان برای ساخت فیلم «فاتح دل‌ها» به سازمان سینمایی پانوراما دعوت شدم. احمد گنجی‌زاده صاحب سازمان سینمایی پانوراما برای ساخت فیلم «فاتح دل‌ها» با استودیو مهرگان فیلم شریک شده بود داستان فیلم را قبلاً خودم نوشته بودم و برای تکمیل آن به حبیب‌اله کسمائی تحویل دادم. شکراله رفیعی برای فیلمبرداری انتخاب گردید. چون نعمت‌اله آغاسی گرفتار تأثر و کاباره بود فیلمبرداری به مدت ۵۰ روز و در ۲۵ جلسه به اتمام رسید.

فاتح دل‌ها

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

تهیه کننده: احمد گنجی‌زاده

فیلمبردار: شکراله رفیعی

محصول: سازمان سینمایی پانوراما

بازیگران: نعمت‌اله آغاسی - نازنین - سید علی میری - توتیا - سوزی یاشار -

اخضرپور - رضا عبدی - نرسی گرگیا - محسن مهدوی - و عده‌ای دیگر.

خلاصه داستان

زن و شوهر جوانی در یک حادثه جان خود را از دست می‌دهند. خواننده غیر

معروفی فرزند خردسال آندو را نزد پدربزرگ می‌برد اما او بدلیل مخالفت با ازدواج دخترش نوه خود را قبول نمی‌کند. خواننده با کمک خاله طفل عهده‌دار تربیت کودک می‌گردد. خواننده غیر معروف در اثر پیش‌آمدی به خواننده معروفی تبدیل گشته اما نابینا می‌شود. طی ماجراهای بعدی خواننده بینائی خود را به دست آورده، پدربزرگ نوه خود را پذیرا می‌شود و اجازه می‌دهد دختر دیگرش با خواننده ازدواج نماید.

بعد از اتمام کارهای فنی و فراغت از فیلم فاتح دل‌ها به دفتر آژیر فیلم که در میدان فردوسی واقع و متعلق به ساموئل خاچیکیان بود دعوت شدم. ساموئل با شخصی به نام علی اکبر گلپایگانی برای ساخت فیلم شریک شده و برای کارگردانی آن از من دعوت بعمل آورد. ساموئل از من خواست که یک فیلم ارزان قیمت که فروش خوبی داشته باشد برای او بسازم. داستان معشوقه را برای او تعریف کردم که بلافاصله مورد قبول او واقع گردید. چون قرار بود برای استاد مسلم سینمای ایران فیلم بسازم ترجیح دادم یک فیلمنامه سنگین و جدی را به تصویر بکشانم و از بازیگران کم‌دی استفاده نمایم. ضمناً خود را محک بزنم که آیا قادر خواهم بود فیلمی خارج از کارهای قبلی خود بر روی پرده سینما بفرستم یا خیر. از بهمن مفید - لی‌لی - کتایون - شهروز رامتین برای بازیگری دعوت بعمل آوردم. تصمیم گرفته بودم فقط از چهار بازیگر استفاده نمایم. بالاترین دستمزد متعلق به بهمن مفید بود که ۳۰ هزار تومان قرارداد بست. سه بازیگر بعدی جمعاً ۱۵ هزار تومان دریافت داشتند. فیلمنامه توسط حبیب‌اله

کسمائی آماده گردید. فیلمبرداری به عهده کمال مطیعی و دستیار او علی مزبنائی (فیلمبردار و تهیه کننده فعلی) بود. برای عکس با رضا مهاجر (فیلمبردار فعلی سینما) قرارداد منعقد گردید. او عکاس باذوقی بود، برای اینکه فیلم سریع تمام شود به مازندران رفته در متل صحرا واقع در پنج کیلومتری شهرستان نوشهر اقامت نمودیم. فیلمبرداری در مدت دو هفته به پایان رسید به تهران مراجعت کرده سه جلسه نیز در تهران فیلمبرداری کردیم. چون فیلم متعلق به ساموئل خاچیکیان بود با وسواس زیادی آنرا تدوین نموده بعد از صداگذاری و میکس صداها به ساموئل نشان دادم و مورد تشویق او قرار گرفتم.

معشوقه

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی - رضا صفائی

تهیه کننده: ساموئل خاچیکیان - علی اکبر گلپایگانی

فیلمبردار: کمال مطیعی

محصول: آژیر فیلم

موسیقی متن: حسین واثقی

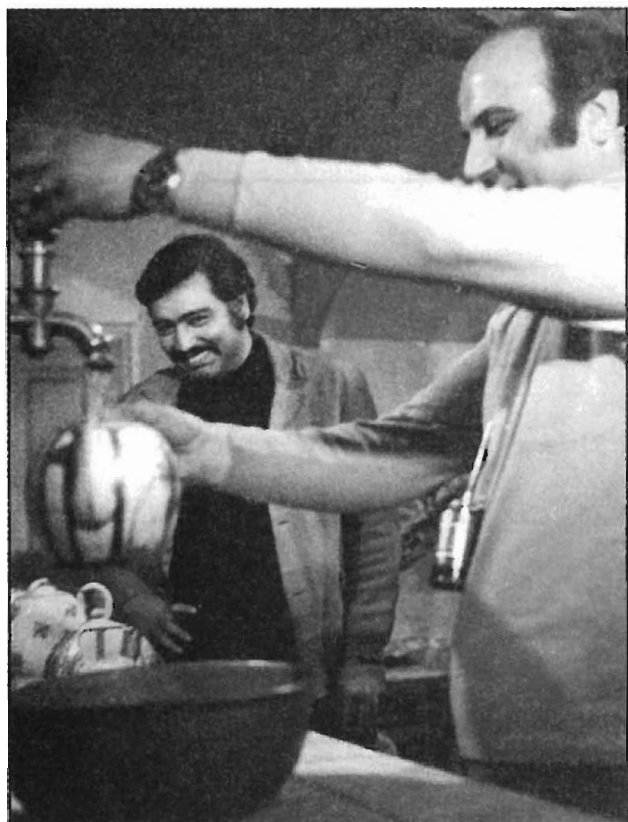
بازیگران: بهمن مفید - لی لی - شهروز رامتین - کتابیون - علی اکبر گلپایگانی -

گیتی فروهر.

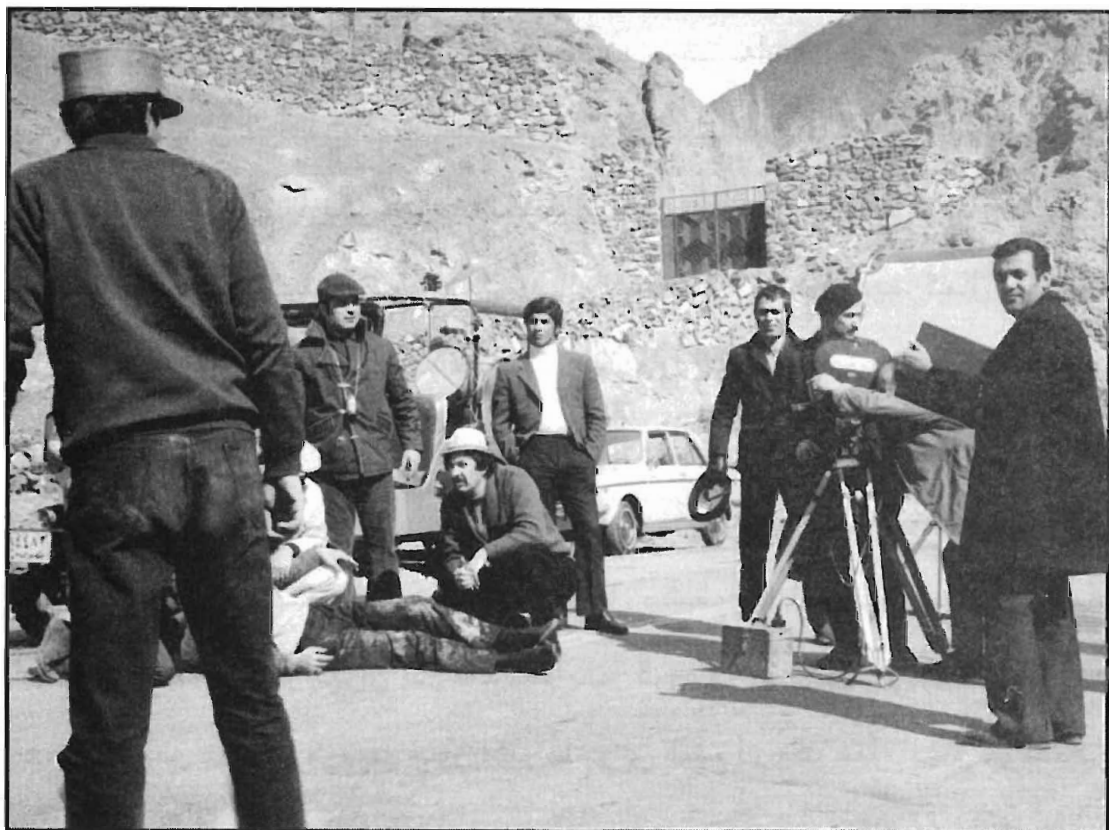
خلاصه داستان

مرتضی پس از آنکه با زنی به نام هما آشنا می‌شود در حادثه‌ای نابینا می‌گردد. هما با کمال برادرزاده مرتضی روابط عاشقانه دارد و برای تصاحب ثروت او توطئه‌ای ترتیب می‌دهد. یک روز مرتضی توسط برادرزاده‌اش مورد سوء قصد واقع شده با اینکه مجروح می‌گردد اما بینائی‌اش را به دست می‌آورد. اما تظاهر به نابینایی نموده شاهد عملیات آن دو می‌شود سرانجام آن دو را به قتل رسانیده خود را در دریا غرق می‌نماید.

بعد از اتمام کارهای فنی معشوقه، ساموئل خاچیکیان پیشنهاد نمود که یک فیلم کم‌دی برای آژیر فیلم بسازم چون دفتر توزیع فیلم دایر کرده بود احتیاج به تعدادی فیلم داشت. داستان جعفر جنی و محبوبه‌اش را برای او تعریف کردم که با ساخت آن موافقت نمود. ساموئل نیز مقدمات تهیه فیلمی را آماده می‌کرد که اولین فیلم آرام بازیگر معروف بعدی بود. آن فیلم نیمه تمام ماند و ساخت آنرا ادامه نداد. فیلمنامه توسط حبیب‌اله کسمائی آماده گردید. کمال مطیعی برای فیلمبرداری و علی مزینائی برای دستیاری او انتخاب گردیدند، عکاسی کماکان به عهده رضا مهاجر بود. قرار شد اولین صحنه را در آبعلی و در میان برف‌ها فیلمبرداری نمائیم وقتی به آنجا رفتیم و شروع بکار نمودیم، ساموئل خاچیکیان نیز در قسمت دیگری از آن محل مشغول فیلمبرداری از آرام بود. ما فقط پنج صحنه در تهران کار داشتیم بعداً گروه به چالوس عزیمت نموده در هتل چالوس مستقر گردید. چون اکثر ماجرای فیلم در یک هتل اتفاق می‌افتاد از

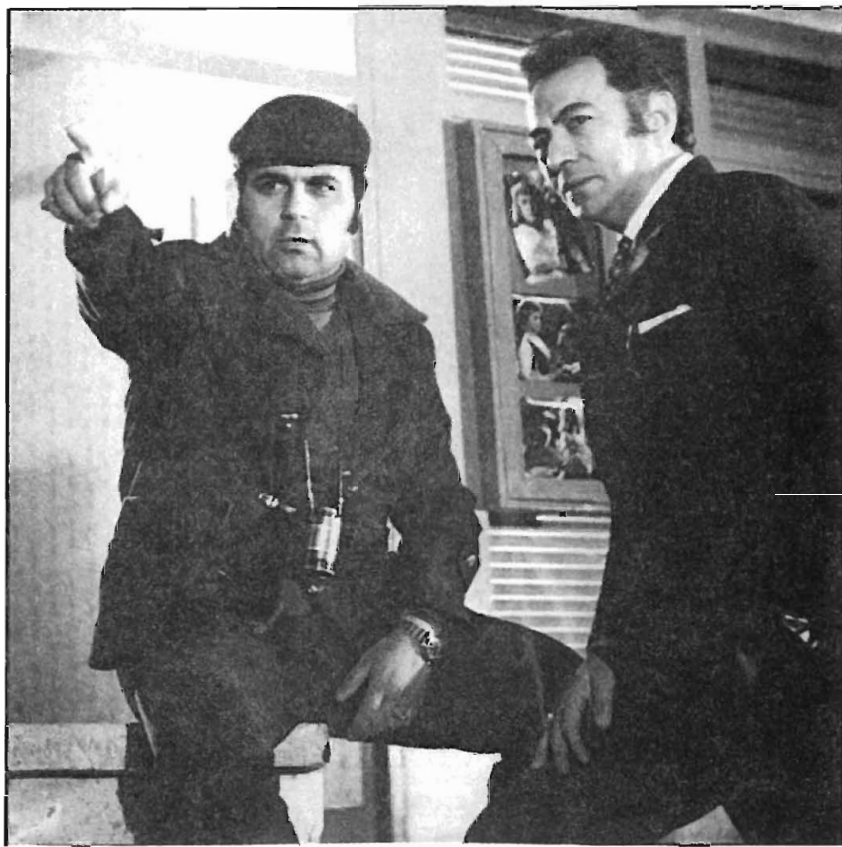


پشت صحنه حسن فریره



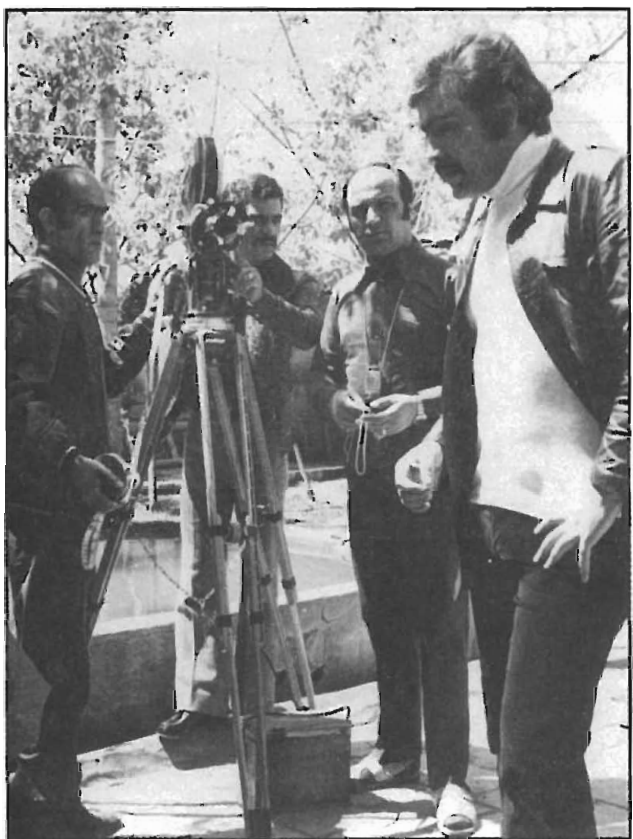
پشت صحنه اجوبه ها

پشت صحنه‌های عجیبه‌ها، رضاصفائی - محسن مهدوی

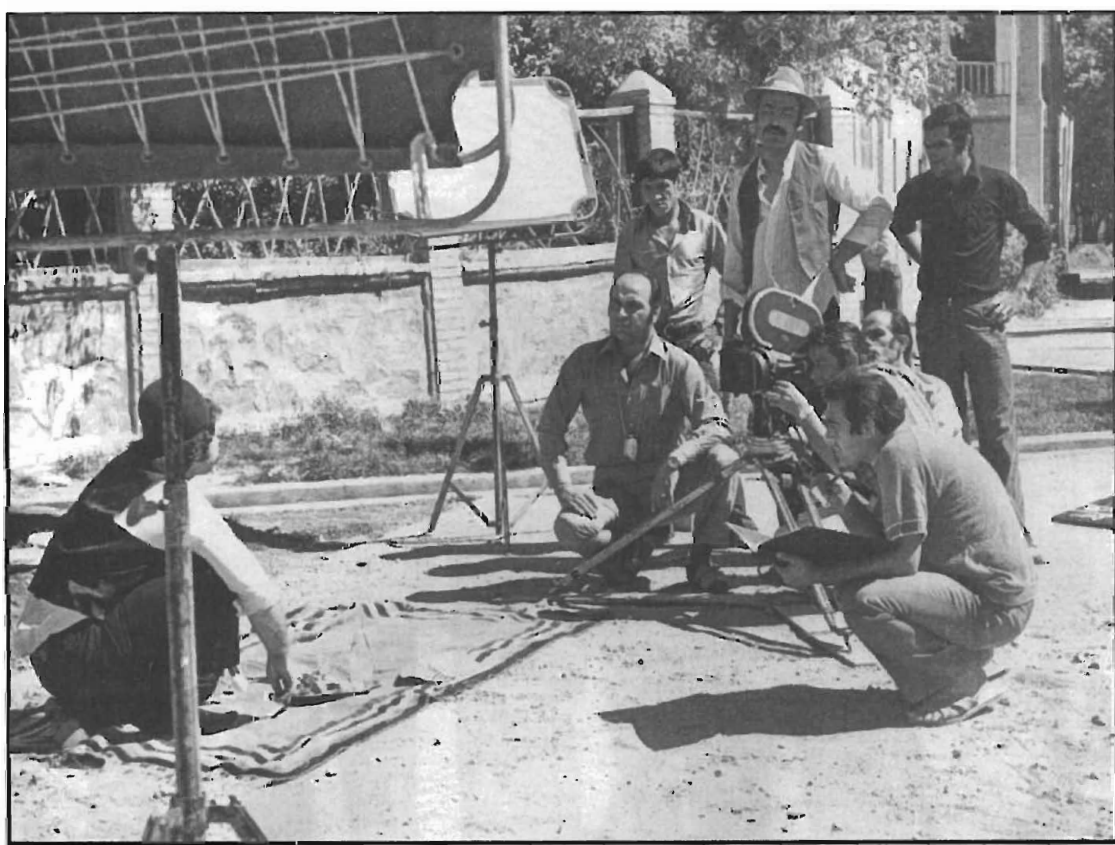


پشت صحنه زیر بازارچه، منوچهر وثوق - رضاصفائی



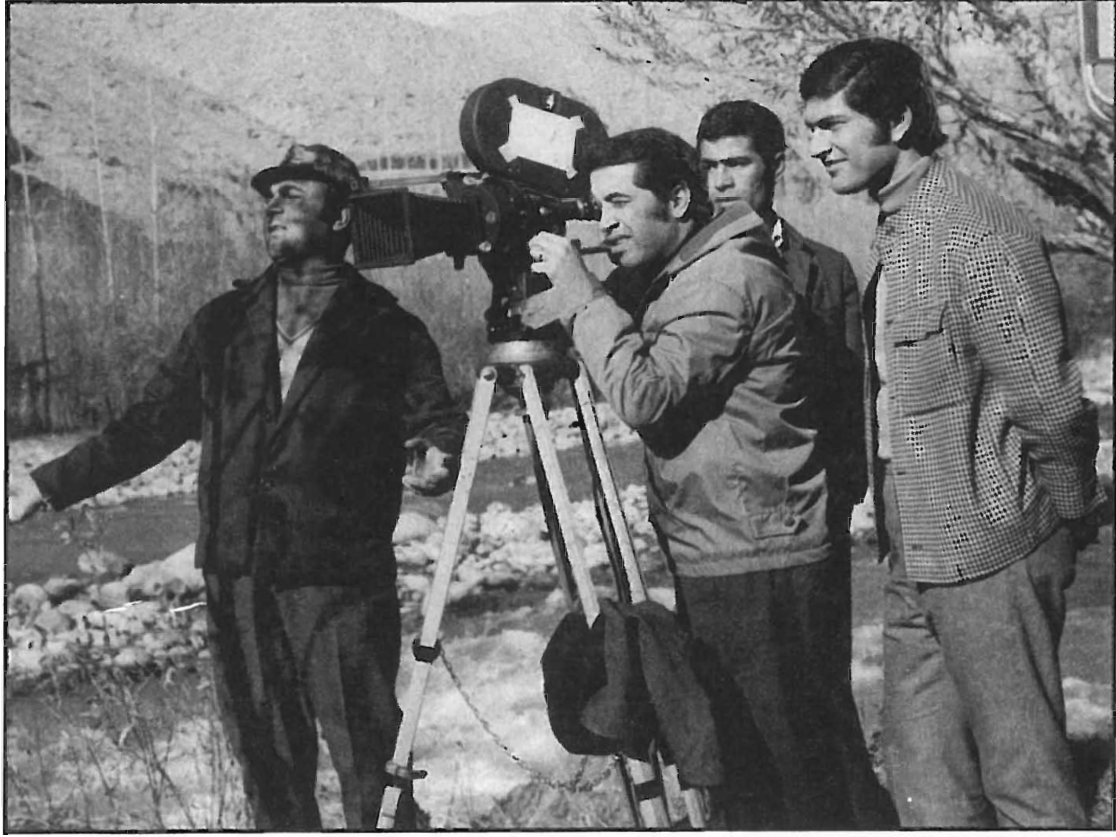


پشت صحنه زیربازارچه ، منوچهر وثوق - رضاصفائی

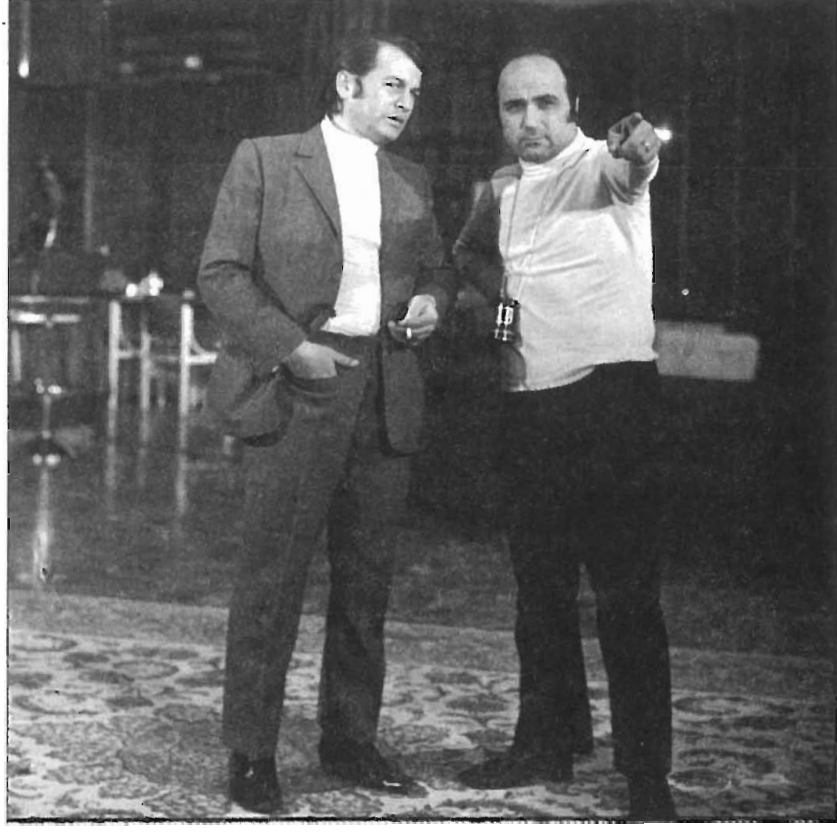


پشت صحنه علی سورچی

پشت صحنه میخک سفید ، تقی مختار - رضا صفائی

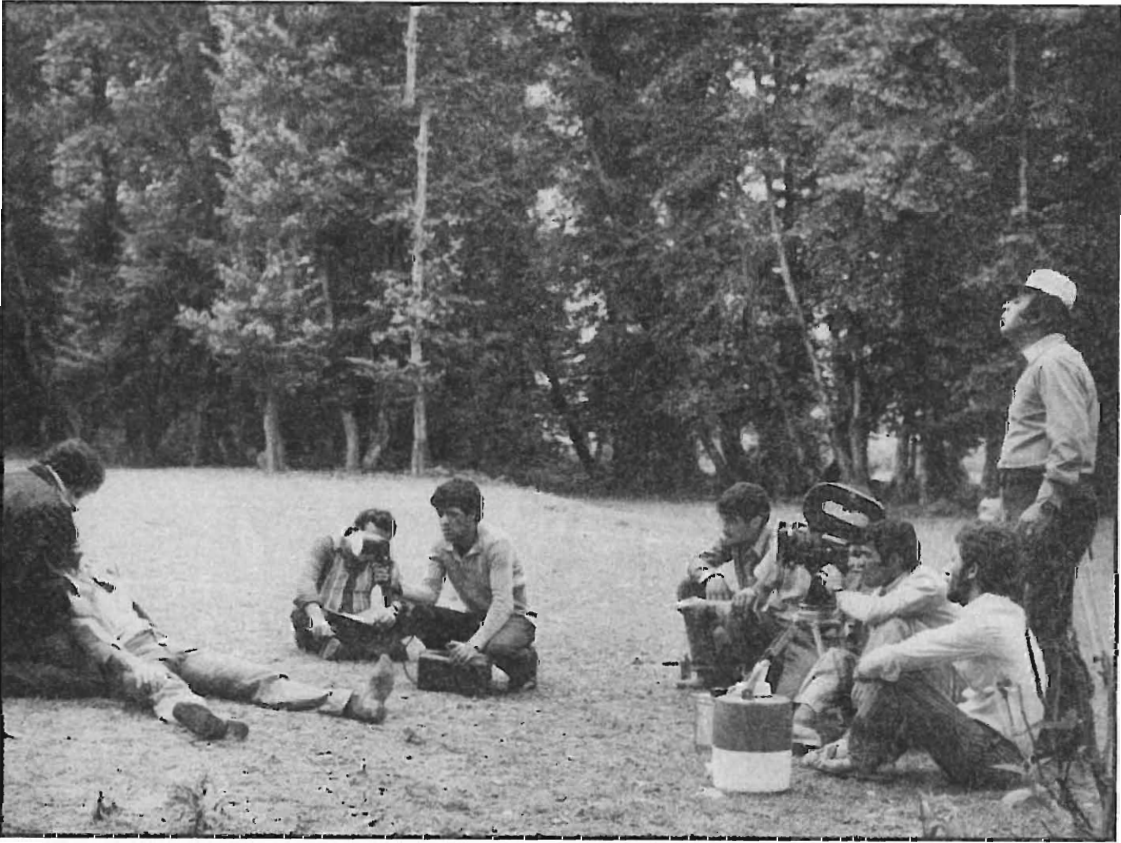


پشت صحنه فرار از زندگی ، عبدالله بوتیمار - رضا صفائی



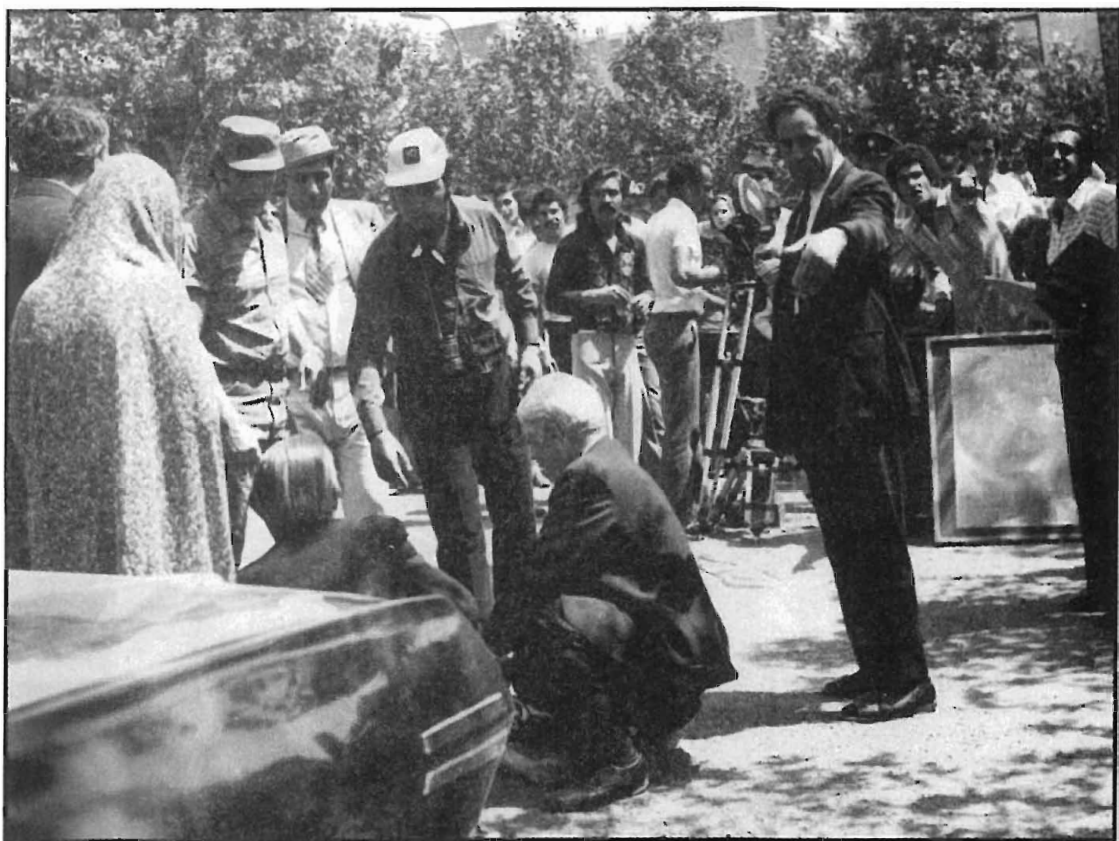


پشت صحنه قایقرانان ، رضا صفائی - مرتضی احمدی - غلامرضا سرکوب

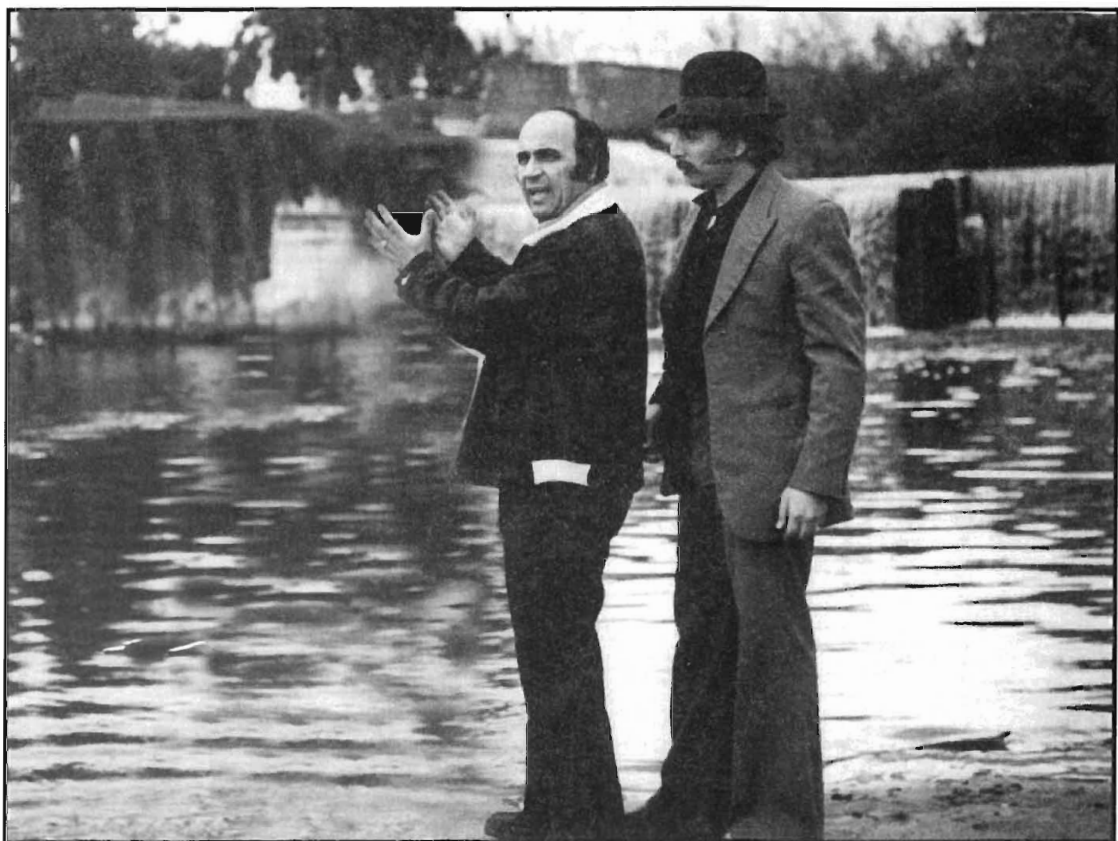


پشت صحنه قایقرانان

پشت صحنه فاتح دلها



پشت صحنه معشوقه ، رضا صفائی - بهمن مفید



پشت صحنه معشوقه



پشت صحنه جعفر جنی و محبوبه اش



مجید محسنی - عزیزی - رضاصفاغی - نعمت رفیعی در سال ۱۳۵۰



از راست: اوپی و الهان کارگردان هندی، ساموئل خاچیکیان، دکتر کوشان، رضاصفاغی



همان هتل برای فیلمبرداری استفاده نمودیم. حدوداً دو هفته فیلمبرداری به طول انجامید و گروه به تهران مراجعت نمود. چون تصمیم داشتم برای نوروز ۱۳۵۱ به اروپا بروم با سرعت کارهای فنی آنرا انجام داده برای چاپ در اختیار استودیو قرار دادم.

جعفر جنی و محبوبه‌اش

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

تهیه کننده: ساموئل خاچکیان

فیلمبردار: کمال مطیعی

محصول: آژیر فیلم

بازیگران: علی تابش - کتایون - شهرآشوب (چهره جدید) - داریوش اسدزاده -

بهمن زرین‌پور - مرتضی احمدی - سید علی میری - علی رجبی (جدید) -

منصور خاکی (بازیگر فعلی سینما) آن فیلم اولین فیلم شهرآشوب - علی

رجبی و منصور خاکی بود.

خلاصه داستان

جعفر صاحب هتل بزرگی می‌باشد. او که جوان هوسبازی است برای اینکه

معشوقه‌هایش مزاحم او نشوند به دروغ خود را صاحب همسر و پنج فرزند

معرفی می‌نماید. یکی از معشوقه‌های او که متوجه دروغ جعفر گردیده، برای ملاقات همسر او پافشاری می‌نماید. در آن شرایط جعفر متوسل به منشی خود می‌گردد که نقش همسر او را بازی کند و در پایان با منشی خود ازدواج می‌نماید. سال ۱۳۵۰، چهار فیلم ساختم - ۱ - قایقران - ۲ - فاتح دل‌ها - ۳ - معشوقه - ۴ - جعفر جنی و محبوبه‌اش.

اواسط زمستان ۱۳۵۰ قبل از شروع فیلم جعفر جنی و محبوبه‌اش با مرگ پدرم چون به او علاقمند بودم ضربه سختی را متحمل گردیدم. بعد از فوت او سرپرستی مادر، برادر و خواهر کوچکترم را من متقبل شدم و با خانواده پنج نفری خودم جمعاً هشت نفر تحت تکفل من بودند. باید مراقبت می‌کردم که برادر و خواهر کوچکم مانند فرزندانم به نحو احسن به سن قانونی برسند.

رضا فاضلی بدلیل تسلط به زبان انگلیسی به سرپرستی یکی از توره‌های نوروز ۱۳۵۱ انتخاب گردید. من، علی رجبی بازیگر، عزیزاله بهادری نویسنده و کارگردان سینما در تور او نام نویسی نمودیم. قرار بود فیلم معشوقه بعد از سیزده فروردین ۱۳۵۱ در تهران و شهرستانها به نمایش در بیاید. چون یک فیلم درام آن هم فقط با چهار بازیگر ساخته شده بود که آن زمان به غیر از بهمن مفید دیگران تقریباً کنار گذاشته شده بودند برای نمایش آن در هفته دوم نگران بودم و به دوستانی که در آن فیلم با من همکاری داشتند و قرار بود در مراجعت به ایران به فرودگاه بیایند سفارش کردم اگر فیلم وارد هفته دوم نمایش گردید زمانی که از هواپیما خارج شدم دو انگشت خود را بعنوان پیروزی بالا ببرند.

ضمناً در آن فیلم از صدای مرتضی، خواننده معروف که آن زمان سرباز بود و توسط حسین واثقی به من معرفی گردید برای اولین مرتبه استفاده نمودم و برای هر آهنگ مبلغ ۵۰۰ تومان به او پرداخت کردیم.

ابتدا به رم - بارسلون - نیس در جنوب فرانسه رفتیم. یک روز من و رضا فاضلی با اتومبیل عازم کان مرکز فستیوال فیلم‌های سینمایی گردیدیم، بین راه بالای یک تپه مقابل یک رستوران بزرگ و زیبایی توقف نمودیم. ایومونتان بازیگر معروف فرانسوی و صاحب رستوران در یک زمین وسیع گلف بازی می‌کرد. بعد از اتمام بازی وقتی می‌خواست از کنار ما عبور کند رضا فاضلی با او صحبت کرد و مرا به او معرفی نمود. بسیار خوشحال شد و پشت میز ما نشست حدود نیم ساعت با او حرف زدیم، سؤال کردم حاضر است در فیلم‌های ایرانی شرکت نماید. ضمن موافقت اعلام داشت دستمزد او برای یکماه یکصد هزار دلار (هفتصد هزار تومان آن زمان) می‌باشد.

رضا فاضلی توضیح داد که من کار او را در مدت دو هفته تمام خواهم کرد. ابتدا ایومونتان تعجب نمود بعد موافقت کرد که ۶۰ هزار دلار بگیرد. عکسی به یادگار گرفتیم و عازم کان گردیدیم.

زمانی که در تهران با دو نفر از تهیه کنندگان جهت شرکت ایومونتان در فیلم صحبت کردم آنها ضمن مخالفت توضیح دادند که با ۴۲۰ هزار تومان دستمزد او یک فیلم ساخته خواهد شد از این گذشته ممکن است شرکت دادن ایومونتان امتیازی هم برای فیلم در بر نداشته باشد.

بعد از نپس به پاریس ، انگلستان ، آلمان ، یونان و ترکیه رفتیم و اواخر فروردین به تهران مراجعت نمودیم. زمانی که هواپیما روی باند فرودگاه مهرآباد به زمین نشست خیلی عجله داشتم که از سرنوشت فیلم معشوقه مطلع گردم. بعد از خروج از هواپیما و ظاهر شدن روی پله‌ها دوستان با مشاهده من دو انگشت خود را بعنوان پیروزی بالا بردند، متوجه گردیدم که نمایش فیلم معشوقه کماکان ادامه دارد. اگر تهیه کننده پورسانت را کم می‌کرد آن فیلم وارد هفته سوم نمایش می‌گردید. اما توزیع کننده برای اینکه اکران دوم و سوم خوبی داشته باشد پورسانت آن فیلم را کم نکرد، به هر حال از فروش اکران اول نمایش در تهران هزینه فیلم مستهلک گردید و پول تهیه کنندگان در آمد. نمایش در شهرستانها و اکران بعدی سود فیلم بود. در سال ۱۳۷۸ فیلمی با تغییرات جزئی از روی فیلم معشوقه ساخته شد که با فروش فوق‌العاده‌ای روبرو گردید. ساموئل خاچیکیان ۱۰ هزار تومان به من پاداش داد که آن مسئله کمتر در سینما اتفاق می‌افتاد. فیلم معشوقه از لحاظ کاری امتیاز فراوانی را برایم به ارمغان آورد. منصور سپهرنیا به من مراجعه و پیشنهاد ساخت یک فیلم را داد که ۹۰٪ آن در لندن فیلمبرداری می‌گردید، چون قبلاً محل‌های مختلف لندن را دیده بودم فوراً موافقت خود را اعلام داشتم. طرح داستان را از فیلم انگلیسی «نورمن هیپی شده» گرفته بود. تغییراتی در آن داده و برای تکمیل در اختیار حبیب‌اله کسمائی گذاردم. قرار شد برای مشاهده محل‌های فیلمبرداری به اتفاق سپهرنیا به لندن برویم. ابتدا به نمایندگی هواپیمایی کویت مراجعه و

داستان فیلم را برای مدیر آن تعریف کردم و پیشنهاد نمودیم چنانچه مایل باشد با هواپیمای کویت مسافرت خواهیم کرد و از نام کویت ایرویز فیلمبرداری نموده همچنین در عنوان‌بندی آخر فیلم هم از شرکت هواپیمایی کویت تشکر خواهیم کرد. بلافاصله موافقت خود را اعلام نموده قرار شد ده عدد بلیط رفت و برگشت از طریق کویت در اختیار ما قرار دهند ضمناً برای فیلمبرداری از فرود و برخاستن هواپیما باند فرودگاه کویت را در اختیار ما بگذارند. ابتدا من و سپهرنیا به کویت رفتیم. در فرودگاه نماینده تشریفات شرکت کویت ایرویز بنام هیسام سوان منتظر ما بود و ما را به هتل شرایتون هدایت کرد و پذیرایی مفصلی از ما به عمل آورد. دو روز در کویت بودیم و از شهر و باند فرودگاه دیدن نموده از آنجا به لندن پرواز نمودیم. به دستور هیسام سوان در هواپیما هم مورد پذیرایی ویژه قرار گرفتیم.

سه روز از محل‌های مختلف لندن دیدن کرده سپهرنیا پیشنهاد نمود به مادرید پایتخت اسپانیا برویم و آنجا را هم ببینیم اگر مورد پسند بود گروه فیلمبرداری را به مادرید ببریم چون هوای اسپانیا در فصل بهار آفتابی اما لندن ابری توام با باران می‌باشد. روز بعد به مادرید رفتیم یک روز از محل‌های مختلف شهر دیدن کرده بعد به سفارت ایران مراجعه نموده که در زمان فیلمبرداری کمک نمایند. زمانی که وارد باغ سفارت گردیدیم، ارتشبد جم سفیر ایران و رئیس ستاد قبلی ارتش عصا در دست در محوطه سفارت راه می‌رفت. وارد ساختمان سفارت شده با یکی از مأمورین عالیرتبه به مذاکره پرداخته درخواست خود را

بیان نمودیم. بلافاصله جواب مثبت داد. بعد به لندن مراجعت کردیم مجدداً سه روز دیگر محل‌های مختلف را بازدید کردیم چون همسر سابق سپهرنیا در لندن دوره آرایش می‌دید تصمیم گرفتیم گروه فیلمبرداری را در آنجا مستقر نمائیم. دو آپارتمان به فاصله کمی از رستوران پارس به مبلغ هفته‌ای ۱۱۰ پوند اجاره کرده با اسداله صاحب رستوران به توافق رسیدیم که نهار و شام را در سالن آنجا در اختیار گروه فیلمبرداری قرار دهد. برای مدیر تدارکات با شخصی به نام حمید اسلامی به توافق رسیدیم و همچنین اتومبیلش در اختیار گروه باشد. بعد از انجام کارها به کویت بازگشته بعد از یک شب اقامت به تهران مراجعت کردیم. فیلمنامه آماده شده بود. برای فیلمبرداری با باربد طاهری به توافق رسیدیم. بعد از یک هفته فیلمبرداری در تهران گروه عازم لندن گردید. افراد گروه عبارت بودند از: سپهرنیا - پوری بنائی - نرسی گرگیا - حسن رضائی - مرتضی عقیلی - باربد طاهری - دستیار او و من. در مسیر پرواز پاریس لندن اتفاق جالبی افتاد که به خواندنش می‌ارزد، زمانی که هواپیما از روی دریا عبور می‌کرد که وارد حریم هوایی انگلستان شود بخاطر تغییرات جوی هواپیما به شدت تکان می‌خورد و به اصطلاح در چاه‌های هوایی می‌افتاد و مجدداً اوج می‌گرفت، سکوت فضای هواپیما را در برگرفته بود برای مسافرینی که با هواپیما مسافرت نکرده بودند دلهره‌آور بود. به افراد گروه نگاه کردم وقتی چشمم به حسن رضائی افتاد او هم به من نگاه کرد، رنگ صورتش سفید شده بود با اشاره از من سؤال کرد چه اتفاقی خواهد افتاد برای اینکه با او شوخی کرده باشم با سر

اشاره کردم که هواپیما در حال سقوط می‌باشد، وحشت نموده با چشمانی از حدقه درآمده به من نگاه می‌کرد، مجدداً از دور اشاره کردم که هواپیما سقوط خواهد کرد، تا اینکه تعادل هواپیما برقرار شد و من لبخند زدم، او نفس راحتی کشید متوجه شد که شوخی می‌کردم. هواپیما وارد حریم انگلستان گردید بکابین خلبان رفته اجازه گرفتم، زمانی که هواپیما می‌خواهد روی باند فرود بیاید از داخل کابین و از پشت خلبان فیلمبرداری نمائیم چون قبلاً او را در جریان امر قرار داده بودند موافقت نمود، به اتفاق باربد طاهری و دستیارش وارد کابین خلبان شده باربد آماده فیلمبرداری گردید. هواپیما به داخل ابری سیاه شیرجه رفت و ما مشغول فیلمبرداری گردیدیم. هواپیما چند دقیقه‌ای داخل ابر بود بعد باند فرودگاه نمایان و هواپیما روی باند قرار گرفت، چون مجاز به فیلمبرداری از فرودگاه نبودیم زمانی که فیلمبرداری در لندی به اتمام رسید، من . سپهرنیا - باربد طاهری و دستیارش به کویت رفته فرود و برخاستن هواپیما را فیلمبرداری کردیم. همانطور که شرح دادم قبلاً کارها آماده بود. در دو آپارتمان نزدیک رستوران پارس اقامت نمودیم و نهار و شام در رستوران سرو می‌شد. برای انتخاب یک بازیگر انگلیسی که نقش معشوقه سپهرنیا را بازی می‌کرد با چند آژانس تماس گرفتیم تا اینکه یک آژانس کارول وایلر بازیگر درجه ۳ انگلیسی را معرفی نمود. برای دو هفته با او قرارداد منعقد گردید. با اینکه با فرهنگ ما بیگانه بود اما خودش را تطبیق داد و به نحو احسن نقشش را بازی کرد. برای ظهور نگاتیوها با یک استودیو واقع در میدان پیکادلی قرارداد بستیم

اما کپی کارها در تهران چاپ شد. بعد از اتمام فیلمبرداری در لندن و کویت به تهران مراجعت و کارهای فنی فیلم را انجام داده در اختیار سرپرست گویندگان قرار دادم. کل مخارج فیلم در لندن حدود ۸ هزار پاند (۹۶ هزار تومان) بود.

قربون زن ابرونی

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی - منصور سپهرنیا

تهیه کننده: منصور سپهرنیا

فیلمبردار: باربد طاهری

محصول: سازمان سینمایی سپهر و شرکت سینما تأثر رکس

بازیگران: پوری بنائی - مرتضی عقیلی - منصور سپهرنیا - کارول وایلر -

سیمین غفاری - نرسی گرگیا - غلامرضا سرکوب - داریوش اسدزاده - حسن

رضائی - محسن آراسته.

خلاصه داستان

جوانی که مورد اعتماد رئیس شرکت می‌باشد پس از بیماری رئیس به عنوان جانشین او جهت شرکت در کنفرانس عازم لندن می‌گردد. معاون و مدیران شرکت برای بی‌ارزش جلوه دادن او زنی را در لندن سر راهش قرار می‌دهند. جوان بجای انجام وظیفه اوقاتش را با آن زن می‌گذراند. جوان در کنفرانس پیشنهادات

ثمربخشی می‌دهد و دسیسه توطئه‌گران عقیم می‌ماند به این جهت تصمیم به کشتن او می‌گیرند. همسر مرد جوان به لندن اعزام گشته به یاری شوهر می‌شتابد و باعث گرفتاری خلافکاران شده خود با همسرش زندگی جدیدی را آغاز می‌نمایند.

بعد از اتمام فیلم قربون زن ابرونی، به دعوت جمشید شیبانی به سازمان سینمایی تصاویر رفته و برای ساخت فیلم بیگانه به توافق رسیدیم. فیلمنامه توسط سعید مطلبی نوشته شده بود. برای فیلمبرداری با شکراله رفیعی قرارداد منعقد گردید و اصغر رفیعی هم برای دستیار فیلمبردار انتخاب شد. فیلمبرداری اطراف تهران آغاز و هفته‌ای سه روز کار می‌کردیم. اواسط فیلمبرداری پوری بنائی اطلاع داد که مجبور است در فستیوال مسکو شرکت نماید، به اجبار فیلمبرداری برای مدت یکماه تعطیل گردید.

تورج پور مروت با من تماس گرفت و مرا به پارسا فیلم که متعلق به منوچهر صادقپور بود دعوت نمود. روز بعد که فیلمبرداری بیگانه متوقف گردید به پارسا فیلم رفته صادقپور فیلمنامه بنده خدا نوشته دکتر منوچهر کیمرام را ارائه داد. توضیح دادم فقط یکماه وقت دارم و با مراجعت پوری بنائی از مسکو باید فیلمبرداری بیگانه را شروع نمایم. اظهار علاقه نمود که فیلم بنده خدا ۲۰ روزه تمام شود. مدیریت تدارکات به عهده عبدالله عالیخانی (تهیه کننده فعلی سینما) که جوانی فعال و درست بود محول گردید. گروه عازم خوزستان و در خرمشهر مستقر گردید. همچنین همزمان گروه فیلم ناخدا باخدا هم در خرمشهر به

فیلمبرداری مشغول گردید که ایرج قادری بازیگر آن بود. ایرج هم از تعطیلی موقت فیلم بیگانه استفاده کرده با وحدت کارگردان و تهیه کننده فیلم فوق قرارداد منعقد نموده بود. فیلمبرداری بنده خدا حدود ۱۸ روز به طول انجامید. گروه به تهران مراجعت و سه جلسه نیز در تهران فیلمبرداری نمودیم. خوشبختانه مراجعت پوری بنائی از مسکو به تأخیر افتاد و من با سرعت کارهای فنی فیلم بنده خدا را به اتمام رسانیده برای صداگذاری تحویل سرپرست گویندگان دادم.

بنده خدا

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: دکتر منوچهر کیمرام

تهیه کننده: منوچهر صادقپور

فیلمبردار: تورج پور مروت

موسیقی متن: حسین واتقی

محصول: پارسا فیلم

بازیگران: نعمت‌اله آغاسی - هاله نظری - حسین گیل - آرزو غفاری -
محمدتقی کهنموئی - علی بابا - مهری ودادیان و عده‌ای دیگر.

خلاصه داستان:

نعمت چوپان ساده‌ای می‌باشد و با دختری به نام ستاره ازدواج می‌نماید. ستاره مورد توجه یک قاچاقچی به نام جاسم است که نعمت بخاطر ستاره با او درگیر می‌شود و با پاپوش جاسم به زندان می‌افتد. در غیبت نعمت ستاره از ترس جاسم به اتفاق طوبا خواهر نعمت که مورد تجاوز جاسم قرار گرفته به صحرا می‌رود. نعمت از زندان آزاد و به دهکده مراجعت می‌نماید. جاسم شایعاتی را در مورد ستاره انتشار می‌دهد. طوبا جاسم را به سزای اعمال او رسانیده به زندان می‌رود و نعمت و ستاره زندگی تازه‌ای را شروع می‌کنند.

با بازگشت پوری بنائی از مسکو فیلمبرداری بیگانه مجدداً آغاز و در مدت ۱۰ روز به پایان رسید. بعد از تدوین و کارهای فنی آن فیلم تحویل سرپرست گویندگان گردید.

بیگانه

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: سعید مطلبی

تهیه کننده: جمشید شیبانی

فیلمبردار: شکراله رفیعی

موسیقی متن: حسین واثقی

محصول: سازمان سینمایی صدا و سیما

بازیگران: ایرج قادری - پوری بنائی - بهمن مفید - سید علی میری - مرسده کامیاب - مارگریت حکیمی - جهانگیر فروهر - محمود تهرانی - ایران قادری - گیتی فروهر - محسن آراسته

خلاصه داستان:

مازیار همسر و فرزند دوستش را تا بازگشت او نگهداری می‌نماید اما دوستش در بازگشت چون به زنش مریم مظنون می‌باشد ترکش می‌نماید و به معشوقه‌اش می‌پیوندد. مازیار حقیقت را با دوستش در میان می‌گذارد اما معشوقه، شوهر مریم را با گلوله از پای در می‌آورد.

بعد از اتمام کارهای فنی بیگانه جمشید شیبانی بلافاصله ساخت فیلم جوجه فکلی را به عهده من واگذار نمود و از من خواست که فقط برای سازمان سینمایی تصاویر کار کنم حتی اگر تصمیم گرفتم برای خودم فیلم بسازم در آن سازمان انجام دهم.

فیلمنامه جوجه فکلی توسط رضا عقیلی برادر مرتضی عقیلی نوشته شده بود و قرار شد به دلیل بازی ارحام صدر تمام صحنه‌های فیلم در اصفهان فیلمبرداری گردد. تورج پور مروت برای فیلمبرداری انتخاب گردید. دستیار او جواد نجفی بود. حبیب الهیاری (مدیر تولید فعلی سینما) کارمند آموزش و پرورش آن زمان به من معرفی شد که در آن فیلم و چند فیلم دیگر از او استفاده نمودم. اول اسفند ۱۳۵۱ گروه به اصفهان عزیمت کرد و فیلمبرداری با سرعت

آغاز گردید. ارحام صدر برای عید نوروز با یکی از تأثرهای آبادان قرارداد امضاء کرده بود و زمان مذاکره از من قول گرفت ۲۰ اسفند کارش را تمام کنم. ارحام سه ساعت صبح‌ها و سه ساعت بعدازظهر و چنانچه شب فیلمبرداری داشتیم بعد از تأثر در جلسات فیلمبرداری حاضر می‌شد. مرد پرکاری بود. او رئیس شرکت بیمه اصفهان بود و شب‌ها در تأثر به کارگردانی و بازی می‌پرداخت. روز ۱۸ اسفند برف شدیدی خیابان‌ها و منزل بزرگی که برای پایان فیلمبرداری در نظر گرفته بودم را مفروش کرد. ارحام صدر فوق العاده نگران شد که نتواند ۲۱ اسفند به آبادان برود. او را مطمئن کردم که پروازش انجام خواهد شد. به مدیر تهیه گفتم چند کارگر استخدام کرده برف‌های باغ را خارج نماید. همچنین درختان را تکان بدهند که برف‌ها دیده نشوند. روز بعد باغ برای فیلمبرداری آماده بود روز ۱۹ و ۲۰ اسفندماه قسمت پایانی را فیلمبرداری و روز ۲۱ اسفند ارحام صدر با هواپیما به آبادان پرواز نمود. گروه به تهران مراجعت کرده، نگاتیوها تحویل استودیو گردید که ظاهر و بعد از عید نوروز ۵۲، کپی کار آماده شود.

جوجه فکلی

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: رضا عقیلی

تهیه کننده: جمشید شیبانی

فیلمبردار: تورج پور مروت

موسیقی متن: حسین واثقی

محصول: سازمان سینمایی تصاویر

بازیگران: ارحام صدر - بهمن مفید - شهناز تهرانی - مستانه جزایری - پروین سلیمانی - ملیحه نظری - عزت‌اله رضانی‌فر - علی زاهدی - صمد شیرازی - رضا رخشانی - محمود تهرانی - احمد مُعینی - حسین شهاب - ذبیح ذبیح‌پور - حبیب الهیاری - و عده‌ای دیگر.

خلاصه داستان:

فریدون مطابق وصیت پدرش فرمان ، مرد با قدرت زمان خود جوان آرام و سربزیری می‌باشد اما بعنوان جوجه فکلی مورد تأیید مادرش نمی‌باشد و پهلوان قدیمی راضی به ازدواج دخترش با او نبوده منتظر خروج اسماعیل گردن کلفت محل از زندان می‌باشد شیرین دختر پهلوان محل به فریدون علاقمند است. فریدون برای مبارزه با اسماعیل تغییر لباسی داده به کسوت جاهل‌ها در می‌آید و اسماعیل را شکست داده با شیرین ازدواج می‌نماید.

در سال ۱۳۵۱ چهار فیلم ساختم - ۱ - قربون زن ایرونی - ۲ - بیگانه - ۳ -

بنده خدا- ۴ - جوجه فکلی

قبل از اینکه عازم اصفهان شوم فیلمنامه حسین آژدان را برای تکمیل آن تحویل حبیب‌اله کسمائی دادم. بعد از مراجعت از اصفهان تصمیم گرفتم قبل از تعطیلات نوروزی سه صحنه از حسین آژدان را فیلمبرداری نمایم. علی صادقی

را برای فیلمبرداری و جواد نجفی را برای دستیاری او انتخاب کردم. چون تهیه کننده فیلم خودم بودم بازیگران و عوامل دیگر با تخفیف قرارداد منعقد نمودند. بهمن مفید ۲۰ هزار تومان. شهناز تهرانی ۱۵ هزار تومان. میری ۱۰ هزار تومان. شهین ۵ هزار تومان. آرزو غفاری ۵ هزار تومان. احمد معینی ۵ هزار تومان. حدوداً یکصد هزار تومان دستمزد بازیگران و عوامل فنی شد و حدود ۲۵۰ هزار تومان برای مخارج دیگر در نظر گرفتم که به ۳۵۰ هزار تومان نیاز داشتم.

سه روز قبل از نوروز ۵۲ فیلمبرداری را شروع کرده حدود ۲۰ دقیقه فیلمبرداری کردم و از هفته دوم فروردین ۵۲ به ادامه آن پرداختم. عباس شباویز استودیو آریانا فیلم را برای صحنه کلانتری برای مدت سه روز در اختیارم قرار داد. رضا رخشانی - عزت‌اله رضانی‌فر - علی زاهدی هر کدام در دو صحنه افتخاری ظاهر گردیدند. ضمن فیلمبرداری با سازمان سینمایی پانوراما برای توزیع فیلم قرارداد منعقد نموده ۲۰۰ هزار تومان گرفتم. قرار شد وجه استودیو و مواد خام را نیز آن سازمان پرداخت نماید. ۲۰ فروردین ماه فیلمبرداری به اتمام رسید و چون کپی کارهای فیلم جوجه فکلی آماده شده بود مشغول تدوین آن گردیدم و بعد از اتمام کارهای فنی و تحویل به ایرج ناظریان سرپرست گویندگان به تدوین فیلم حسین آژدان پرداختم. اوائل اردیبهشت مرحوم ایرج ناظریان آن فیلم را نیز صداگذاری نمود.

فیلم جوجه فکلی در تهران و شهرستانها با فروش چشمگیری روبرو گردید و

سود بسیار زیادی نصیب سازمان سینمایی تصاویر شد.

اوائل پائیز ۵۲ فیلم حسین آژدان همزمان با فیلم کنیز محصول اسکار فیلم به نمایش در آمد. سه روز اول فیلم که از روز چهارشنبه نمایش آن شروع گردیده بود ضعیف و فروش فیلم کنیز بسیار بالا بود. اما از روز شنبه فیلم حسین آژدان با استقبال خانواده‌ها مواجه گردید. معمولاً بعضی از فیلم‌ها که فاقد بازیگران درجه اول بودند فروش سه روز اولیه آنها ضعیف اما اگر داستان فیلم مورد توجه قرار می‌گرفت از روز شنبه با استقبال خانواده‌ها فروش بالا می‌رفت. عکس آن چنانچه فیلمی از وجود بازیگران درجه اول برخوردار بود اما داستان آن مورد توجه مردم قرار نمی‌گرفت. فروش سه روز اول آن فیلم‌ها بالا اما از روز شنبه به شدت کاهش پیدا می‌کرد. مانند لیلی و مجنون ساخته سیامک یاسمی، بابا شمل و قلندر ساخته علی حاتمی که هر کدام از آنها دارای کهکشانی از ستارگان سینمای ایران بودند.

به هر حال فروش فیلم‌های کنیز و حسین آژدان در پایان هفته دوم نمایش که تعویض گردیدند نزدیک به یکدیگر بودند با این تفاوت که به گفته تهیه کننده فیلم کنیز هزینه آن حدوداً هفتصد هزار تومان و هزینه فیلم حسین آژدان سیصد و پنجاه هزار تومان بود.

حسین آژدان

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

تهیه کننده: رضا صفائی

فیلمبردار: علی صادقی

موسیقی متن: حسین واثقی

محصول: سازمان سینمایی شهر فرنگ

پخش: سازمان سینمایی پانوراما

بازیگران: بهمن مفید - شهناز تهرانی - شهین - سید علی میری - آرزو غفاری
- رضا رخشانی . عزت‌اله رضائی‌فر - علی زاهدی - پروین سلیمانی - رضا
رُخک - حسین شهاب - احمد معینی - جواد نجفی - بازیگران خردسال -
علیرضا صفائی - امیر رُخک.

خلاصه داستان:

حسین آژدان زندگی آرامی دارد تا اینکه با شب‌نم آشنا می‌شود و علاقه‌ای
مابین آنها بوجود می‌آید. مرد شروری به نام جلال مخالف عشق آندو و موانع
زیادی ایجاد می‌نماید - از جمله با صحنه‌سازی حسین را متهم به رشوه‌خواری
می‌کند. خانواده حسین او را ترک می‌نمایند سرانجام شب‌نم توسط جلال به قتل
رسیده حسین با خانواده خود زندگی جدیدی را شروع می‌نماید.

سال ۱۳۵۲ فقط یک فیلم ساختم، حسین آزدان. نوروز ۱۳۵۳ لندن بودم. بهمن مفید، سپهرنیا و رضا فاضلی هم آنجا بودند. بعد از تعطیلات مراجعت کرده جمشید شیبانی طرح فیلمنامه گلنسا در پاریس را ارائه داد روی آن کار کردم بعد برای تکمیل تحویل سناریست دادم. حدود ۳۰ دقیقه فیلم در پاریس فیلمبرداری می‌شد. شکراله رفیعی برای فیلمبرداری و اصغر رفیعی جم برای دستیاری او انتخاب گردیدند. به علی اکبر طوفان پناه (مدیر تولید فعلی) که در فیلم بیگانه نقش کوچکی داشت و با من دوست شده بود نقش ارزنده‌ای محول نمودم. اصغر رفیعی جم هم نقش کوچکی بازی کرد. همچنین علی ترابی (تهیه کننده و بازیگر فعلی) به من معرفی گردید که در دو صحنه فیلم ظاهر شد. ابتدا به خجیر شکارگاه سلطنتی که اجازه آن توسط جمشید شیبانی اخذ شده بود رفته چند چادر برپا ساختیم که صحنه‌هایی از زندگی کولی‌ها را فیلمبرداری نمائیم. چند صحنه از فیلم هم در تهران گرفته شد. جمشید شیبانی با یک آژانس مسافرتی برای دو هفته قرارداد بست که گروه فیلمبرداری مجانی به پاریس بروند و در عوض نام آژانس در فیلم تبلیغ گردد. در نتیجه برای ۱۵ روز مجانی عازم پاریس شده و در هتل بزرگ لافایت اقامت نمودیم. جمشید شیبانی با گروه قرار گذاشته بود که برای نهار و شام نفری پنجاه فرانک (۷۵ تومان) پرداخت نماید. هزینه مسافرت در اختیار من بود. هر روز نفری پنجاه فرانک پرداخت می‌کردم. افراد گروه عبارت بودند از پوری بنائی، خواهر کوچکتر او، شکراله رفیعی و دخترش که مترجم گروه

بود، اصغر رفیعی جم و میری که در یک اطاق می‌خوابیدند و من. قرار بود در پاریس از دو بازیگر ایرانی و فرانسوی استفاده نمایم. چون کسی را که نقش دانشجوی ایرانی را بازی کند پیدا نکردم، خودم آن نقش را بازی کردم - برای نقش فرد فرانسوی از اسکوئی دستیار فیلمبردار که آن زمان در پاریس زندگی می‌کرد استفاده نمودم. او اکنون با خبرگزاریهای خارج کار می‌کند و آنطور که شنیدم در لندن اقامت دارد. کلیه صحنه‌های فیلم در مدت سه روز در پاریس به اتمام رسید و دوازده روز گروه به خرید - گردش و استراحت پرداختند. به اتفاق شکراله رفیعی به یک استودیو رفتیم و مقداری لوازم فیلمبرداری خریداری نمودیم بعد از دو هفته به تهران مراجعت نموده نگاتیوهای گرفته شده تحویل لابراتوار گردید. معمولاً مصرف نگاتیو برای فیلم‌هایی که می‌ساختم بین ۵۰ الی ۷۰ حلقه ۴۰۰ فیتی بود. اما چون فیلم گلنسا در پاریس رنگی بود با ۴۰ حلقه ۴۰۰ فیتی به اتمام رسانیده از اضافات فیلم نیز نمونه (آنونس) ساختم. روش کار من به این صورت می‌باشد، چند مرتبه با بازیگران و فیلمبردار تمرین می‌کنم بعد یک برداشت و از بعضی صحنه‌ها حداکثر دو برداشت می‌نمایم. قبل از انقلاب زمان فیلم‌ها حدوداً ۱۱۰ دقیقه بود یعنی ده هزار فیت و ما ۱۶ هزار فیت فیلمبرداری کردیم.

فیلم در نمایش عمومی با فروش قابل توجهی مواجه گردید و برای جشنواره که هر سال در نمایشگاه بین‌المللی تهران برگزار می‌گردید و خریداران خارجی همچنین بازیگران معروف مانند گریگوری بک و کریستوفرلی حضور پیدا

می‌کردند به زبان انگلیسی توسط ابوالحسن تهامی دوبله گردید و به ده کشور خارجی فروخته شد که حدوداً یکصد هزار دلار جمشید شیبانی دریافت نمود در حقیقت ۷۰۰ هزار تومان هزینه فیلم مستهلک گردید.

گلنسا در پاریس - رنگی (ایستمن کالر)

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

تهیه کننده: جمشید شیبانی

فیلمبردار: شکراله رفیعی

موسیقی متن: حسین واثقی

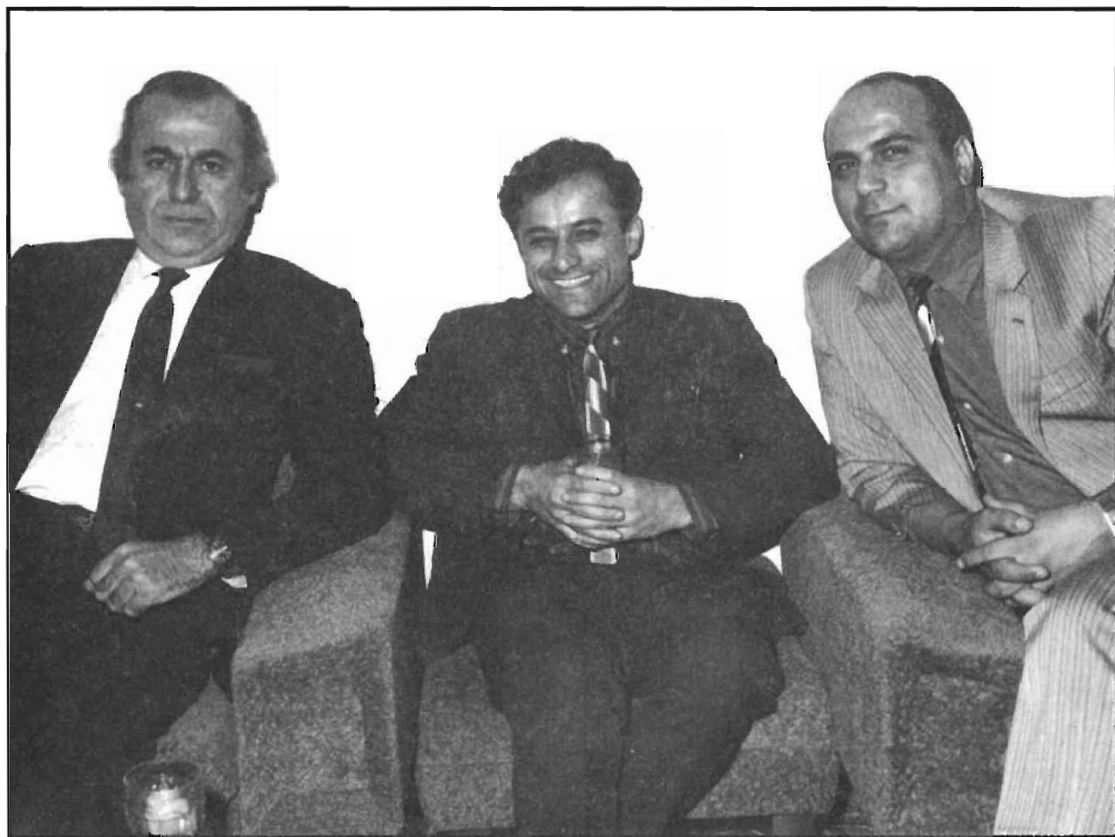
محصول: سازمان سینمایی تصاویر

بازیگران: منوچهر وثوق - پوری بنائی - نرسی گرگیا - جنتی شیرازی - سید علی میری - علی زاهدی - ساغر - علی اکبر طوفان‌پناه - رضا صفائی.

خلاصه داستان:

یک دختر کولی بنام گلنسا عاشق جوان خوش گذرانی به نام مسعود می‌شود اما جوان به او توجهی ندارد. گلنسا در جریان یک مسابقه برنده جایزه تبلیغاتی مؤسسه‌ای شده عازم پاریس می‌گردد و با تغییراتی در چهره مراجعت نموده نظر مسعود را جلب می‌نماید. بعد از طی حوادثی آن دو با یکدیگر ازدواج

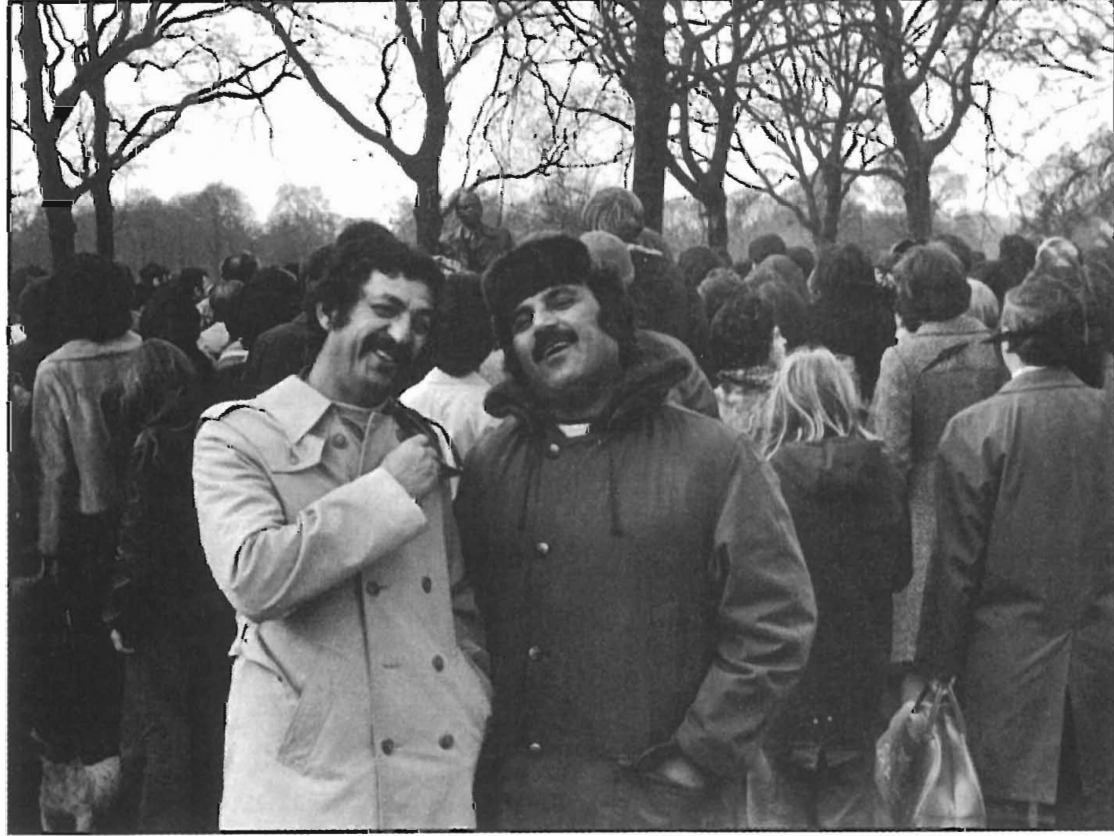
آرمان - رویک زادوریان - رضا صفائی



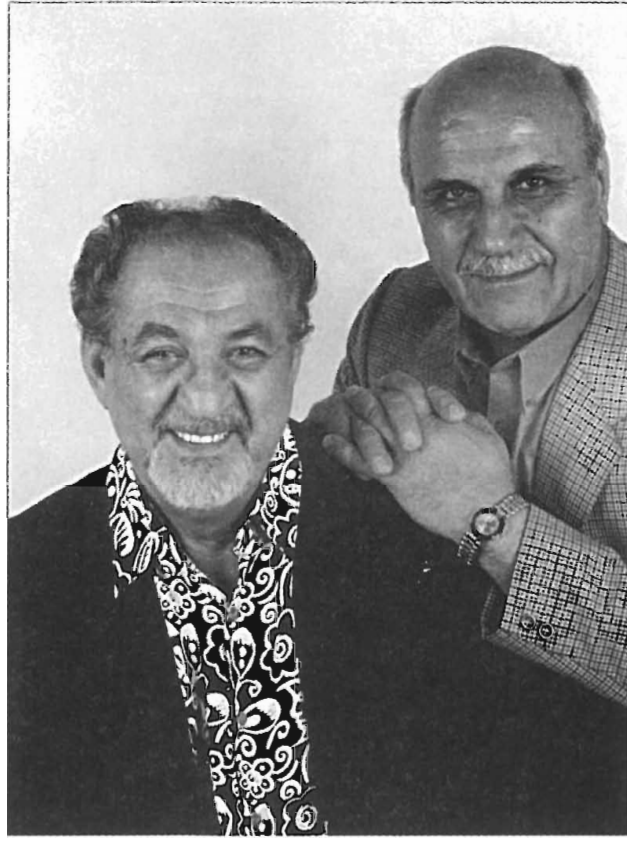
ایو مونتان - رضا صفائی در کان فرانسه



پشت صحنه قریون زن ایلرونی ، رضا صفائی - منصور سپهرنیا



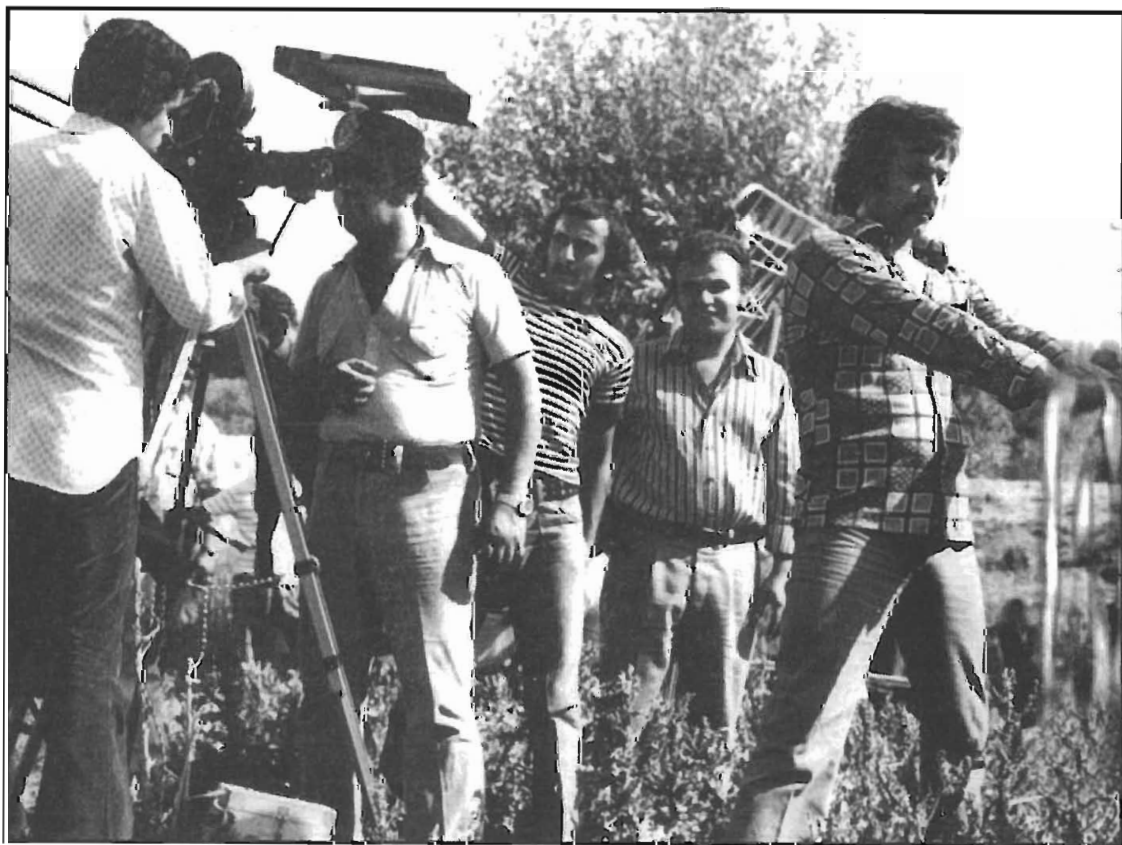
رضا صفائی - منصور سپهرنیا (بعد از ۳۰ سال)



پشت صحنه معشوقه ، بهمن مفید - رضا صفائی



پشت صحنه بیگانه ، رضا صفائی - ایرج قادری



پشت صحنه جوجه فکلی ، بهمن مفید - ملیحه نصیری - رضا ص



۲

پشت صحنه حسین آردان





پشت صحنه گلنسا در پاریس



پشت صحنه گلنسا در پاریس ، میری - رضا صفائی

پشت صحنه جنجال ، رضا بیک ایمانوردی - رضا صفائی



پشت صحنه قادر



می‌نمایند.

بعد از اتمام کارهای فنی گلنسا در پاریس، جمشید شیبانی پیشنهاد نمود که یک فیلم رنگی دیگر برای او بسازم. با داستان تیرانداز نوشته حبیب‌اله کسمائی به توافق رسیدیم شکراله رفیعی به عنوان فیلمبردار انتخاب گردید. اکبر صادقی (تهیه کننده و کارگردان فعلی) به عنوان دستیار کارگردان به من معرفی گردید که چند فیلم با من همکاری نمود. به هوشنگ حمزه‌ای (مدیر تولید فعلی) نقش چشمگیری واگذار نمودم. برای فیلمبرداری به مازندران رفته در مثل گل واقع در عباس‌آباد تنکابن اقامت نمودیم. کلیه صحنه‌ها در جنگل‌های عباس‌آباد و داخل مُتل فیلمبرداری گردید. بعد از ۲۰ روز به تهران مراجعت نمودیم مصرف نگاتیو آن فیلم هم ۱۶ هزار فیت بود. بعد از تدوین و کارهای فنی تحویل سرپرست گویندگان ایرج ناظریان گردید.

تیرانداز - رنگی (ایستمن کالر)

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

تهیه کننده: جمشید شیبانی

فیلمبردار: شکراله رفیعی

موسیقی متن: حسین واثقی

محصول: سازمان سینمایی تصاویر

بازیگران: منوچهر وثوق - آرام - حسن رضیانی - پروین سلیمانی - داریوش اسدزاده - اسماعیل شیرازی - هوشنگ حمزه‌ای - سید علی میری و عده‌ای دیگر.

خلاصه داستان:

بهزاد هنگام پرواز با هواپیمای اختصاصی خود در جنگل سقوط نموده، گل‌اندام با یاری خانواده او را معالجه می‌نماید. به تدریج آندو به یکدیگر علاقمند شده ازدواج می‌نمایند. بهزاد جنگل را ترک و دیگر مراجعت نمی‌کند. گل‌اندام با فرزندش راهی تهران شده بعد از طی ماجراهایی او را پیدا کرده زندگی جدیدی را آغاز می‌نمایند.

بعد از اتمام کارهای فنی فیلم تیرانداز، اکبر صادقی داستان جنگال در فروشگاه را برایم تعریف کرد و من ساخت آنرا به جمشید شیبانی پیشنهاد دادم که بلافاصله مورد موافقت او قرار گرفت. برای فیلمبرداری با شکراله رفیعی قرارداد منعقد گردید. همزمان با من سعید مطلبی فیلمی به نام عمو فوتبالی با بازیگری ایرج قادری و بهمن مفید در دست ساخت داشت که برای نقش اول زن آن در نظر داشت از چهره جدید استفاده نماید. گلی زنگنه را که قبلاً به من معرفی شده و قرار بود در فیلم بعدی از او استفاده نمایم به سعید مطلبی معرفی کردم. گروه فیلم جنگال و عمو فوتبالی همزمان در شیراز مشغول فیلمبرداری گردیدند. یک روز به اتفاق بیک ایمان وردی به استانداری شیراز

برای ملاقات با «پیروز» استاندار آنجا مراجعه نمودیم. بیک ایمان وردی از دوستان پیروز به شمار می‌رفت. در سالن انتظار افراد زیادی منتظر ملاقات با استاندار بودند اما به دستور پیروز ما بلافاصله وارد دفتر او شده با استقبال گرم او روبرو گردیدیم. بیک ایمان وردی تقاضا کرد شهربانی با گروه همکاری نماید پیروز فوراً با رئیس شهربانی شیراز تماس گرفت و دستورات لازم را داد بعد از بیک ایمان وردی دعوت نمود که گروه فیلمبرداری شام مهمان او باشند. قرار دو شب بعد را گذارده از دفتر او خارج شدیم در حالیکه افراد منتظر در سالن خشمگین به ما نگاه می‌کردند استانداری را ترک نمودیم. با توجه به سفارش استاندار و همکاری شهربانی فیلمبرداری فیلم جنجال حدود ۱۸ روز به طول انجامید. اواسط فیلم یک روز احمد گنجی‌زاده صاحب سازمان سینمایی پانوراما که بیشترین فیلم‌ها جهت توزیع در اختیار آن سازمان قرار داشت و همچنین در چند شهرستان منجمله شیراز دارای سینما و یا سینماها در اجاره او بودند از شیراز به من تلفن کرد و مرا برای شام به هتل هما (کوروش سابق) دعوت نمود. بعد از اتمام فیلمبرداری به هتل رفتم. خوشرویی از محسنات او بوده و همیشه با افراد چه معمولی چه والامقام رفتارش یکسان می‌باشد. احمد گنجی‌زاده قبل از اینکه وارد سینما گردد یکی از دبیران خوشنام آموزش و پرورش آبادان بوده و آن خوشنامی را تا بعد از انقلاب که ایران را ترک کرد حفظ نمود. شنیدم چند سال قبل به ایران مراجعت کرده است.

بعد از صرف شام سؤال کرد وقت دارم یک فیلم برای او بسازم.

جواب دادم... به جمشید شیبانی قول داده‌ام فقط برای سازمان سینمایی تصاویر کار کنم.

گفت... فکر نمی‌کنم اگر برای من هم فیلم بسازی مخالفت کند.

به هر حال برای ساخت یک فیلم قرارداد منعقد نمودیم و مبلغ ۵۰۰۰ هزار تومان برای اعتبار قرارداد پرداخت نمود. فیلمنامه‌ای داشتم به نام قادر برایش تعریف کردم چند دقیقه‌ای گوش داد.

گفت... احتیاجی نیست تعریف کنی هر فیلمنامه‌ای که خودت صلاح بدانی مورد قبول است شب بعد بیک ایمان وردی و نوری کسرائی را برای شام به هتل بردم با آندو نیز قرارداد منعقد و مقداری پول پرداخت نمود. در جریان فیلمبرداری با شکراله رفیعی و میری هم صحبت کردم مشخص گردید که فیلم بعدی را برای گنجی‌زاده خواهیم ساخت. بعد از اتمام فیلمبرداری به تهران مراجعت کرده مشغول تدوین و کارهای فنی شدم. قبلاً گنجی‌زاده با جمشید شیبانی صحبت کرده و موافقت او را جلب کرده بود. با این وجود شیبانی از من گله‌مند بود که چرا فیلمنامه قادر را به او پیشنهاد نداده‌ام. بعد از اتمام کارهای فنی فیلم جنجال آن را به منوچهر اسماعیلی سرپرست گویندگان تحویل دادم-

جنجال

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: اکبر صادقی

تهیه کننده: جمشید شیبانی

فیلمبردار: شکراله رفیعی

محصول: سازمان سینمایی تصاویر

بازیگران: بیک ایمان وردی - نوری کسرائی - سید علی میری - سیمین غفاری

- جنتی شیرازی - شادی آفرین - اسماعیل شیرازی - گیتی فروهر - اکبر

اصفهانی (عکاس فعلی سینما).

خلاصه داستان:

مرد ساده لوحی که شباهت زیادی به یک کلاهبردار دارد وارد شهر شده و مورد تعقیب قرار می‌گیرد. طلبکارهای فرد شیاد او را به جهت شباهتش با مرد ساده لوح رها کرده و به تعقیب او می‌پردازند. مرد ساده لوح سعی می‌نماید با منطق و مدرک خود را از آن اتهام برهاند و در همین زمان به زندگی مرد شیاد راه پیدا می‌نماید و با رفتاری که در پیش می‌گیرد پول طلبکارها را پرداخت نموده خود به دهات و بسوی همسرش مراجعت می‌نماید.

به پیش تولید فیلم قادر پرداختم. با شکراله رفیعی و بازیگران قرارداد منعقد گردید به اتفاق حسن شباهنگ که آن زمان یکی از بهترین مدیران تهیه بود و در حال حاضر در دوبی بکار تجارت مشغول می‌باشد به آبادان رفته و جزیره مینو را برای فیلمبرداری انتخاب کردیم بعد از مراجعت به تهران و آماده نمودن گروه برای عزیمت به آبادان. نوری کسرائی نزد من آمده اظهار داشت:

من قبلاً یک قرارداد برای بازی در فیلم سه نفر روی خط با مهدی مصیبی تهیه کننده آن امضاء کرده‌ام. آنها تصمیم گرفته‌اند فیلم را شروع نمایند یا قرارداد من با گنجی‌زاده را فسخ کن یا در فیلم بعدی بازی خواهم کرد.

با گنجی‌زاده صحبت کردم موافقت کرد برای فیلم دیگری از آن قرارداد استفاده نمایند. در جستجوی بازیگر معروف دیگری بودم که بعد از ظهر همان روز بیک ایمان وردی با من تماس گرفت اطلاع داد چهره جدیدی پیدا کرده، روز بعد او را به دفتر خواهد آورد.

روز بعد بیک ایمان وردی به اتفاق دختر جوانی به نام آذر کریمی به دفتر آمدند. ابتدا او را مناسب تشخیص ندادم در نظر داشتم از چهره معروفی استفاده نمایم. ماجرا را با گنجی‌زاده در میان گذاردم و توضیح دادم خجالت می‌کشم به رضا بیک ایمان وردی جواب منفی بدهم، جواب داد من هم صلاح نمی‌دانم این کار را بکنی همین خانم را انتخاب کن من مطمئنم که تو می‌توانی از او بازی بگیری.

با تردید او را انتخاب کردم. قبلاً آذر در فیلم اسلحه نقش کوچکی با بیک ایمان وردی بازی کرده بود. برای او و زهره (جوانه جلیوند بعدی) لباس محلی تهیه گردید. و گروه فیلمبرداری عازم خوزستان شد. چند چادر بزرگ و کوچک در جزیره مینو جهت فیلمبرداری نصب و فیلمبرداری آغاز گردید.

برای اینکه بدانیم آذر کریمی از عهده اجرای نقشش برخواهد آمد یا خیر، اولین جلسه فیلمبرداری را به بازی او و کامیاب کسروی اختصاص دادم. بعد از

گرفتن چند پلان متوجه شدم که استعداد شگرفی دارد. خیالم راحت و به بیک ایمان وردی جهت انتخابش تبریک گفتم و در اواسط فیلمبرداری نام روشنگ صدر را برای او انتخاب نمودم.

چون امکانات فراهم بود فیلمبرداری به سرعت پیش می‌رفت و حدوداً ۲۰ روز به طول انجامید بعد به تهران مراجعت نموده تدوین و کارهای فنی آنرا در استودیو مهرگان فیلم انجام دادم.

در سال ۱۳۵۳، ۴ فیلم ساختم - ۱- گلنسا در پاریس - ۲ - تیرانداز - ۳ - جنجال - ۴ - قادر.

قادر

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

تهیه کنندگان - احمد گنجی‌زاده - نعمت‌اله رفیعی

فیلمبردار: شکراله رفیعی

محصول: سازمان سینمایی پانوراما- مهرگان فیلم

بازیگران: رضا بیک ایمان وردی - روشنگ صدر - کامیاب کسروی - سید علی

میری - زهره (جوانه جلیلود) - حسن رضیانی - علی آزاد - علی اکبر

طوفان‌پناه - هادی مشکوة (تهیه کننده فعلی) و عده‌ای دیگر.

خلاصه داستان:

دو دوست قدیمی به دختری علاقمند می‌گردند. مرد تبهکاری که آن دو دوست مانع اجرای نقشه‌هایش می‌باشند بین آن دو دوست را بهم می‌زند بطوریکه دشمن خونی یکدیگر می‌شوند. دوست متهم شده دست به اقداماتی می‌زند و حقیقت را کشف می‌نماید. مرد تبهکار به قتل می‌رسد و یکی از آن دو نفر راهی زندان می‌گردد.

پائیز ۱۳۵۴ پیش تولید فیلم جاهل و رقاصه را با سرمایه خود شروع نمودم. طرح اولیه فیلمنامه را قبلاً نوشته و حبیب‌اله کسمائی آنرا تکمیل نموده بود. با شکراله رفیعی برای فیلمبرداری قرارداد منعقد نمودم. مواد خام را از ابوقارن با چک ۶ ماهه تحویل گرفتم. کارهای فیلم را در سازمان سینمایی تصاویر انجام دادم. با وسائل فیلمبرداری که از پاریس خریده بودم فیلمبرداری را شروع نمودم. چون از لحاظ مادی در مضیقه بودم توزیع فیلم را به سازمان سینمایی پانوراما محول کرده مبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان از گنجی‌زاده پول دریافت داشتم. چون هفته‌ای سه روز در تهران کار می‌کردیم فیلمبرداری در مدت ۴۵ روز به اتمام رسید اما کارهای فنی آن را با سرعت انجام داده کپی اول آن برای اخذ پروانه نمایش به اداره امور سینمایی وزارت فرهنگ و هنر فرستاده شد. یک هفته بعد از آنجا با جمشید شیبانی تماس گرفته و از اینکه فیلم آموزنده‌ای ساخته تشکر کردند. جمشید شیبانی پس از تشکر اعلام داشته بود که تهیه کننده و کارگردان فیلم رضا صفائی می‌باشد مهدی میثاقیه رئیس انجمن هم از

مدافعان فیلم و خودش از طرف انجمن تهیه کنندگان عضو هیئت بازبینی فیلم در اداره امور سینمایی بود. او قبلاً از من خوشش نمی‌آمد حتی در زمان بازبینی فیلم قادر به شورای بازبینی فیلم اظهار داشته بود که نباید اجازه دهند من سالی ۳ الی ۴ فیلم بسازم و باعث گردید که فیلم قادر مدت کوتاهی توقیف گردد. مجبور شدم سه صحنه از آن فیلم را مجدداً فیلمبرداری نمایم که آن مسئله باعث رنجش گنجی‌زاده و صاحبان مهرگان فیلم از میثاقیه گردید. ماجرا را شرح می‌دهم.

بعد از فروش فوق‌العاده فیلم بده در راه خدا که سینما بهمن (کاپری سابق) متعلق به مهدی میثاقیه جزء گروه نمایش دهنده بود. میثاقیه از گنجی‌زاده تهیه کننده و توزیع کننده مطرح سینما خواست که با من برای ساخت یک فیلم صحبت کند به سازمان سینمایی پانوراما که آن زمان در میدان فردوسی واقع بود رفتم و گنجی‌زاده مسئله را با من در میان گذارد. چون قبلاً میثاقیه برای ساخت فیلم از من دعوت بعمل نیاورده بود مبلغ دویست هزار تومان که سه برابر دستمزد واقعی من بود در خواست کردم، گنجی‌زاده با تعجب در حضور من با میثاقیه تلفنی صحبت کرد و مبلغ درخواستی من را عنوان نمود بعد از دو دقیقه صحبت مکالمه را قطع کرد و گفت... طرف خیلی عصبانی شد.

جواب دادم... مخصوصاً این مبلغ را درخواست کردم چون قبل از فروش فیلم بده در راه خدا برای ساخت فیلم از من دعوتی بعمل نیاورده بود.

یکسال بعد از آن منصور سپهرنیا مرا به استودیو میثاقیه برد. بین راه

توضیح داد که میثاقیه در نظر دارد یک فیلم کمدی از آن سه نفر بسازد و برای کارگردانی فیلم او مرا پیشنهاد کرده بود.

میثاقیه با خوشرویی و متانت با من برخورد نمود. طرح داستانی را که داشتم برایش تعریف کردم، سپهرنیا مرتب می‌خندید، میثاقیه به شوخی گفت، تو چرا می‌خندی، مردم باید بخندند که فکر نمی‌کنم آنها هم بخندند.

داستان را نپسندید و از من خواست فیلمنامه محکمی برای او تهیه کنم. اما نه فیلمنامه‌ای برای او تهیه کردم نه به استودیو میثاقیه رفتم. مهدی میثاقیه مردی متین، مردم‌دار و ثروت سرشاری از پدر به او ارث رسیده بود. میثاقیه طرفدار جبهه ملی و در دفتر کارش عکس بزرگی از جهان پهلوان تختی بچشم می‌خورد.

او و دکتر کوشان صاحب پارس فیلم در سینما حرف اول را می‌زدند. بعد از آندو به ترتیب احمد گنجی‌زاده و حسامیان بودند.

قبل از تهیه فیلم جاهل و رفاصه در کوران انتخابات انجمن تهیه کنندگان قرار گرفتم و از آن تاریخ به بعد بین من و مهدی میثاقیه دوستی برقرار گردید. علت آنهم انتخابات انجمن بود. من، سپهرنیا و رضا فاضلی تصمیم گرفتیم تغییراتی در انتخابات بوجود بیاوریم و از انتخاب چهره‌های شناخته شده دائمی تا حدودی ممانعت نموده دو نفر از ما به هیئت رئیسه راه پیدا کرده نفر سوم هم بازرس انجمن شود. رقیب مهدی میثاقیه که در نظر داشت رئیس انجمن شود مرحوم فردین و مبارزاتی بین طرفداران او و طرفداران میثاقیه بوجود آمده بود.

کل اعضاء انجمن حدوداً چهل نفر بودند. ما سه نفر به هر دو گروه نزدیک شدیم و از سیاست‌های مبارزاتی دو طرف آگاه گشتیم. رضا نورسته‌فر و زریباف صاحبان اسکار فیلم از اهالی اصفهان و بسیار باهوش و زرنگ و از دوستان نزدیک میثاقیه و تحت حمایت او بودند اما در پنهان با فردین بیعت نموده در نظر داشتند به او رأی بدهند. آن مسئله توسط سپهرنیا بگوش میثاقیه رسید. قبل از انتخابات با اشاره فردین و میثاقیه ما سه نفر نیز کاندید شدیم. زمان انتخابات اتفاق جالبی رخ داد وقتی نورسته‌فر می‌خواست رأی خود را به صندوق بیاندازد میثاقیه دست او را گرفت و گفت... من دوست دارم رأی ترا ببینم.

رنگ نورسته‌فر تغییر کرد و جواب داد... رأی مخفی می‌باشد نباید شما ببینید.

میثاقیه مرد قدرتمند سینما قانع نشد و اصرار داشت برگ رأی او را ببیند. عده‌ای اعتراض کردند میثاقیه گفت:

– نورسته‌فر خیلی به من اظهار علاقه می‌کند می‌خواهم این موضوع ثابت شود.

و برگه رأی او را گرفته باز کرد. اسمی از میثاقیه در آن نبود. نورسته‌فر شرمنده به کناری رفت و روی صندلی قرار گرفت، فکر نمی‌کرد با آن همه زرنگی که در وجود او بود میثاقیه می‌چ او را بگیرد.

نتیجه رأی‌گیری بسیار حیرت آور بود. منصور سپهرنیا با اخذ اکثریت آراء نفراول و من نفر دوم شدم. رضا فاضلی بعنوان بازرس انتخاب گردید. مرحوم

فردین از اینکه سپهرنیا نفر اول شده بسیار عصبانی بود و به میثاقیه گفت:

- آقای میثاقیه همین را می‌خواستی؟

من ناراحت شدم و با اعتراض گفتم:

- مگر بین سپهرنیا و دیگران فرقی وجود دارد او هم یک تهیه کننده است.

رضا فاضلی نیز حمایت کرد بین ما مشاجره مختصری بوجود آمد اما با دخالت دوستان خاتمه پیدا کرد.

طبق رأی‌گیری منصور سپهرنیا باید به ریاست انجمن انتخاب می‌گردید. اما

با گفتگوهای دوستانه و رأی هیئت رئیسه، مهدی میثاقیه به ریاست انجمن تهیه کنندگان انتخاب گردید.

از گروه فردین فقط دو نفر انتخاب گردیدند. آن ماجرا باعث شد که میثاقیه

در زمان بازبینی فیلم جاهل و رقاصه توسط شورا حمایت خود را اعلام و از طرف

شورا فیلمی خوب و آموزنده شناخته شود. استقبال مردم در نمایش عمومی از

فیلم نیز بر نظریه او مهر تأیید زد.

جاهل و رقاصه

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

تهیه کننده: رضا صفائی

فیلمبردار: شکراله رفیعی

موسیقی متن: حسین واتقی

محصول: سازمان سینمایی شهرفرنگ

بازیگران: بهمن مفید - روشنگ صدر - سید علی میری - آتوسا پناهی - پیمان - جنتی شیرازی - ملیحه نظری - لاله بهاران - هوشنگ حمزه‌ای و عده‌ای دیگر.

خلاصه داستان:

پیرمردی به هنگام مرگ تنها دخترش را به یکی از صمیمی‌ترین دوستانش که دارای همسر و دو فرزند می‌باشد می‌سپارد. دختر که در پنهان شغلش خوانندگی می‌باشد مرد را شیفته خود ساخته او را از خانواده‌اش دور می‌کند. بعد از یک سلسله ماجرا مرد وقتی متوجه می‌گردد اغفال شده است به نزد خانواده خود مراجعت می‌نماید.

بعد از اتمام فیلم جاهل و رقاصه، جمشید شیبانی پیشنهاد نمود یک فیلم برای او بسازم فیلمنامه عبور از مرز زندگی را بعد از مطالعه و تأیید در اختیار ناصر ملک‌مطیعی گذارد. او هم بعد از مطالعه برای بازی اعلام آمادگی نمود. چون فیلمنامه فاقد صحنه‌های کمیک بود شیبانی پیشنهاد داد که من، ناصر ملک‌مطیعی، شکراله رفیعی در ساخت فیلم شریک شویم. هر سه موافقت خود را اعلام و نسبت به دستمزدهای خود شریک شدیم. مابقی هزینه فیلم را جمشید شیبانی پرداخت کرد. داستان فیلم در تهران اتفاق می‌افتاد و هر روز

فیلمبرداری می‌کردیم. حدوداً بعد از ۲۵ جلسه کار تمام شد. آن فیلم به دلیل خراب بودن دوربین تقریباً بصورت ۳۰ فرم در ثانیه فیلمبرداری شده بود. و چون کپی کارها در آخر فیلمبرداری چاپ شد فیلمبردار هم متوجه آن مسئله نگردیده بود فیلم عبور از مرز زندگی به تأیید دست اندرکاران فیلمی جدی و خوبی از کار درآمد. اما در نمایش عمومی فروش بالایی نداشت. البته چون فیلم‌های ساخته شده توسط من کم هزینه بودند چنانچه آن فیلم فقط یک هفته در اکران اول تهران به نمایش در می‌آمد با نمایش آن در ده مراکز استان سرمایه اولیه مستهلک می‌گردید و ضرر و زیان متوجه تهیه کننده نمی‌شد اصولاً من معتقدم هیچ یک از تهیه کنندگان در طول سال‌ها فعالیت دچار ضرر و زیان نگردیدند چون فیلم‌های کم هزینه پول خود را در می‌آوردند. اما فیلم‌های پرهزینه که برای مدت یک هفته در تهران به نمایش در می‌آمدند سرمایه تهیه کنندگان آنها فنا می‌شد. مانند الماس ۳۳، غریبه و مد، لیلی و مجنون، بابا شمل، هاشم‌خان، زیر درخت سنجد، بیگانه بیا و چند فیلم دیگر.

عبور از مرز زندگی

نویسنده فیلمنامه و کارگردان: رضا صفائی

تهیه کننده: جمشید شیبانی

فیلمبردار: شکراله رفیعی

محصول: سازمان سینمایی تصاویر

بازیگران: ناصر ملک‌مطیعی - ژاله کریمی - هایک - علی زندی - شهروز رامتین - جنتی شیرازی - گیتی فروهر - فرید فرهادپور - علی اکبر طوفان‌پناه - محمود تهرانی - آرش تاج.

خلاصه داستان:

مردی در یک سرقت از جواهرفروشی دستگیر و تبعید گردیده است پس از شش سال به نزد همسر و فرزندش مراجعت می‌نماید. اما یک کارآگاه دائم او را تحت نظر دارد که برادر و افراد باند او را دستگیر نماید. دو نفر از افراد باند فرزندش را گروگان می‌گیرند که از او اخاذی نمایند. مرد به کارآگاه متوسل گردیده و با همکاری پلیس فرزند او آزاد می‌گردد.

بعد از اتمام فیلم فوق تصمیم گرفتم با سرمایه خودم فیلم بسازم. فیلمنامه رامشگر نوشته حبیب‌اله کسمائی را که طرح اولیه آن را خودم قبلاً در اختیار او قرار داده بودم انتخاب و به پیش تولید آن پرداختم. با شکراله رفیعی برای فیلمبرداری به توافق رسیدیم - هوشنگ حمزه‌ای برای مدیریت تهیه انتخاب گردید. ژیلای موسوی که بعداً به نام ژیلای شاهانی معروف شد توسط هوشنگ حمزه‌ای معرفی و به جمع بازیگران فیلم افزوده گردید. او قبلاً در فیلم نان و نمک نقش کوتاهی بازی کرده بود

اول اسفند در یک تور مسافرتی نام‌نویسی کردم که نوروز ۱۳۵۵ را به آمریکا بروم. علی اکبر طوفان‌پناه که با من صمیمی شده بود اظهار علاقه نمود که

همراه من به آمریکا بیاید نام او را هم ثبت کردیم - پانزدهم اسفند فیلمبرداری رامشگر شروع گردید و ۲۵ اسفند پنجاه درصد آن فیلمبرداری شده بود.

در سال ۱۳۵۴ دو فیلم ساختم - ۱ - جاهل و رقاصه - ۲ - عبور از مرز زندگی - همچنین ۵۰ درصد از فیلم رامشگر را فیلمبرداری نمودم.

۲۹ اسفند به اتفاق طوفان پناه عازم آمریکا شدیم. استدعا دارم این مسئله‌ای که عرض می‌کنم حمل بر تظاهر من نکنید. به تائید همسفرهای خارج من و همچنین گروه‌های فیلمبرداری که در شهرستانها با من همکاری داشتند. هیچ زمان بجا آوردن نماز فدای کارم نگردیده است در هر شرایطی آنرا انجام می‌دادم. زمانی که چمدان را برای شهرستانها و یا خارج آماده می‌کردم اولین چیزیکه در آن قرار می‌دادم سجاده نماز بود و بنام خداوند تبارک و تعالی مسافرت را آغاز می‌کردم. فراموش نمی‌کنم که در فیلم بنده خدا من و حسین گیل با یکدیگر نماز می‌خواندیم.

ساعت ۲ صبح اول فروردین به نیویورک رسیدیم و وارد یک هتل بزرگ شدیم. دانشجویان تظاهرات عظیمی را علیه شاه برگزار کرده بودند که بقایای آن بچشم می‌خورد. بعد به هوستون رفته در آنجا با توری که از ایران آمده و سرپرست آن رضا فاضلی بود در یک هتل اقامت نمودیم، بهمن مفید، همسر و فرزندش نیز در آن تور بودند. هر دو تور از هوستون به میامی و از آنجا به لس‌آنجلس وارد گردید. ایرج رستمی که از ورود ما مطلع شده بود با اتومبیل رُوزرویس نقره‌ای رنگ خود به استقبال آمد. باتفاق طوفان پناه با اتومبیل او به

هتل محل اقامت‌مان رفتیم. از روز بعد کارش را رها کرده ماها را با اتومبیل به محل‌های تماشائی لس‌آنجلس برد و به این ترتیب دوستی را ثابت نمود. منصور سپهرنیا در آمریکا دارای پمپ بنزین بود او شب‌ها به جمع ما اضافه می‌شد. یک شب که در سالن هتل شام می‌خوردیم ایرج رستمی از دوستش که شغلش وکالت و در جمع ما حضور داشت سؤال کرد، اگر بخواهیم برای صفائی گرین کارت بگیریم چقدر خرج دارد. جواب داد... هزار دلار.

بلافاصله مخالفت خود را اعلام کردم و توضیح دادم که دوست ندارم در خارج زندگی کنم مخصوصاً که در ایران پرکار هستم و در آمریکا عاطل و باطل خواهم ماند.

به اتفاق ایرج از استودیو یونیورسال، شهر سینمایی والت دیزنی دیدن نمودم. زمانی که به استودیو یونیورسال رفتیم آنها مشغول فیلمبرداری از سریال معروف آبرون سایید بودند. از نزدیک روش کار آنها را مشاهده نمودم. استودیو یونیورسال بسیار وسیع می‌باشد دارای دریاچه مصنوعی که فیلم‌جاز (آراره‌ها) ساخته اسپیلبرگ در آن فیلمبرداری شده بود. صحنه‌ای از ده فرمان را زمانی که حضرت موسی با افرادش از رودخانه می‌گذرند و افراد فرعون در آن رودخانه دچار طوفان می‌گردیدند در همان استودیو فیلمبرداری کرده بودند. دارای یک شهرک برای ساخت فیلم‌های وسترن و دارای کوه‌ها و صخره‌های عظیم بود.

ایرج رستمی با ما به لاس‌وگاس و از آنجا به سانفرانسیسکو آمد بعد از

خداحافظی با او من و طوفان پناه به لندن و ایرج به لس آنجلس مراجعت نمود. سه روز در لندن بوده بعد به تهران مراجعت نمودیم. اول اردیبهشت ۱۳۵۵ مجدداً فیلمبرداری فیلم رامشگر را شروع کردم. ده روز بعد فیلمبرداری اتمام به کارهای فنی و صداگذاری مشغول شدم. در صحنه‌ای از فیلم نمایشنامه امیر ارسلان و فرخ‌لقا در یک مجلس عروسی اجرا می‌شد. منوچهر وثوق در نقش امیر ارسلان، روشنک صدر فرخ‌لقا، گرجی دیو، جمشید مهرداد نگهبان قلعه سنگباران همچنین چند نفر در لباس‌های افسانه‌ای ظاهر می‌شدند که باعث توقیف فیلم گردید. سخنگوی شورای بازبینی فیلم عقیده داشت که آن صحنه باید حذف یا مجدداً فیلمبرداری گردد. من قبول نکردم. گنجی‌زاده توزیع کننده فیلم که برای پخش آن به من پول داده بود. پافشاری نمود که ایراد فیلم را رفع نمایم. آن صحنه را مجدداً فیلمبرداری و لباس‌های افسانه‌ای حذف شد. فیلم مجدداً برای اخذ پروانه نمایش فرستاده شد و بعد از مدتی پروانه نمایش آن صادر گردید.

رامشگر

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

تهیه کننده: رضا صفائی

فیلمبردار: شکراله رفیعی

محصول: سازمان سینمایی شهرفرنگ

بازیگران: منوچهر وثوق - روشنگ صدر - ژيلا شاهانی - جمشید مهرداد - بهروز شاهین فر - نعمت‌اله گرجی - علی اکبر طوفان‌پناه - جلال موسوی و عده‌ای دیگر.

خلاصه داستان:

جعفر جوان روستائی در شب عروسی به خواننده‌ای که از شهر آمده بود علاقمند می‌شود. پس از چندی همسرش را رها کرده برای پیدا کردن خواننده به اتفاق دوستش به تهران می‌رود. بعد از برخورد با خواننده او را برای زندگی مناسب تشخیص نداده با همسرش که برای پیدا کردن او به شهر آمده برخورد و پس از طی ماجراهایی هر دو به روستا مراجعت می‌نمایند.

بعد از اتمام فیلم رامشگر، قرارداد دیگری با گنجی‌زاده منعقد نموده بودم و توزیع فیلم بعدی به نام رفاقت را به سازمان سینمایی پانوراما محول نموده و حدود دویست هزار تومان هم دریافت داشته بودم. بعد از ارسال فیلم رامشگر به اداره امور سینمایی، پیش تولید رفاقت را شروع نمودم. علی صادقی برای فیلمبرداری انتخاب گردید و با استودیو مهرگان فیلم برای انجام کارهای فنی آن قرارداد منعقد نمودم. علی صادقی، محمد برسوزیان (بازیگر فعلی سینما) را به من معرفی نمود و از او برای اولین بار در فیلم استفاده کردم و بعداً در چند فیلم دیگر من نیز بازی کرد. کلیه صحنه‌های فیلم رفاقت در تهران فیلمبرداری

شد. چون هفته‌ای سه روز کار می‌کردیم حدوداً ۴۵ روز به طول انجامید. بعد از فیلمبرداری کارهای فنی آن را در استودیو مهرگان فیلم انجام داده برای اخذ پروانه نمایش به اداره امور سینمایی ارسال داشتیم. آن فیلم بلافاصله پروانه نمایش دریافت نمود و استودیو مهرگان فیلم مشغول چاپ کپی‌های فیلمهای رامشگر و رفاقت گردید.

رفاقت

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

تهیه کننده: رضا صفائی

فیلمبردار: علی صادقی

محصول: سازمان سینمایی شهر فرنگ

موسیقی متن: حسین واثقی

توزیع - سازمان سینمایی پانوراما

بازیگران: بهمن مفید - شهناز تهرانی - منوچهر والی‌زاده - ژیللا شاهانی - علی

زاهدی - محرم بسیم - خشایار - علی اکبر طوفان‌پناه - حسین کامران

(دستیار کارگردان من و کارگردان فعلی تلویزیون) - محمد برسوزیان و سید علی

میری.

خلاصه داستان:

حبیب صنعتگر جوانی که تخصصش قفل‌سازی می‌باشد به وسیله دزدان حرفه‌ای اجباراً قفل یک گاوصندوق را باز می‌کند او قبلاً پلیس را در جریان آن سرقت قرار داده، افراد باند توسط پلیس دستگیر می‌گردند اما رئیس دزدان فرار می‌کند. حبیب صاحب خانواده شده اما گرفتار زنی شیطان صفت که از همکاران رئیس باند می‌باشد می‌گردد. در اثر تلاش دوست صمیمی حبیب و همسرش او از آن مهلکه نجات پیدا کرده و با همسرش زندگی جدیدی را آغاز می‌نماید.

مرحوم رضا شیبانی تهیه کننده فیلم‌های پرفروش سینما که با ساخت فیلم زیر درخت سنجد ساخته جلال مقدم مواجه با ضرر و زیان فاحش گردیده بود توسط سید علی میری بازیگر از من دعوت کرد که به دفتر او بروم. به اتفاق میری به دیدن او رفتم. در انتخابات قبلی انجمن تهیه‌کنندگان بین من و او مشاجره کوچکی در گرفت اما به خیر گذشت و هر دو آن ماجرا را به فراموشی سپرده بودیم. او از من خواست یک فیلم با شرکت بیک ایمان وردی و سید علی میری بسازم. سیامک اطلسی (دوبلور، بازیگر و کارگردان فعلی سینما) فیلمنامه‌ای به نام (فصل خشونت) نوشته و برای مطالعه در اختیار من گذارده بود. آن فیلمنامه را به رضا شیبانی پیشنهاد دادم او بعد از مطالعه آنرا تأیید اما اصرار داشت که بازنویسی شود. سیامک اطلسی به دفتر شیبانی آمد فیلمنامه را واگذار و وجه دریافت کرد و همچنین رضایت داد که فیلمنامه توسط سعید مطلبی بازنویسی گردد.

دو هفته بعد بازنویسی آن توسط مطلبی به پایان رسید و فیلمنامه قابل قبولی ارائه داد که نام آنرا عشق و خشونت گذاریم. علی صادقی برای فیلمبرداری انتخاب گردید. علی بانکی برای عکاسی دعوت و ضمناً نقش چشم‌گیری نیز بازی کرد. محسن مظاهری مدیر سینما شهر فرنگ را برای اولین بار در آن فیلم شرکت دادم که نقش برادر کوچک ایمان وردی را بازی می‌کرد.

گروه فیلمبرداری عازم مازندران شده در متل قو مستقر گردید. داستان فیلم راجع به سلف خری و ظلم مالک یک دهکده بود. کلیه صحنه‌های فیلم در باغ‌ها و همچنین داخل ساختمان‌های همان منطقه فیلمبرداری گردید. دو هفته بعد با اتمام فیلمبرداری به تهران مراجعت نموده و در استودیو مهرگان مشغول تدوین و کارهای فنی آن شدم.

قبل از ارسال فیلم به اداره امور سینمایی، به اتفاق رضا شیبانی فیلم را در استودیو تماشا کردیم او خیلی خوشش آمد و از من تشکر نمود.

در سال ۱۳۵۵ سه فیلم ساختم، ۱ - رامشگر - ۲ - رفاقت - ۳ - عشق و خشونت.

عشق و خشونت

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: سیامک اطلسی - بازنویسی - سعید مطلبی

تهیه کننده - رضا شیبانی

فیلمبردار: علی صادقی

محصول: تینا فیلم

بازیگران: رضا بیک ایمان وردی - ژيلا شاهانی - حسین عرفانی - شهین رضائی (بازیگر سریال دختری از شهر من شیراز) - پروین سلیمانی - بسیم - محسن مظاهری - محمد برسوزیان - علی بانکی - خشایار - سید علی میری و عده‌ای دیگر.

خلاصه داستان:

عباداله ثروتمند و محترک معروف با ارباب و زور باغ داران را ناچار می‌کند که محصولات باغ خود را به قیمت ارزان در اختیار او بگذارند. فتح‌اله و پسرانش علیه او به مبارزه مبادرت می‌ورزند. عباداله ترتیب قتل یکی از پسران فتح‌اله را می‌دهد. پسر دوم فتح‌اله برای انتقام قیام می‌کند و با کمک مردم او و افرادش را از بین می‌برد.

نوروز ۱۳۵۶ به اتفاق علی اکبر طوفان‌پناه در اروپا بودیم و از شهرهای وین، آمستردام، برلین و لندن دیدن نمودیم. یک روز هم به برلین شرقی رفتیم زندگی در آنجا با زندگی در برلین غربی قابل قیاس نبود. مردم برلین شرقی برای دریافت یک اتومبیل روسی ۶ سال انتظار می‌کشیدند.

بعد از مراجعت از اروپا رضا شیبانی ساخت یک فیلم با شرکت بیک ایمان

وردی و نعمت‌اله آغاسی را پیشنهاد داد. فیلمنامه توسط سعید مطلبی نوشته شده بود. علی صادقی برای فیلمبرداری و علی بانکی برای عکاسی انتخاب گردیدند. مجدداً برای فیلمبرداری به مازندران رفته و در متل قو اقامت نمودیم. کلیه صحنه‌های فیلم به استثناء سه صحنه در آن منطقه فیلمبرداری شد. بعد از حدود دو هفته به تهران مراجعت کردیم. سه صحنه از فیلم نیز در تهران جاده کرج - چالوس فیلمبرداری گردید. کارهای فنی فیلم به سرعت انجام شده در اختیار سرپرست گویندگان منوچهر اسماعیلی قرار گرفت. فیلم‌های «عشق و خشونت» و «یکی خوش صدا یکی خوش دست» از فروش بالایی برخوردار بودند.

معمولاً رضا شیبانی بعد از نمایش اکران اول فیلم در تهران آنرا به توزیع کننده می‌فروخت. قیمت فیلم‌های پرفروش آن زمان بر مبنای ۵۰ درصد از فروش اکران اول در تهران تعیین می‌گردید. مثلاً چنانچه فیلمی مبلغ یک میلیون تومان در اکران اول تهران فروش می‌کرد توزیع کننده آن فیلم را پانصد هزار تومان می‌خرید. اما پرویز صیادی که دفتر پخش فیلم داشت فیلم‌های عشق و خشونت، یکی خوش صدا و یکی خوش دست را ۷۰ درصد بعد از اکران اول تهران خریداری و سود فراوانی نصیب او گردید. البته رضا شیبانی هم به سود بسیار بالایی دست یافت چون هزینه هر یک از فیلم‌ها حدود هفتصد هزار تومان بود. بعد از انقلاب مرحوم مهدی احمدی فیلم عشق و خشونت را به مبلغ ۱۵۰ هزار تومان از پرویز صیادی خریداری و در سال ۱۳۶۲ که برای صدور پروانه نمایش

بسیار سختگیری می‌شد آن فیلم توسط شورای معاونین موفق به اخذ پروانه نمایش گردید و در تهران و شهرستانها بیشتر از قبل از انقلاب فروش نمود. آن طور که توزیع کننده مهدی احمدی اظهار داشت در شیراز سه ماه روی پرده سینما بود که بعداً در مورد آن توضیح خواهم داد.

یکی خوش صدا یکی خوش دست

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: سعید مطلبی

تهیه کننده: رضا شیبانی

فیلمبردار: علی صادقی

محصول: تینا فیلم

بازیگران: رضا بیک ایمان وردی - نعمت‌اله آغاسی - ژيلا شاهانی - سید علی

میری - بسیم - خشایار - علی زاهدی - رفیع مددکار - علی وفادار - رضا

حاجیان و عده‌ای دیگر.

خلاصه داستان:

رضا و نعمت دوستان قدیمی مُسلم صاحب معدن که قادر به اداره معدن خود نمی‌باشد نزد او می‌روند و به وضع معدن سر و صورتی می‌دهند و برای اینکه مواظب افراد شرور منطقه باشند نعمت در معدن می‌ماند و رضا راهی تهران

می‌شود که نامزد نعمت را از شهر بیاورد اما نامزد او شوهر کرده و رضا یک دختر جیب‌بر را برای او در نظر گرفته عازم معدن می‌شوند. بین راه بین رضا و دختر عشقی بوجود می‌آید و زمانی که نعمت از ماجرا باخبر می‌گردد رضایت می‌دهد آندو با یکدیگر ازدواج نمایند.

بعد از اتمام فیلم یکی خوش صدا و خوش دست به ایتالیا رفتم و مدت ۱۰ روز در رم و فلورانس بودم. بعد از مراجعت یک روز علی اکبر طوفان‌پناه به دیدنم آمد بسیار غمگین بود علت را جویا شدم، توضیح داد که همسرش به سرطان نخاع مبتلا و دکترها او را جواب کرده‌اند. تصمیم داشت همسرش را برای معالجه به لندن ببرد از من خواست همراه او به لندن بروم. پیش تولید فیلم جدیدم را تعطیل کرده همراه او و همسرش عازم لندن شدیم و همسر طوفان‌پناه را در بیمارستان ملکه (Queen Hospital) بستری نمودیم. دکتر وُلش از متخصصین و جراحان بنام انگلستان بعد از معاینه گفت:

– من محل سرطان را باز می‌کنم اگر پیشرفت کرده باشد کاری نمی‌توانم انجام دهم اما اگر ضعیف باشد از پیشرفت آن جلوگیری می‌کنم. دو روز بعد همسر طوفان‌پناه را تحت عمل جراحی قرار داد و بعد از اینکه از اطاق عمل خارج گردید با تأسف اظهار کرد که پیشرفت بسیار زیاد بوده و از او کاری ساخته نیست و یادآور گردید که بیمار حداکثر یکسال زنده خواهد بود. به تدریج تمام بدن فلج و در خواهد گذشت. پیش‌بینی او درست بود همسر طوفان‌پناه در مدت یکسال به کلی فلج شد و بعد درگذشت و یک پسر و یک دختر از خود باقی گذارد

خداوند آن مرحومه را غریق رحمت نماید.

زمانی که همسر طوفان‌پناه در بیمارستان بسر می‌برد من با شهر هانوفر آلمان تماس گرفتم که از برادر رضا شمشادیان که مقیم آنجا بود سؤال نمایم آیا رضا به هانوفر رفته است یا خیر. او اطلاع داد ایرج رستمی دو شب قبل وارد هانوفر گردیده و قرار است چند اتومبیل بلیزر که از آمریکا به بندر آلمان ارسال داشته ترخیص و وارد ایران نماید. از برادر شمشادیان خواهش کردم به ایرج اطلاع دهد که همان شب وارد هانوفر خواهم شد. از طوفان‌پناه که چند روز بعد به اتفاق همسرش عازم تهران بود خداحافظی با اولین پرواز ساعت ۱۰ شب وارد فرودگاه فرانکفورت گردیدم و چون برای هانوفر پروازی وجود نداشت با قطار عازم هانوفر شده در ساعت ۴ صبح از ایستگاه قطار خارج و با تاکسی عازم هتل ایرج گردیدم ۱۵ دقیقه بعد تاکسی مقابل هتل توقف کرد. با حیرت مشاهده کردم ایرج رستمی روی پله‌های هتل نشسته، منتظر من می‌باشد تا صبح با یکدیگر حرف زدیم برایم توضیح داد که با شراکت روبیک زادوریان صاحب استودیو هاملت فیلم ۸ عدد بلیزر به بندر آلمان ارسال داشته‌اند که بعد از ترخیص برای فروش وارد ایران نمایند. بعد از ظهر همان روز به گمرک بندر رفتیم و کارهای ترخیص اتومبیل‌ها را انجام دادیم. روز بعد روبیک از آمریکا وارد هانوفر گردید و از مشاهده من متعجب و خوشحال گردید. از همان ابتدا به کدورت آندو پی بردم گاهی به مشاجره می‌پرداختند که با وساطت من خاتمه پیدا می‌کرد. اتومبیل‌ها را ترخیص کرده ۶ دستگاه از آنها را بنام رانندگان آلمانی

کردند. رانندگی یکی از آنها را روبیک به عهده گرفت و رانندگی هشتمین اتومبیل را من و ایرج انجام می‌دادیم.

کاروان اتومبیل‌ها از برمن هافن حرکت و عازم مونیخ گردید که به طرف ایران بیائیم دو روز در راه بودیم و من بارها و بارها شاهد مشاجره آندو بودم. تصمیم گرفتم در مونیخ از آندو جدا شده و با هواپیما از آلمان خارج شوم. شب در یکی از هتل‌های مونیخ زمان استراحت برای ایرج توضیح دادم که در ایران کار دارم و قادر نیستم پنج روز در راه باشم و باید روز بعد با هواپیما عازم ایران شوم. هر چه اصرار کرد که با اتومبیل به ایران برویم، حتی پیشنهاد داد یکی از اتومبیل‌ها را به قیمت اروپا به من بفروشد و پول آنها در ایران دریافت دارد اما قبول نکردم و روز بعد با هواپیما عازم استانبول گردیدم. قبل از اینکه عازم لندن شوم رضا بیک ایمان وردی به من اطلاع داده بود که برای فیلمبرداری عازم ترکیه می‌باشد و در هتل هیلتون استانبول اقامت دارد. از فرودگاه استانبول عازم هتل هیلتون گردیدم اما متوجه شدم که روز قبل کار فیلمبرداری به اتمام رسیده و بیک ایمان وردی به ایران مراجعت نموده است. سه روز در استانبول بودم بعد به تهران مراجعت نمودم.

طبق توافق قبلی از همسرم جدا شدم. سرپرستی بچه‌ها را مادرشان به عهده داشت اما مخرج آنها با من بود. من به طبقه فوقانی منزل مادرم که واقع در نارمک بود رفته و به زندگی ادامه دادم.

علی داوری توزیع کننده گنجی‌زاده در خیابان دکتر فاطمی دفتر پخش فیلم

رنگارنگ را دایر نمود او از من دعوت بعمل آورد یک فیلم به شراکت بسازیم. فیلمنامه «فقط آقامهدی میتونه» را که حبیب‌اله کسمائی برایم آماده نموده بود برای ساخت ارائه دادم. رضا انجم‌روز را برای فیلمبرداری انتخاب نمودم. اصغر بانکی (تهیه کننده فعلی سینما) برای عکس به من معرفی و با او به توافق رسیدم. طبق قولیکه به جلال موسوی (تهیه کننده فعلی سینما و برج ساز) داده بودم نقش اول منفی فیلم را به او دادم. رعنا صفوی نیز برای اولین بار در آن فیلم ظاهر می‌گردید. بعد از انقلاب در دهه ۷۰ از روی آن فیلم با ۲۰ درصد تغییر فیلمی توسط جلال موسوی ساخته شد که خودش نیز همان نقش منفی را بازی می‌کرد.

اوایل زمستان ۱۳۵۶ فیلمبرداری آغاز گردید. چون هر روز کار می‌کردیم در مدت ۲۰ روز به اتمام رسید کارهای فنی آنها با سرعت انجام دادم و بعد از اخذ پروانه نمایش ۲۰ کپی برای آن چاپ کردیم ۱۲ کپی برای تهران ۸ کپی برای شهرستانها که همزمان اکران شود. کل هزینه فیلم حدود ۴۰۰ هزار تومان شده بود که از اکران اول تهران و چند شهر مستهلک گردید.

فقط آقا مهدی میتونه

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

تهیه کنندگان - رضا صفائی - علی داوری

فیلمبردار: رضا انجم‌روز

محصول: سازمان سینمایی رنگارنگ

بازیگران: یداله شیراندازی - شهلا یوسفی - سید علی میری - شهلا قهرمانی - علی زاهدی - پروین سلیمانی - رعنا صفوی - جلال موسوی و عده‌ای دیگر.

خلاصه داستان:

مباشری بعد از اخراج خواننده‌ای را سر راه صاحب‌کار خود قرار می‌دهد و او را در دام آن زن گرفتار می‌نماید. بعداً زن نیز توسط مباشر به زندان می‌افتد که توسط صاحب‌کار آزاد می‌گردد. مباشر کینه‌جو روابط صاحب‌کار و آن زن را برملا ساخته همسر صاحب‌کار منزل او را ترک و به منزل مادرش رفته تقاضای طلاق می‌نماید. در پایان با فداکاری خواننده، سعادت و نیک‌بختی به خانواده صاحب‌کار روی می‌آورد.

بعد از اتمام کارهای فنی فیلم فقط آقامهدی میتونه، بلافاصله پیش تولید فیلم مرد خدا را با سرمایه خود آغاز نمودم. برای توزیع آن با علی داوری قرارداد منعقد نموده مقداری از او پول گرفته همچنین پرداخت وجه مواد خام را به عهده گرفت. فیلمنامه توسط حبیب‌اله کسمائی تکمیل گردید. برای فیلمبرداری با رضا انجم‌روز و عکاسی با اصغر بانکی به توافق رسیدم. کلیه صحنه‌ها در تهران فیلمبرداری گردید. هر روز کار می‌کردیم و فیلمبرداری قبل از نوروز ۱۳۵۷ به پایان رسید. بعد از تعطیلات نوروزی کارهای فنی آنرا انجام داده

برای صداگذاری در اختیار سرپرست گویندگان مرحوم ایرج ناظریان قرار دادم. با ایرج ناظریان در نوجوانی بچه محل بودیم. خداوندا او را رحمت بفرماید.

مرد خدا

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

تهیه کننده: رضا صفائی

فیلمبردار: رضا انجم‌روز

محصول: سازمان سینمایی شهرفرنگ

توزیع - سازمان سینمایی رنگارنگ

بازیگران: منوچهر وثوق - یداله شیراندامی - شهلا یوسفی - سید علی میری - آمنه - علی زاهدی - محمد سخن‌سنج - جلال موسوی و عده‌ای دیگر.

خلاصه داستان:

مرتضی مرد متدین و مورد اعتماد مردم محل می‌باشد. برادرش مصطفی عاشق دختری به نام نانا می‌شود و به گذشته پرافتخارش پشت می‌نماید. زمزمه افراد بداندیش باعث دخالت مرتضی شده نانا به زندگی گذشته‌اش برمی‌گردد. مصطفی با دختر بداخلاقی ازدواج بعد از مدتی به جدایی منتهی می‌گردد. مرتضی به اشتباه خود پی برده، مصطفی و نانا با یکدیگر ازدواج می‌نمایند.

در سال ۱۳۵۶ سه فیلم ساختم، ۱ - یکی خوش صدا یکی خوش دست
 ۲- فقط آقامهدی میتونه - ۳ - مرد خدا.

بعد از اتمام کارهای فنی فیلم مرد خدا، بهروز شاهین فر پیشنهاد نمود با
 یکی از دوستانش به نام جواد گلپایگانی فیلمی به شراکت بسازم و نقش
 کوچکی هم به عهده او واگذار نمایم. روز بعد با جواد گلپایگانی (بازیگر معروف
 سریالهای تلویزیون) ملاقات سرمایه اولیه را سیصد هزار تومان اعلام که بقیه را
 پخش پرداخت نماید. او یکصد و پنجاه هزار تومان پرداخت و ۵۰ درصد شریک
 شد. فیلمنامه زرخرد قبلاً آماده بود فوراً به پیش تولید آن پرداختم. با رضا
 انجم‌روز برای فیلمبرداری و اصغر بانکی برای عکاسی قرارداد بستم.

با رضا غیائی که از سال ۱۳۵۲ با من بعنوان گریمور همکاری داشت قرارداد
 منعقد نمودم. محسن مسافرچی (تهیه کننده فعلی سینما) در آن فیلم به من
 معرفی و او را در فیلم شرکت دادم که به اتفاق جواد گلپایگانی عضو باند بودند.
 فیلمبرداری اوایل اردیبهشت ۱۳۵۷ آغاز گردید و اواخر اردیبهشت با اتمام آن
 مشغول کارهای فنی آن گردیده بعد از صداگذاری، کپی برای اخذ پروانه نمایش
 به اداره امور سینمایی ارسال و پروانه نمایش آن صادر گردید.

زرخرد

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

تهیه کننده: رضا صفائی - جواد گلپایگانی

فیلمبردار: رضا انجم‌روز

محصول: سازمان سینمایی شهر فرنگ

توزیع - سازمان سینمایی رنگارنگ

بازیگران: منوچهر وثوق - جوانه جلیلود - سید علی میری - منوچهر والی‌زاده

- رعنا صفوی - بهروز شاهین‌فر - شادی آفرین - محمود لطفی - اسداله یکتا

- محسن مسافرچی - جواد گلپایگانی و عده‌ای دیگر.

خلاصه داستان:

بهزاد که گرفتار اعتیاد بوده و با باند تبهکاران همکاری می‌نماید بزودی آنها را لو داده خود فراری می‌گردد. بعد وارد باند رقیب شده دختری را که دوست دارد می‌خواهد و ادار به همکاری با باند نماید اما دختر طفره رفته و بهزاد را نیز تهدید می‌نماید. با خیانت رئیس باند بهزاد به زندان می‌رود همسر او پسری به دنیا می‌آورد. بعد از ۲۰ سال بهزاد از زندان آزاد و بعد طی ماجراهایی زندگی جدیدی را همراه با فرزند و همسر آغاز می‌نماید.

از سال ۱۳۴۰ الی ۱۳۵۷ در مدت ۱۷ سال ۵۲ فیلم ساختم. حدوداً ۲۰

فیلمنامه، آنها توسط خودم نوشته شد همچنین ۱۴ فیلم تهیه کردم که ۷ فیلم

مستقلاً و در ۷ فیلم دیگر سهیم بودم.

با اوج مبارزات مردم مسلمان ایران سینماها تعطیل گردید. فیلم‌های مرد

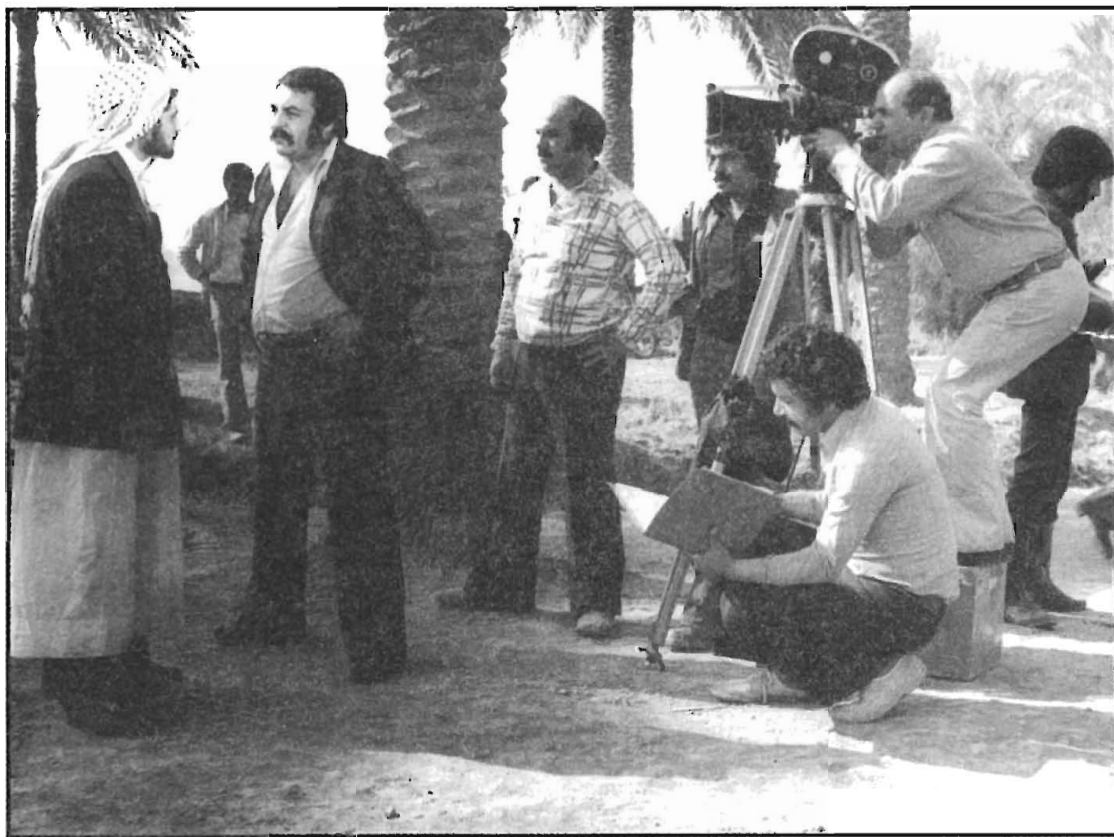
خدا، زرخرید و بسیاری از فیلم‌های دیگر در انبارها به انتظار باز شدن سینماها روزشماری می‌کردند.

روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ انقلاب شکوهمند اسلامی به پیروزی رسید و آرزوی مردم مسلمان ایران برآورده گردید. خیلی زود رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی (ره) تکلیف سینما را روشن نموده اعلام فرمودند، ما با سینما مخالف نیستیم با فحشا مخالفیم.

سینماها با چند فیلم خارجی که داستان آنها در مورد انقلاب‌های خارج بود مانند فیلم (زد . Zed) بازگشائی گردید و چرخ اداره امور سینمایی به گردش در آمد. توزیع کننده پروانه نمایش فیلم‌های مرد خدا و زرخرید را به آنجا ارائه داد و مانند فیلم‌های دیگر مهر جمهوری اسلامی ایران جمله وزارت فرهنگ و هنر را محو نمود. در مجوزها تجدید نظر به عمل آمد آن دو فیلم از ابتدا فاقد صحنه‌های کاباره و صحنه‌های آنچنانی بودند و خوشبختانه با حذف دو یا سه صحنه کوچک به نمایش در آمده و از فروش نسبتاً خوبی برخوردار گردیدند. اما بعلت شروع جنگ تحمیلی سینماها در جنوب و غرب تعطیل گردیده نتوانستیم فیلم‌ها را نمایش دهیم در نتیجه متضرر گردیدم.

از سال ۱۳۵۶ به ورزش تنیس روی آورده بودم و چون هیچگونه آلودگی نداشتم در مدت کوتاهی قادر بودم به خوبی بازی کنم. بعد از انقلاب هم چون فرصت بیشتری داشتم به ورزش اسکی روی آوردم. صبح‌های زود نیز به راهپیمایی می‌رفتم. قبل از فوت مرحوم ظهوری چون در یک محل زندگی

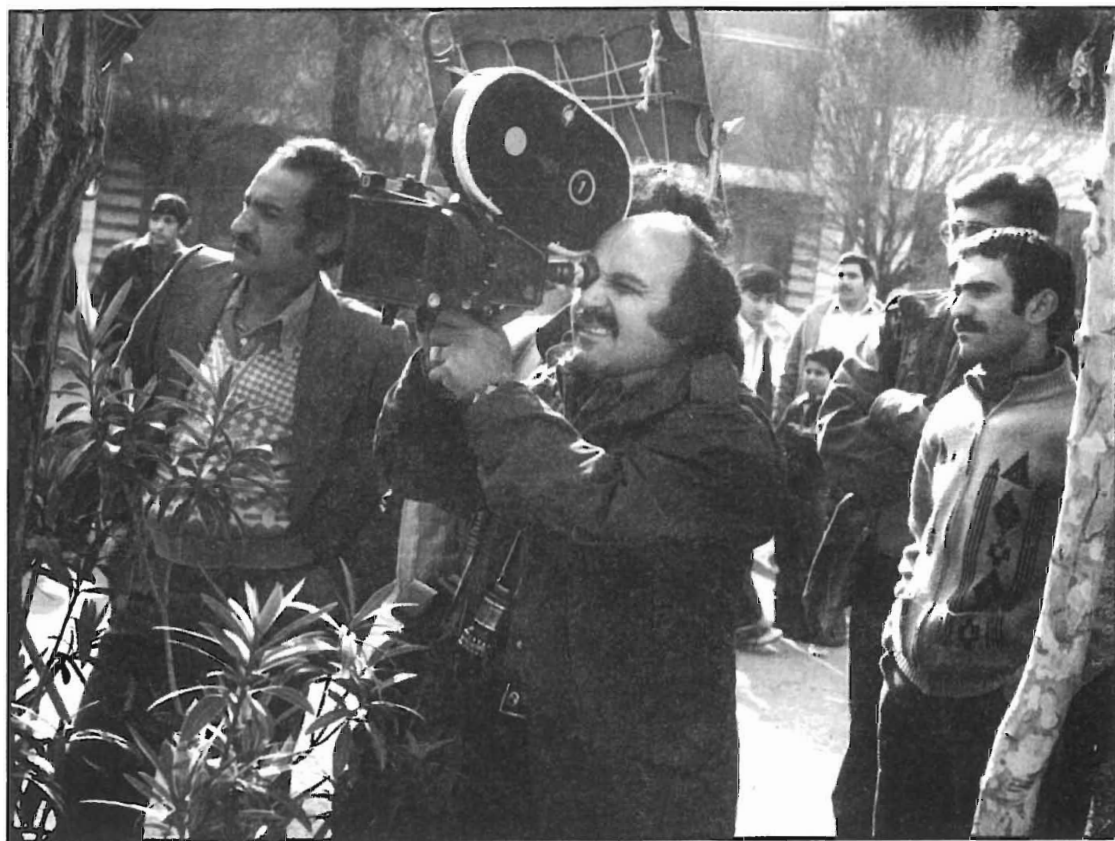
پشت صحنه قادر ، علی آزاد - رضاصفائی



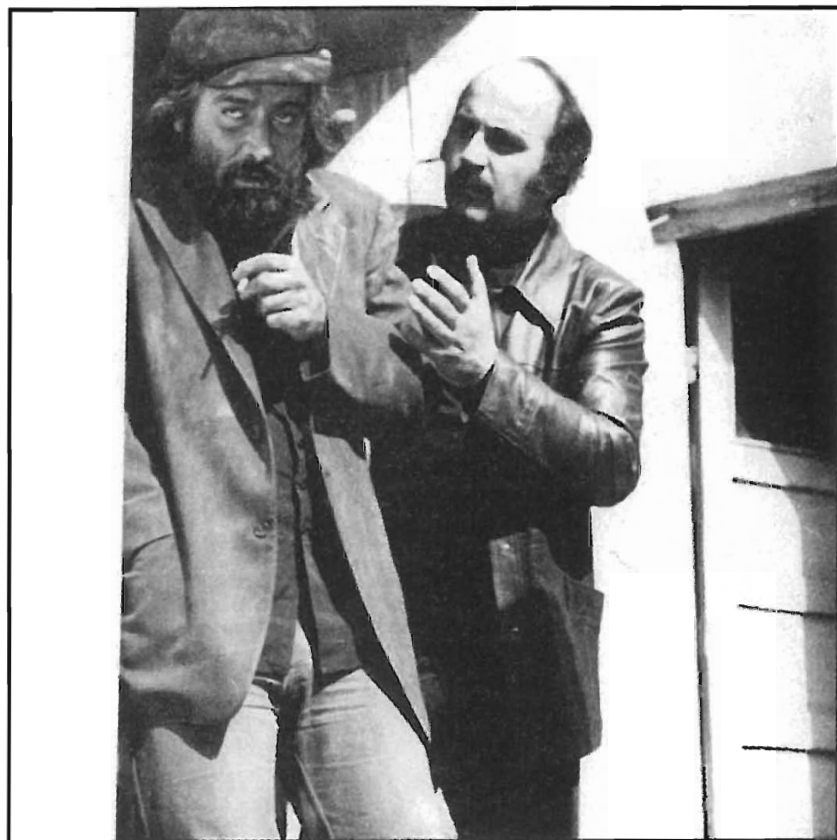
پشت صحنه مردخدا

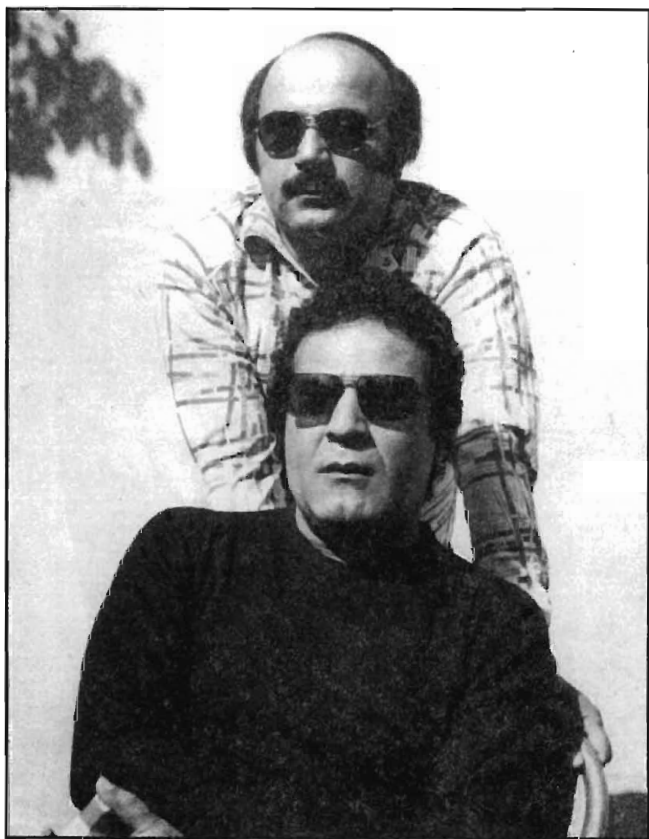


پشت صحنه لوطی قرن بیستم

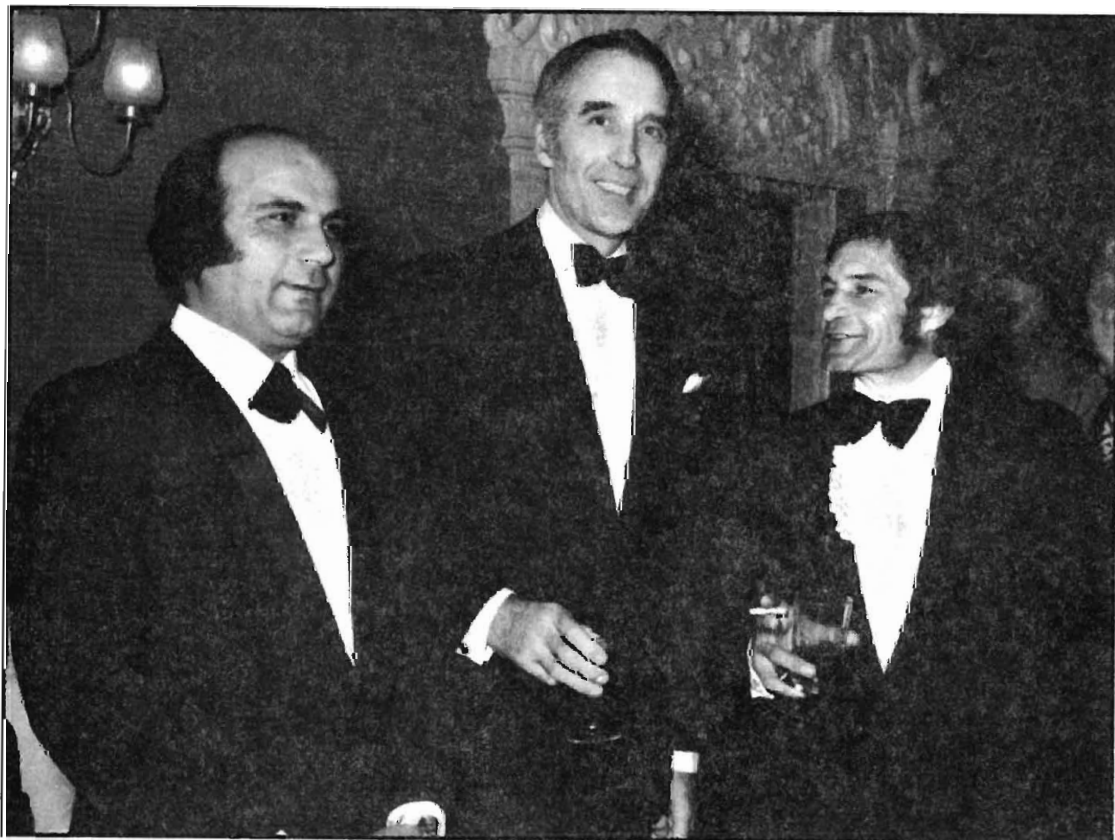


پشت صحنه رامشگر ، منوچهر وتوق - رضا صفائی





رضا صفائی - جمشید مهر داد

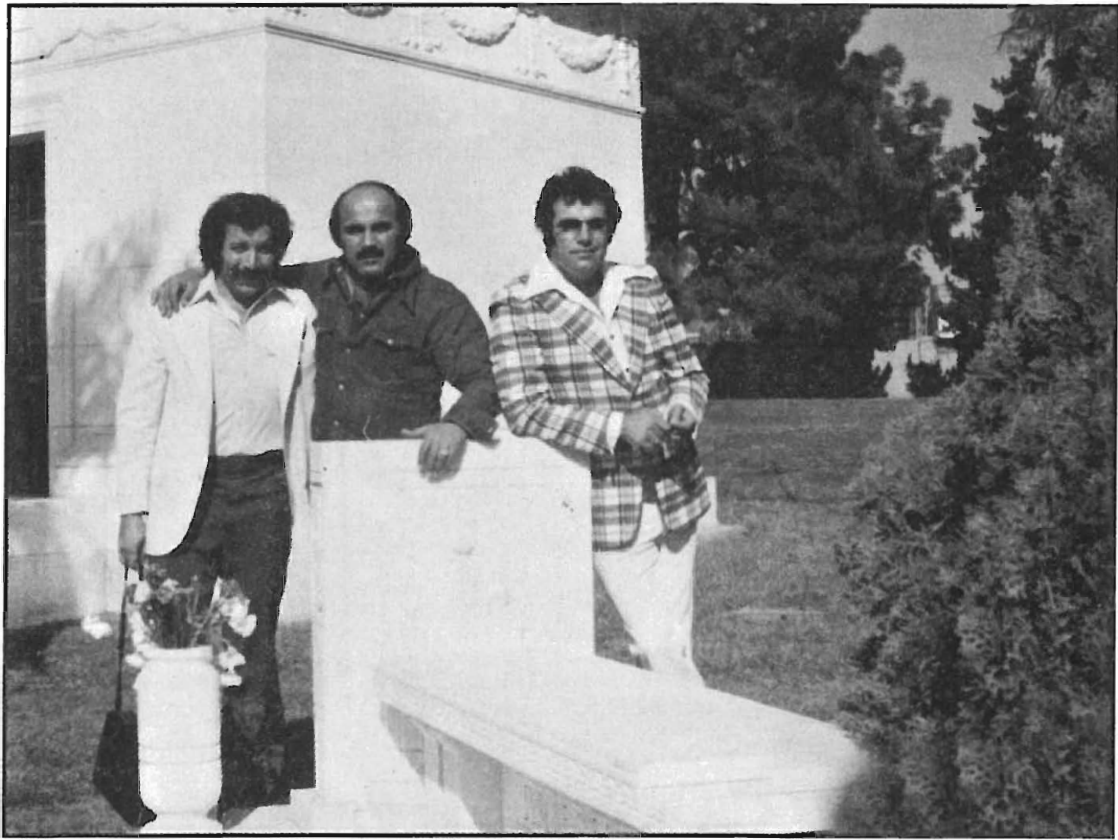


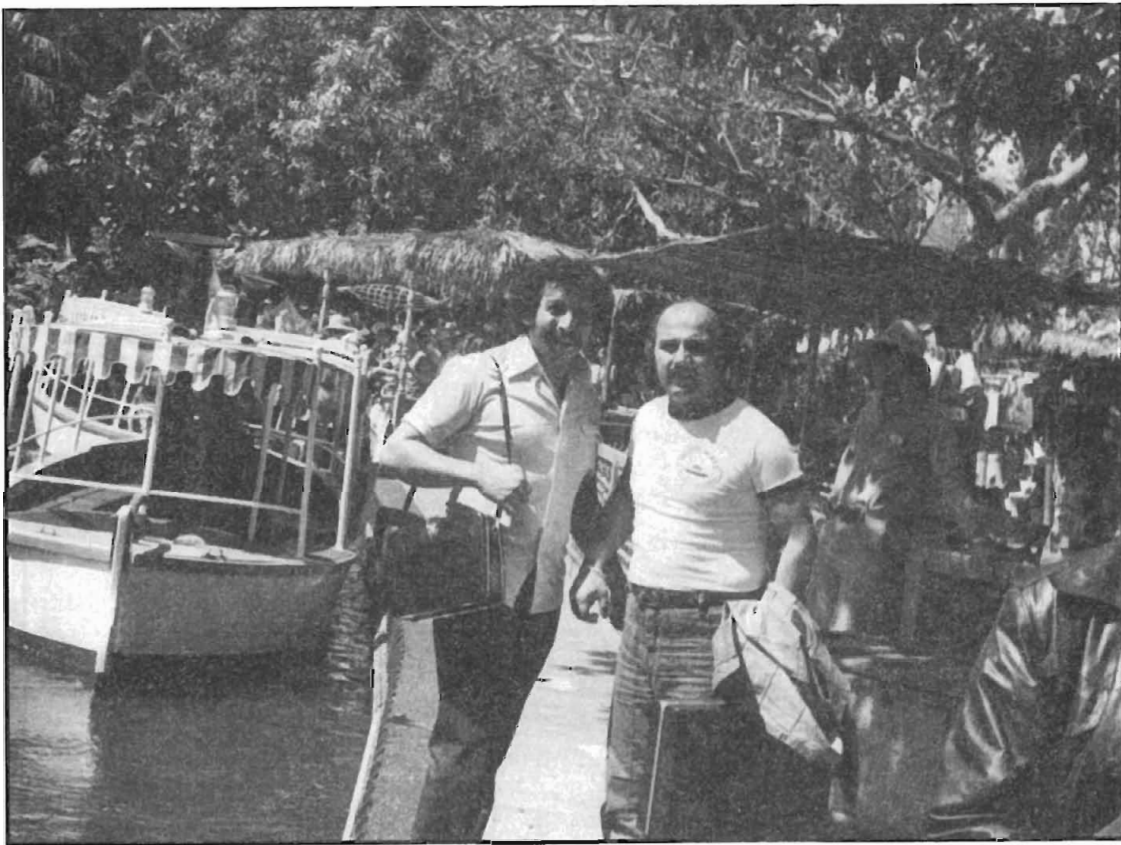
رضا بیگ ایمانوردی - کریستو فرلی - رضا صفائی

بهمن مفید - رضا صفائی - منصور سپهرنیا در لندن ۱۳۵۴

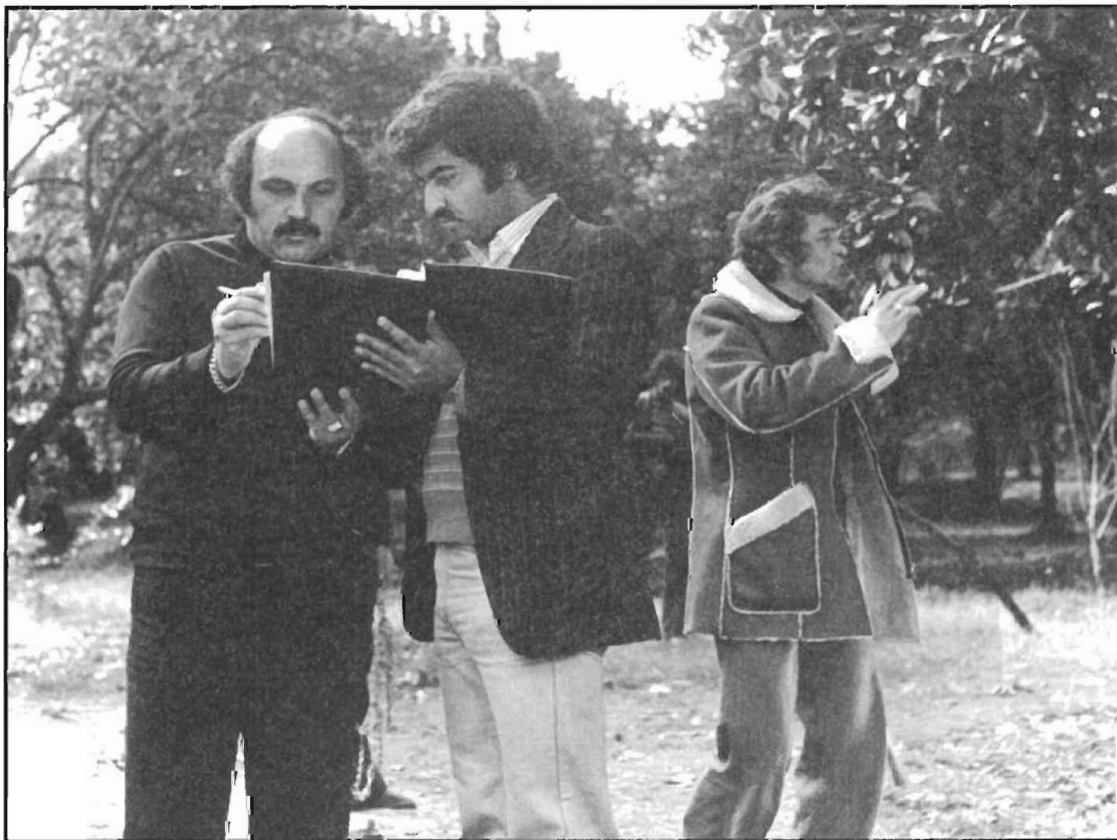


ایرج رستمی - رضا صفائی - بهمین مفید در قبرستان لوس آنجلس





رضا صفائی - بهمن مفید در دیسی لند آمریکا

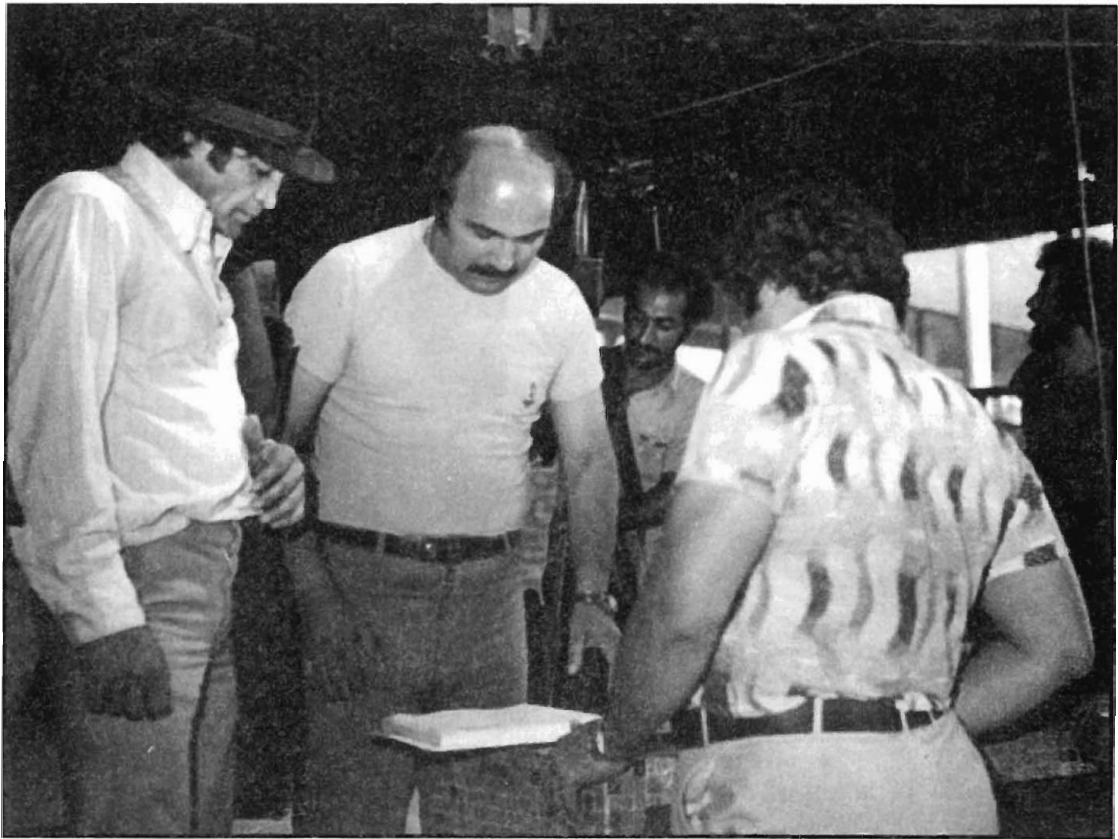


پشت صحنه عشق و خشونت ، رضا بیک ایمانوردی - رضا صفائی

پشت صحنه عشق و خشونت



پشت صحنه یکی خوش صدا یکی خوش دست



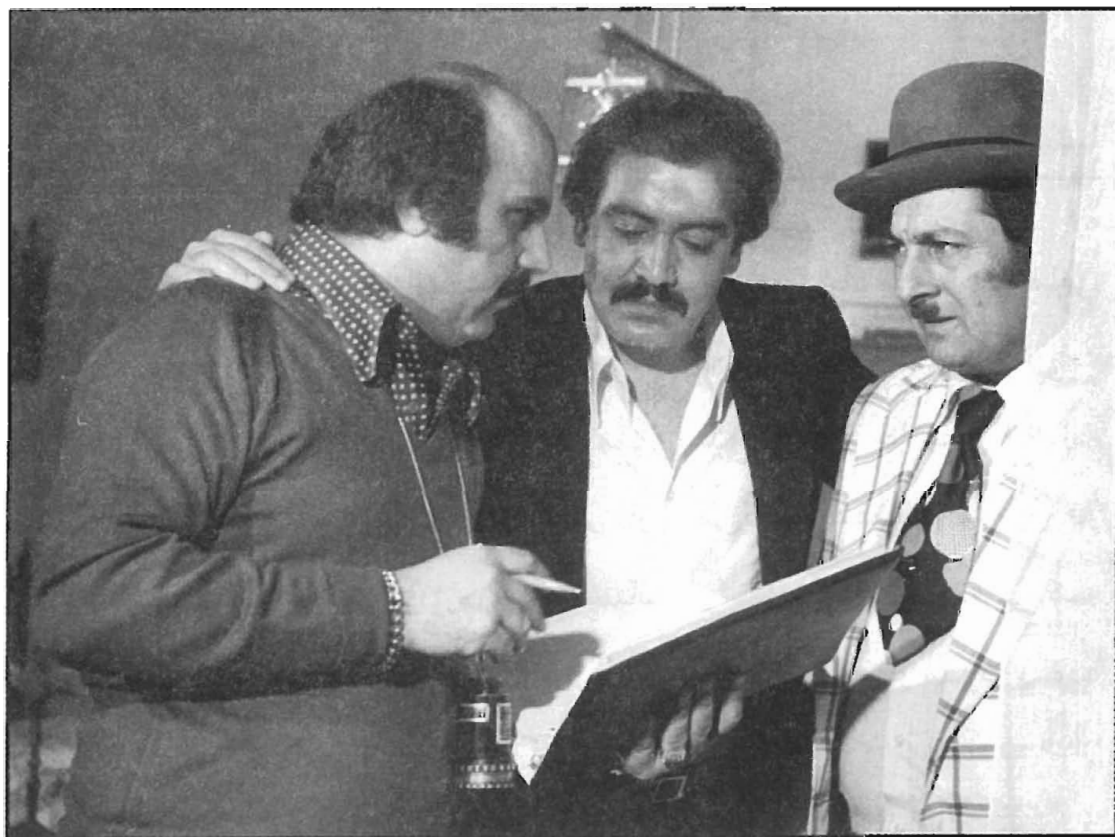
پشت صحنه یکی خوش صدا یکی خوش دست آغاسی ، بیک ایمانوردی



پشت صحنه یکی خوش صدا یکی خوش دست



پشت صحنه مردخدا ، میری - منوچهر وثوق - رضا صفائی



پشت صحنه زرخريد



می‌کردیم صبح‌های زود به اتفاق او در تپه‌های عباس‌آباد به راه‌پیمایی می‌پرداختیم. ورزش و نرمش ضامن سلامتی انسان می‌باشد اما اعتیاد حتی به سیگار همچنین، پرخوری، تنبلی، آفت سلامتی است. در حال حاضر ۶۳ ساله هستم و بدلیل اینکه هفته‌ای سه روز تنیس بازی می‌کنم و هفته‌ای سه روز در مجموعه ورزشی به شنا می‌پردازم. اول با سپاس از خداوند تبارک و تعالی که سلامتی را به من ارزانی داشته بعد هم ورزش در سلامتی‌ام بسیار مؤثر بوده است.

اوائل سال ۱۳۵۸ در باشگاه پیام که از سال ۱۳۵۶ عضو آنجا بودم با مهندس منوچهر اصانلو طراح و مجری تلفن‌های نیمه وقت بعد از سالها برخورد کردم. او از همکلاسیهای من در دبیرستان نوشیروان واقع در میدان قیام (شاه سابق) بود. هر دو از آن برخورد شادمان شده هفته‌ای یک روز با یکدیگر تنیس بازی می‌کردیم و پنج شنبه‌ها برای اسکی به پیست دیزین می‌رفتیم. او در جوانی برای تحصیل به آلمان رفته و در رشته مورد علاقه‌اش مهندس شده بود. همچنین با یک دختر آلمانی ازدواج کرده در سال ۱۳۵۸ پسرش نادر ۱۶ ساله بود اما همسرش در آلمان زندگی می‌کرد. او اواسط تابستان ۱۳۵۸ یک روز به من اطلاع داد که در نظر دارد با یک اتومبیل مرجوعی به آلمان برود چون پسرش علاقمند است نزد مادرش زندگی کند.

گفتم... اتفاقاً من هم در نظر دارم به آمریکا بروم چون یکسال دیگر ویزای کشور آمریکا در گذرنامه‌ام اعتبار دارد.

قرار شد به اتفاق او و پسرش با اتومبیل به آلمان برویم و از آنجا من به آمریکا بروم کارهایم را سر و سامان دادم. اجازه خروج از کشور را هم که آن زمان لازم بود دریافت داشتیم. با قطار رهسپار تبریز و از آنجا با اتومبیل کرایه به مرز بازرگان رفتیم بعد از اینکه اصائلو اتومبیل مرجوعی خود را تحویل گرفت وارد ترکیه شدیم. یک شب در ارزروم خوابیدیم روز بعد از آنکارا عبور کرده وارد استانبول گردیدیم. یک شب نیز در استانبول استراحت کرده به صوفیه پایتخت بلغارستان وارد شدیم و شب را در هتل معروف صوفیه اقامت نمودیم. سال ۱۳۵۸ مارک آلمان به پول ایران ۳۰ ریال بود و ما در مقابل هتل یک مارک را با ۲/۵ لیا پول بلغارستان عوض کردیم. اما ارزش هر لیا به پول ایران ۱۵ ریال بود. شب بعد را در یکی از متل‌های یوگسلاوی اقامت کردیم بعد از پنج روز به مونیخ رسیدیم. دو روز در مونیخ بودیم بعد اصائلو و پسرش خداحافظی کرده عازم یکی از شهرهای آلمان شدند. با اینکه بلیط هواپیما به آمریکا را از ایران خریداری کرده بودم اما مردد بودم به آمریکا بروم یا نه. سه روز فکر کردم تمام جوانب را در نظر گرفته چون باز هم مردد بودم شب سوم بعد از نماز استخاره کردم، بد آمد تصمیم به مراجعت گرفتم. روز بعد به ایستگاه قطار بین‌المللی مراجعه تصمیم گرفتم چند روزی به پاریس بروم بعد به ایران مراجعت نمایم. به تابلوهای ساعات حرکت قطارها چشم دوختم. قطار مونیخ - پاریس دو ساعت بعد حرکت می‌کرد در صورتی که قطار مونیخ - رم آماده حرکت بود. فوراً یک بلیط خریداری و عازم رم گردیدم. حدوداً ۲۰ ساعت در راه بودم چون قطار بین راه

خراب شد و بعد از دو ساعت معطلی به قطار دیگری سوار شدم. روز بعد در ایستگاه رم از قطار پیاده شده چند روزی در رم بودم و از محل‌های دیدنی مانند واتیکان، باغ سنگی و غیره دیدن کرده بعد با هواپیما به تهران مراجعت نمودم. فیلم سازی بکلی راکد بود. یک روز به دیدن مهندس محمد علی نجفی کارگردان معروف سریال سربداران که آن زمان مسئولیت اداره سینمایی کشور با ایشان بود رفتم آدمی واقعاً مسلمان، بی‌تکبر، خوشرو و دوست داشتنی، همانطور که حضرت امام (ره) فرموده بودند که درب اطاق مسئولین باید به روی مردم باز باشد، درب اطاق ایشان باز و هر کسی کاری داشت به ترتیب وارد می‌گردید. با همان فروتنی و مهربانی پذیرای من شد. بعد از مقداری گفتگو سؤال کرد... نمی‌خواهی یک فیلم برای انقلاب بسازی؟

پرسیدم... چرا من؟

جواب داد... برای اینکه قبلاً خیلی فعال بودی، بهتراست یک فیلم بسازی.

سؤال کردم... چرا دیگران این کار را نمی‌کنند؟

گفت... چون سرمایه لازم دارند، تهیه کنندگان هم سرمایه‌گذاری نمی‌کنند.

گفتم... من هم همینطور مگر امکان دارد بدون سرمایه فیلم ساخت.

گفت... مطمئنم که شما می‌توانی این کار را بکنی.

روی طرح داستان فیلم قیام قبلاً فکر کرده بودم خلاصه‌ای از آنرا برای او

تعریف کردم، موافقت خود را اعلام داشت.

برای پیش تولید اقدام نموده ابتدا با ابوقارون صحبت کردم. قبول کرد با

دریافت چک مدت‌دار نگاتیو در اختیارم قرار دهد. وسائل فیلمبرداری داشتم. با استودیو تخت جمشید سابق برای کارهای فنی قرارداد منعقد نمودم. رضا انجم‌روز را برای فیلمبرداری و اصغر بانکی را برای عکس دعوت کردم نقش هم بازی کرد- علی نقی‌لو (کارگردان بعدی سریالهای تلویزیونی) را برای مسئول فنی استخدام نموده نقش کوچکی نیز بازی کرد. قبلاً با داود موثقی (کارگردان فعلی سینما) دوست شده بودم و با یکدیگر تنیس بازی کرده و به اسکی می‌رفتیم. او ورزشکار بود و در رشته جودو مهارت داشت او را برای یکی از نقشهای اصلی انتخاب نمودم.

به ملاقات آقای نجفی رفته و آمادگی خود را برای فیلمبرداری اعلام نمودم. چند نامه به ارگان‌ها نوشتند که به من کمک نمایند. اوائل زمستان فیلمبرداری در لواسانات شروع شد و چون تمام صحنه‌ها در آن محل فیلمبرداری گردید بعد از ۲۰ روز کار به اتمام رسید. با چاپ کپی کارها تدوین و کارهای فنی آنرا انجام داده، ایرج ناظریان سرپرست گویندگان به صداگذاری آن پرداخت. کارهای بعدی هم چون استودیو فعال نبود به سرعت انجام و کپی اول برای بازبینی به اداره امور سینمایی ارسال گردید همچنین عکس‌ها و پوستر آن هم آماده گردید.

قیام

کارگردان: رضا صفائی

نویسنده فیلمنامه: حبیب‌اله کسمائی

تهیه کننده: رضا صفائی

فیلمبردار: رضا انجم‌روز

محصول: سازمان سینمایی شهرفرنگ

بازیگران: شهروز رامتین - نگین - ولی‌اله مومنی - گیتی فروهر - خشایار - رفیع مددکار - حسین شهاب - ذبیح ذبیح‌پور - بهروز شاهین‌فر - علی کنگرلو - رضا غیاثی - کریم قاجار - محمد سخن‌سنج - داود موثقی - اصغر بانکی و عده‌ای دیگر بازی داشتند.

خلاصه داستان:

تیمور یکی از فنودالهای بزرگ با تشکیل گروهی چماقدار و سوء استفاده از زارعین زندگی مرفه‌ای برای خود و اطرافیانش بوجود آورده است. تیمور با پرداخت وام به باغداران محصول آنها را پیش خرید کرده بعد آن محصول را به چند برابر قیمت به دیگران می‌فروشد. یکی از باغداران با او به مبارزه پرداخته به دست ایادی او به قتل می‌رسد. برادر مقتول که یک زندانی سیاسی می‌باشد بعد از آزادی از زندان به دهکده آمده با او مبارزه می‌نماید و با کمک مردم بساط او را برچیده تیمور تحویل قانون می‌گردد.

مطلع گردیدم که به فیلم مجوز نمایش داده نشده است. سراسیمه به اداره

امور سینمایی رفتم، آقای نجفی اظهار تأسف نموده گفت :

- متأسفانه شورای بازبینی فیلم نظر موافق ندارند. مخصوصاً که دو نفر از

همکاران خودتان در شورا حضور دارند.

آن دو نفر عبارت بودند از عباس شباویز و منوچهر مصیری، از اعضا دیگر شورا نام دو نفر دیگر را به یاد دارم، اصلاح‌چی و مهندس عالمی مانند کسی که در زمستان داخل آب سرد افتاده باشد احساس انجماد کردم. نمی‌دانستم جواب طلبکارها را چه بدهم. فوراً به استودیو آریانا فیلم رفته با عباس شباویز صحبت کردم. بسیار برایم جالب بود او صراحتاً مخالفت خود را با نمایش فیلم اعلام نمود.

گفت... قیام هم مانند فیلمهای قبلی می‌باشد فقط شعار در آن بکار رفته است.

البته عباس شباویز برادر شباویز یکی از رهبران معروف حزب توده که در شوروی اقامت داشت اگر از شعارهای فیلم خوشش می‌آمد باعث تعجب می‌گردید. اما از یک همکار قدیمی که خودش متعلق به سینمای قبل از انقلاب بود انتظار شنیدن آن مطلب را نداشتم. متوجه گردیدم دشمنان قدیمی برای نابودی من در تلاش می‌باشند مایوس به منزل رفته کارها را به خداوند واگذار نمودم.

یک هفته بعد نام خود را در یکی از روزنامه‌های بعد از ظهر مشاهده کردم که یکی از شعبه‌های دادگاه انقلاب دو روز بعد مرا احضار کرده بود. البته نام چند نفر دیگر من جمله مرحوم ظهوری نیز درج گردیده بود. وحشت وجودم را فراگرفت آن شب تا صبح نخوابیدم از خالقم سؤال کردم، خداوندا چه گناهی

مرتکب شده‌ام که مرا احضار کرده‌اند. با چند نفر مشورت کردم بالاخره روز موعود ساعت ۲ بعدازظهر به اوین مراجعه کرده خودم را معرفی نمودم. پاسداری که قرار بود مرا نزد بازپرس ببرد نزدیک شد و با احترام نام مرا بر زبان آورد با تعجب به او نگاه کردم. خودش را معرفی کرد. نام او بهروز اما فامیلی او یادم نمی‌آید. بعدها او در سینما فعال گردید و در فیلم آقای کلهر که زمانی مسئولیت اداره امور سینمایی با ایشان بود بازی کرد. یک روز آنها را در پیست دیزین مشاهده کردم که مشغول فیلمبرداری بودند. بهروز حدود سالهای ۱۳۶۵ به آمریکا رفت و در حال حاضر مقیم آنجا می‌باشد.

به اتفاق بهروز وارد اطاق بازپرس گردیده مرا معرفی نمود. بازپرس مردی حدوداً ۳۵ ساله با محاسن کوتاه بود و لباس شخصی بر تن داشت. در اطاق چهار نفر دیگر از هنرمندان رشته‌های مختلف حضور داشتند. ساعت ۳ بعدازظهر بازپرس اطاق را برای خواندن نماز ترک نمود اما خیلی زود مراجعت کرد. وقتی وارد اطاق شد با لبخند گفت:.. آقای صفائی فکر می‌کنی فقط خودت با سرعت فیلم می‌سازی. من هم با سرعت نماز می‌خوانم.

از حرف او و مزاحی که نمود آرامش پیدا کردم. فکر می‌کنم خودش فهمیده بود که وحشت زده شده‌ام خواست که تشویش را از من دور کند.

ساعت ۸ بعدازظهر کلیه افراد به غیر از من را تا اطلاع ثانوی مرخص کرد و آنها به منزل رفتند متوجه شدم که نباید کار مهمی باشد. وقتی اطاق خلوت شد از من دعوت کرد که کنارش بنشینم. ابتدا خودش را معرفی کرد. او برادر همسر

شهید عبدالحسین واحدی مرد شماره ۲ فدائیان اسلام و نام فامیلش تهرانی بود. هر دو متوجه شدیم که زمانی بچه محل بودیم. او در میدان خراسان زندگی می‌کرد و من در خیابان شوش (محل تیر دوقلو) رفقای مشترکی داشتیم که یادشان کردیم.

بعد با حاج آقا تهرانی راجع به سینما صحبت کردیم. اکثر فیلم‌های نمایش داده شده را بخاطر داشت. انتقادهای منطقی می‌کرد و من هم تأیید می‌کردم. ساعت ۹ شب دو بشقاب آش آوردند که با یکدیگر صرف کردیم. ساعت ۱۰ شب یکی از مأمورین اطلاع داد که همسر اول من نگران و در خارج از زندان اوین منتظر می‌باشد. حاج آقا گفت... تا یک ساعت دیگر کارمان تمام می‌شود.

تا ساعت ۱۱ شب با هم حرف زدیم بعد از من خواست که او را به میدان خراسان ببرم با تمام وجود از آن پیشنهاد استقبال نمودم. راننده و محافظش را مرخص کرده، در اتومبیل رنو کنار من قرار گرفت و از همسر اول من نیز عذرخواهی نمود. رهسپار میدان خراسان گردیدیم. در هر ۵۰۰ متری گروهی از افراد کمیته به اتومبیل‌ها ایست داده و به بازرسی می‌پرداختند. اما با مشاهده حاج آقا تهرانی احترام گذارده راه را باز می‌کردند. حاج آقا نیز سفارش می‌کردند که بنده از همان راه مراجعت خواهم کرد. حدوداً ساعت ۱۲ شب او را مقابل منزلش واقع در یکی از کوچه‌های میدان خراسان پیاده کردم. با صمیمیت خدا حافظی کرده سفارش نمود اگر گرفتاری یا کاری داشتم فوراً به او مراجعه نمایم.

خیلی راحت به منزل رسیده بعد از پیاده شدن مادر بچه‌ها به منزل مادرم که

واقع در نارمک بود رفتم. ساعت ۸ صبح روز بعد حاج آقا تهرانی با منزل تلفنی تماس و از مادر بچه‌ها سؤال کرده بود که راحت به منزل رسیده‌ایم یا خیر. بعد شماره تلفن مستقیم خود را داده و تأکید نموده بود که آنرا به من بدهد که چنانچه کاری داشتم فوراً او را در جریان قرار دهم. متأسفانه ۱۰ شب بعد مقابل منزلش همان محلی که او را پیاده کردم توسط مخالفین نظام مقدس جمهوری اسلامی به شهادت رسید. خداوند او را با انبیاء محشور بدارد، آمین.

اول فروردین ۱۳۵۹ به اتفاق مادر، خواهران، برادران و فرزندانم برای دیدن یکی از خواهرانم که در اهواز زندگی می‌کرد عازم آنجا گردیدیم. روز چهارم فروردین با همسر دومم که فرهنگی و در دبیرستان تدریس می‌کرد آشنا شده برای ازدواج به توافق رسیدیم. روز ۱۲ فروردین مراسم عقد انجام گرفت و در اوائل خرداد ۱۳۵۹ همسرم به تهران و به منطقه ۱۵ آموزش و پرورش منتقل گردید.

اواسط خرداد ماه شب که به منزل رفتم همسرم اطلاع داد آقای به نام شباویز تلفن و تأکید نموده که فوراً با او تماس بگیرم. روز بعد با او تماس گرفتم اصرار داشت همان روز فیلم قیام را به سینما فرهنگ بفرستم. چون روز بعد که روز رحلت یکی از امامان بود عده‌ای می‌خواستند آن فیلم را مشاهده نمایند. بعد از ظهر فیلم را به سینما فرهنگ بردم و از مدیر داخلی سینما راجع به آن گروه سؤال کردم. توضیح داد هر روز دو نفر روحانی و عده زیادی دختر و پسر که دانشجویان پیرو خط امام می‌باشند فیلمهای قبل و بعد از انقلاب را بررسی و آن

فیلمهائی که ارزش نمایش را داشته باشد بلامانع اعلام می‌کند. البته تا امروز فقط سه چهار فیلم را مورد تأیید قرار داده‌اند. روز گذشته سرپرست گروه بررسی فیلم به نام حجت الاسلام و المسلمین معینی شیرازی از شباویز و فخریم‌زاده نمایندگان انجمن سؤال نمودند، چطور از اول انقلاب انجمن شما فیلمی نساخته که مربوط به انقلاب باشد. شباویز فکری کرد و جواب داد... چرا ساخته شد دو روز دیگر شما آنرا مشاهده خواهید کرد.

فکر می‌کنم فیلم شما را پیشنهاد داد.

روز بعد ساعت ۹ صبح در سینما فرهنگ بودم و با مدیر داخلی صحبت کردم، ساعت ۱۰ صبح جوانهای زیادی وارد سینما شدند. خانم‌ها با چادر و مقنعه بودند بعد دو روحانی یکی جوان و دیگری حدوداً ۴۰ ساله قد بلند وارد شده به داخل سینما رفتند تقریباً تمام صندلیها پر شده بود. آخر سالن کنار درب خروجی روی صندلی نشستم که اگر جو مناسب نبود فوراً سینما را ترک نمایم. فیلم شروع شد سکوت سنگینی فضای سالن را در برگرفت صدائی شنیده نمی‌شد. به شدت نگران بودم. سرنوشت فیلم و تکلیف بدهی‌هایم آنروز مشخص می‌گردید. وقتی نمایش فیلم به انتها رسید و چراغها روشن گردید. صدای تکبیر سالن را بلرزه درآورد. به هیجان آمدم اشک از چشمانم فروریخت. فیلم مورد تأیید قرار گرفته بود. شباویز و فخریم‌زاده به حاج‌آقا نزدیک شدند حاج‌آقا به شباویز تبریک گفت، چشم شباویز به من افتاد که انتهای سالن ایستاده بودم به حاج‌آقا توضیح داد که سازنده فیلم من هستم. حاج‌آقا بطرف

من حرکت کردند اما من خودم را به ایشان رسانیدم. بسیار محبت کردند و مرا مورد تشویق قرار دادند بعد فرمودند فیلم را بفرستید همین امشب تلویزیون پخش نماید. شب‌اویز توضیح داد که فیلم متعلق به بخش خصوصی می‌باشد و هنوز در سینماها به نمایش در نیامده که سرمایه تهیه کننده برگشته باشد حاج آقا از من سؤال کردند... چرا سینماها نمایش نداده‌اند؟

عرض کردم... اداره امور سینمایی از دادن پروانه نمایش خودداری می‌کند. ناراحت شده فرمودند... اشتباه می‌کنند.

بعد فکری کرده مجدداً گفتند... فردا ساعت ۹ صبح وزارت ارشاد باشید.

به زندگی امیدوار شده بودم. یأس و بدبینی را از خود دور کردم، یک مرد خدا، یک روحانی عالیقدر به فریادم رسیده بود. شب که به منزل رفتم ماجرا را تعریف کردم. مرحوم مادرم و همسرم بعد از نماز از خداوند تبارک و تعالی برای آن مرد عالیقدر خواستار سلامتی و سعادت گردیدند.

روز بعد ساعت ۹ صبح در اداره امور سینمایی حضور پیدا کردم. در یک سالن بزرگ آقایان محمد علی نجفی مسئول اداره امور سینمایی، اصلاح‌چی، مهندس عالمی بعنوان بررسی فیلم و من منتظر تشریف فرمائی حاج آقا بودیم. نمی‌دانم علیرضا داودنژاد کارگردان سینما به چه علت در آن جلسه حضور پیدا کرده بود. رضایت را در چهره آقای نجفی به جهت تشکیل آن جلسه مشاهده کردم چون خود او مشوق من در ساخت آن فیلم بود. حاج آقا به اتفاق جوان ۲۲ ساله‌ای وارد شدند. تمام حاضرین به احترام ورود ایشان قیام کردند. بعد از

استقرار بر روی صندلی‌ها، آن جوان دانشجو به محمد علی نجفی اعتراض نمود که چرا از دادن پروانه نمایش به فیلمی که در جهت انقلاب ساخته شده است خودداری می‌کند و مقداری در مورد فیلم بی‌محتوایی که بعد از انقلاب ساخته شده و موفق به اخذ پروانه نمایش شده بود صحبت کرد (از ذکر نام آن فیلم خودداری می‌کنم) آقای نجفی جواب داد:

– مشوق صفائی برای ساخت فیلم قیام من بودم، مساعدت‌های لازم را نیز انجام دادم اما اعضاء شورای بازبینی با نمایش آن مخالفت کرده‌اند.

حاج آقا مُعینی شیرازی کمی ناراحت شده فرمودند:

– بی‌جهت مخالفت کرده‌اند، این فیلم مورد تأیید بنده و تمام خدمتگزاران انقلاب می‌باشد فوراً پروانه نمایش آنرا صادر کنید.

و سالن را ترک کردند. بنده حاج آقا و آن جوان را تا خارج ساختمان بدرقه و بسیار تشکر کردم. حاج آقا فرمودند:

– من دیشب با مطبوعات مصاحبه کردم تا این تاریخ فقط سه فیلم مورد تأیید می‌باشد، ۱- سفر سنگ - ۲ - رگبار - ۳ - قیام اگر اشکالی پیش آمد فوراً مرا در جریان قرار دهید.

مجدداً تشکر کردم حاج آقا بعد از خداحافظی ارشاد را ترک کردند. به دفتر آقای نجفی رفتم. اصلاح‌چی را احضار کرده و دستور داد پروانه نمایش قیام صادر گردد. اصلاح‌چی اعتراض نمود آقای نجفی عصبانی شده گفت:

– مگر ندیدی حاج آقا فیلم را مورد تأیید قرار دادند.

اصلاح چی گفت... لطفاً کتباً دستور بدهید.

آقای نجفی کتباً به او دستور داد و آن دستور در پرونده فیلم موجود می‌باشد. حدود یک ساعت بعد پروانه نمایش فیلم بدون صحنه حذفی صادر گردید. صدور پروانه نمایش فیلم قیام دوستان را شاد و دشمنان را به شدت غمگین نمود. شادی و شرف خانواده مرا فراگرفت همه دعاگوی حاج آقا بودیم. آن زمان سه گروه برای نمایش فیلمهای بعد از انقلاب تشکیل و قرار شد از روز عید فطر سال ۱۳۵۹ فیلمها به نمایش در بیایند. به انجمن سینماداران رفتم شباویز، فخریمزاده و رؤسای گروههای نمایش دهنده حضور داشتند. ابتدا قرار شد فیلم میراث من جنون ساخته فخریمزاده که قبل از انقلاب ساخته شده بود روز عید فطر در گروه اول به نمایش در بیاید. یک هفته بعد گروه دوم فیلم از فریاد تا ترور ساخته منصور تهرانی را نمایش بدهند و بعد از آن گروه سوم فیلم قیام را اکران نمایند. مرحوم میثاقیه اصرار کرد که فیلم قیام به جای سینما اونیورسال (پارس فعلی) در سینما بهمن (کاپری سابق) به نمایش در بیاید. در این مورد خیلی بحث گردید سرانجام میثاقیه موفق گردید که سینما بهمن را جایگزین یونیورسال نماید.

در عید فطر فیلم میراث من جنون به نمایش در نیامد. هفته بعد فیلم از فریاد تا ترور در گروه دوم اکران گردید و در مدت دو هفته به ۸۰۰ هزار تومان فروش دست یافت که حدود سیصد هزار نفر با احتساب بلیط ۲۵ ریالی، ۳۰ ریالی، ۴۰ ریالی از آن فیلم دیدن کردند و فروش خوبی محسوب می‌گردید چون آن زمان

تهران دارای ۴ میلیون نفر جمعیت بود. بعد فیلم قیام در گروه سوم همچنین برای اولین مرتبه در سینما استقلال (امپایر سابق) به نمایش درآمد. تا آن تاریخ سینما امپایر فیلم ایرانی نمایش نداده بود. فیلم بدون بازیگر معروف در ۱۲ سینما و مدت دو هفته، یک میلیون و هشتصد هزار تومان فروش داشت. حدوداً ۶۰۰ هزار نفر از جمعیت ۴ میلیونی تهران از فیلم دیدن کردند در نتیجه فیلم فوق مورد تأیید مردم هم قرار گرفت. نه کسی به زور آنها را به سینما برده نه گروهی مانع ورود آنها به سینما شده بودند. مردم پول می‌دهند که فیلم دلخواه خود را مشاهده نمایند. چنانچه در حال حاضر که مشغول نوشتن خاطرات خود می‌باشم، یک فیلم در ۲۰ سینمای کشور و مدت پنج هفته روی پرده سینما باشد و ۶۰۰ هزار نفر از آن دیدن نمایند ۲۴۰ میلیون تومان فروش آن خواهد بود. فروش فیلم قیام ماشین فیلمسازی را در کشور به حرکت درآورده کسانی که حاضر نبودند اولین فیلم پس از انقلاب را به تصویر بکشند جلو افتاده شروع به ساخت فیلم نمودند.

با شروع جنگ تحمیلی چند نفری که فیلمسازی را شروع کرده بودند به وحشت افتادند اما من مجدداً تصمیم گرفتم فیلم بسازم. متأسفانه کسان دیگری به جای آقای محمد علی نجفی مسئول اداره امور سینمایی کشور شده بودند که تخصصی در آن کار نداشته همچنین از راه گوش تغذیه می‌کردند. دشمنان توانسته بودند فکر آنها را نسبت به من تغییر دهند.

اواخر شهریور ۱۳۵۹ به اتفاق همسر که باردار بود عازم مشهد گردیده به

پابوس امام رضا(ع) رفتیم. صحن مطهر و حرم حضرت مملو از جمعیت بود. بعد از زیارت به منزل خواهرم که در مشهد زندگی می‌کند رفته غروب برای نماز تنها به حرم مطهر مشرف شدم و با امام هشتم به صحبت پرداختم. آخر شب که به منزل مراجعت کردم همسرم را مطمئن نمودم که فرزندان پسر می‌باشد و نام او را غلامرضا خواهیم گذاشت، اشک شادی را در چشمان همسرم مشاهده کردم. نام پسر اولم نیز علیرضا می‌باشد.

۱۰ بهمن ۱۳۵۹ فرزندم متولد شد و به نام غلام، امام رضا(ع) مزین گردید. قبل از تولد فرزندم دو اتاق در ساختمان آلومینیوم خریداری دفتر توزیع فیلم شهر فرنگ را تأسیس نموده چند فیلم خارجی بعد از اکران اول تهران خریداری برای امرار معاش به فعالیت پرداختم.

سال ۱۳۶۱ از طرف اداره امور سینمایی پروانه نمایش ۷۹۰ فیلم لغو گردید. تاریخ پروانه نمایش فیلم قیام هم که نزدیک به اتمام بود لغو گردید. آنرا برای دریافت مجدد پروانه به اداره امور سینمایی ارسال داشتم. یک هفته بعد مراجعه کرده متوجه گردیدم با دریافت پروانه مجدد مخالفت کرده‌اند. حسین گیل از افراد شورا بود. منتظر شدم تا او از سالن نمایش خارج گردید. با گیل راجع به فیلم قیام حرف زدم خود را بی‌اطلاع نشان داده توصیه نمود با حاج آقا اردستانی رئیس شورا صحبت نمایم. یک ساعت بعد حاج آقا از سالن خارج شده در مورد مردود شدن فیلم صحبت کردم، با یکدیگر از وزارت ارشاد خارج و به طرف بهارستان رفتیم در پایان صحبت هایشان فرمودند:

– قبلاً به اعضاء شورا تأکید کرده بودم به نام سازنده فیلم کاری نداشته باشند محتوای فیلم را در نظر بگیرند. اما متأسفانه دوستان حرف مرا نشنیده گرفتند.

متوجه شدم دشمنان دوست‌نما مجدداً کار خود را انجام داده‌اند، تعجب می‌کردم من همواره برای دوستانم چه قبل و چه بعد از انقلاب منشأ خیر بوده‌ام و در حق کسی بدی نکرده بودم. چرا چشم دیدن مرا نداشتند. اگر من فعال بودم اگر سالی سه الی چهار فیلم می‌ساختم، سد راه آنها نبودم آنها هم اگر توان داشتند می‌توانستند همان کار را انجام دهند. متأسفانه در صنف ما رقابت نامشروع جریان دارد. عوض اینکه یک نردبان کنار نردبان من و امثال من قرار دهند و سریع‌تر بالا روند، پای ماها را می‌چسبند و مانع صعود ما می‌شوند بعدها با خیلی از مقامات مهم کشور درد دل کردم آنها تأکید داشتند که من چوب دوستان و همکاران سابق خود را می‌خورم. متأسفانه چند نفر از همکاران قبل از انقلاب به جهت حفظ موقعیت خود چهره بدی از دوستان و همکاران قدیمی را نزد سیاستگذاران فیلم و سینما ارائه و مسئولین را نسبت به هنرمندان قبل از انقلاب بدبین نمودند خوشبختانه مدتها بعد مشقت آنها هم باز و چهره حقیقی خود را برای مسئولین آشکار نموده تقریباً کنار گذاشته شدند.

سال ۱۳۶۲ با تمام سختگیری‌های اداره امور سینمایی فیلم عشق و خشونت که قبل از انقلاب ساخته شده و توسط مرحوم مهدی احمدی از پرویز صیاد خریداری شده بود با وجودیکه بازیگران زن آن فیلم بدون حجاب بودند،

توسط شورای معاونین موفق به اخذ پروانه نمایش گردید که حیرت‌آور بود. دو روز بعد به ملاقات مسعود شاهی مدیر کل امور سینمایی رفتم و در مورد دریافت پروانه نمایش فیلم قیام همچنین صدور پروانه نمایش فیلم عشق و خشونت صحبت کردم. او گفت:

– شما بعد از انقلاب برای ساخت فیلم قیام ترسی نداشتید اما من شهامت سازندهٔ عشق و خشونت را تحسین می‌کنم که در آن زمان و با آن خفقان چنین فیلمی ساخته است که بوی انقلاب از آن احساس می‌شود.

سؤال کردم.... آن فیلم را چه کسی ساخته است؟

اظهار بی‌اطلاعی کرد متوجه شدم نمی‌داند چه کسی فیلم را ساخته است بعد از حدود ده دقیقه بحث اظهار داشتم آن فیلم ساخته من می‌باشد. بسیار تعجب نمود و بعد از عذر خواهی قول داد که در مورد فیلم قیام مساعدت نماید. که متأسفانه به قول خود وفا نکرد و از اداره امور سینمایی به محل دیگری منتقل گردید.

سال ۱۳۶۴، تمام فیلم‌های خارجی که از قبل از انقلاب در انبارهای واردکنندگان و توزیع‌کنندگان خاک می‌خورد و چند تایی از آنان موفق به اخذ پروانه نمایش گردیده و در سینماهای کشور نیز به نمایش در آمده بودند از طرف آقای انوار معاونت سینمایی غیر قانونی اعلام و چند روز بعد مامورین به ساختمان آلومینیوم و دیگر مراکز توزیع فیلم مراجعه کلیه فیلم‌ها را بوسیله کامیون به محل دیگری حمل کردند. دو روز بعد آقای انوار به اتفاق آقای

غلامرضا تحت نظر یک متخصص و جراح مغز و اعصاب قرار گرفت. چند مرتبه از نخاع او آب گرفتند بعد از ۲۰ روز بدون نتیجه مراجعت کردیم. مجدداً در تهران به چند متخصص مغز و اعصاب مراجعه نمودم. چند مرتبه سی تی اسکن و دوبار M_R_i گردید مساله خاصی دیده نشد. یکی از دوستانم گفت: - پسر من هم در هنگام بلوغ به همین گرفتاری مبتلا شد.

کلافه گردیده بکلی از زندگی مأیوس شده بودم. چند نفر پیشنهاد کردند که او را برای معالجه به خارج ببرم اما متأسفانه عدم امکانات مالی اجازه آن کار را نمی‌داد. از طرفی قادر نبودم دست کمک بسوی کسی دراز کنم. یک روز تصمیم گرفتم او را نزد بالاترین متخصص دنیا ببرم و بلافاصله آن تصمیم را عملی ساختم. دو نفری عازم مشهد مقدس گردیدیم و غلامرضا را نزد آقایش امام هشتم بردم. حرم به شدت شلوغ بود. پسرم ضریح حضرت را گرفته به شدت گریه می‌کرد. من هم اشک می‌ریختم و شفاء پسرم را درخواست می‌کردم. سه روز در مشهد و اکثر اوقات در حرم بودیم. بعد از مراجعت به تهران دیگر به دکترها مراجعه نکردیم. بعد از مدت کوتاهی به مرور بهبودی در پسرم مشاهده گردید و آن بیماری مهلک او را رها نمود.

در سال ۱۳۷۳ در مجموعه ورزشی پیام با حضرت آیت‌اله جلالی خمینی آشنا شدم و برای کسب فیض بیشتر از وجود آن حضرت به مسجد احمدیه واقع در نارمک می‌رفتم. آیت‌اله جلالی خمینی پس از مشاهده فیلم قیام نامه‌ای به آقای فریدزاده معاونت سینمایی وقت نوشتند و ضمن تأیید فیلم قیام از آقای

فریدزاده خواستند که مشکل مرا حل نمایند.

قبلاً مکرر به آقای حمید خاکبازان مدیر کل اداره امور سینمایی وقت مراجعه کرده بودم اما برخلاف دستور حضرت امام (ره) درب اطاقی که همواره باید به روی مردم باز باشد به روی من بسته بود. حتی با دستور آقای فریدزاده هم درب آن اطاق گشوده نگردید.

چند روز بعد حضرت آیت‌اله جلالی خمینی مرا به دانشمند محترم حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا سید رضا تقوی رئیس کمیسیون وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی معرفی کردند. مشکلم را با ایشان در میان گذاردم، فرمودند در اسرع وقت به مجلس بروم و با ایشان ملاقات نمایم. دو روز بعد به مجلس مراجعه و در قسمت هیئت رئیسه با حاج آقا تقوی ملاقات نموده و عرض کردم... اداره امور سینمایی برخلاف قانون اساسی، برخلاف فرمایشات حضرت امام (ره) که فرموده‌اند «میزان، حال فعلی شخص می‌باشد» برخلاف فرمایشات رهبر معظم انقلاب مانع فعالیت مجدد من در حوزه سینمایی می‌باشد.

حاج آقا تقوی بلافاصله با آقای فریدزاده تماس گرفتند و علت را سؤال فرمودند. آقای فریدزاده گفتند... در حال حاضر عده‌ای از هنرمندان قبل از انقلاب کار می‌کنند.

حاج آقا تقوی سؤال فرمودند... پس چرا آقای صفائی کار نمی‌کند؟

آقای فریدزاده جواب دادند... اتفاقاً ایشان مورد تأیید من هستند چون از اول

انقلاب در ایران بوده‌اند و اولین فیلم پس از انقلاب به نام قیام ساخته او می‌باشد. اما اگر حضرتعالی در مجلس در تأیید هنرمندان قدیمی مطالبی بفرمایید من همه آنها را به کار دعوت خواهم کرد.

حاج آقا فرمودند... من در مجلس در مورد فعالیت هنرمندان قدیمی حرف بزنم که مردم بگویند از اول انقلاب مجلس مخالف فعالیت هنرمندان قدیمی بوده است. آقای فریدزاده، حضرت امام (ره) مخالفتی با ادامه کار هنرمندان قدیمی نداشته‌اند. مقام معظم رهبری موافق حضور هنرمندان قدیمی می‌باشند. مجلس هیچگونه مخالفتی ندارد، همین کافی نیست.

آقای فریدزاده گفتند... حق با حضرتعالی می‌باشد.

حاج آقا تقوی فرمودند... پس تا یک ساعت دیگر آقای صفائی خدمت می‌رسند.

بعد نامه‌ای برای آقای فریدزاده نوشته مرحمت فرمودند، ساعتی بعد خودم را به منشی آقای فریدزاده معرفی کردم.

جناب آقای فریدزاده خودشان درب اطاق را باز و از من استقبال نمودند. تا آن ساعت ایشان را از نزدیک مشاهده نکرده بودم، بسیار خوش برخورد، مهربان و متواضع نامه حاج آقا را تقدیم کردم.

سؤال کردند... چرا به مجلس مراجعه کردید ؟

جواب دادم... برای اینکه مدیرکل امور سینمایی مخالف کار مشروع من می‌باشد.

گفتند... حتماً اشتباهی رخ داده، در حال حاضر اکثر فیلمسازان قبل از انقلاب فعال می‌باشند.

و پائین نامه حاج آقا مطلبی خطاب به آقای خاکبازان نوشته مرا به دفتر او فرستادند. با خوشحالی فراوان از اینکه معاونت سینمایی وزیر دستور فعالیت مجدد مرا به حوزه سینما داده‌اند وارد دفتر مدیرکل امور سینمایی شده و نامه را تسلیم منشی او نمودم. منشی با نامه وارد اطاق مدیرکل شد و بعد از چند دقیقه مراجعت کرده اطلاع داد که روز چهارشنبه هفته آینده برای ملاقات با مدیرکل حاضر شوم. تعجب کردم، با توجه به اینکه مراجعه کننده‌ای در اطاق انتظار وجود نداشت اما برای هفته بعد وقت ملاقات داده بود.

روز چهارشنبه هفته بعد وارد دفتر او گردیدم. چند نفری در انتظار ملاقات با آقای خاکبازان دقیقه شماری می‌کردند. منشی برای اینکه حضور مرا اطلاع دهد وارد اطاق و بلافاصله خارج شده گفت:

– آقای خاکبازان خیلی گرفتارند فرمودند شما با آقای مسعود شاهی مشاور ایشان (برادر مدیرکل اسبق سینمایی) صحبت کنید.

وارد اتاق مسعود شاهی شدم – او با خوشرویی مرا پذیرفته و علت مراجعه مرا به مجلس سؤال کرد.

گفتم... حضرت امام (ره) در سال ۵۸ فرمودند «میزان، حال فعلی شخص است» آن فرمایشات را برای رفع مشکل امثال من بیان فرمودند. وگرنه آنهایی که بعد از انقلاب به کار پرداختند که مشکلی نداشتند. آیا بعد از انقلاب خلافتی از من

و امثال من سرزده است.

جواب منفی داده گفت... انشاءاله حل می‌شود من فقط مأمورم با شما مصاحبه کرده نظرم را کتباً به آقای خاکبازان ارائه دهم. شما هفته دیگر برای نتیجه کار مراجعه کنید.

مجدداً یک هفته دیگر را با نگرانی و اعصاب متشنج به سر بردم. دو روز بعد از ملاقات با مسعود شاهی با حاج آقا صالح روحانی زاده نماینده مردم قائم شهر در مجلس شورای اسلامی آشنا شدم که به صمیمیتی عمیق مبدل گردید و هنوز هم ادامه دارد زمانی که از زیارت خانه خدا مراجعت کردم و او را به همراه خانواده‌ام در فرودگاه دیدم به شخصیت والای ایشان پی بردم. حاج آقا صالح روحانی زاده فرزند آیت اله روحانی زاده نماینده ولی فقیه در قائم شهر هستند. حاج آقا صالح واقعاً جوانی صالح - با خدا خوش قلب و در خدمت مردم می‌باشد. او برای حل مشکلات مردم بسیار کوشا بود. فیلم قیام را به او دادم بعد از مشاهده نامه‌ای برای آقای مهندس فرغامی معاونت پارلمانی وقت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مرقوم داشت که به دفتر ایشان تحویل دادم و آقای فرغامی نامه‌ای برای آقای فریدزاده ارسال داشتند که نتیجه کار مرا به ایشان اطلاع داده که به مجلس گزارش نمایند. طبق دستور آقای فریدزاده قرار شد آقای خاکبازان اقدام نماید.

روز موعد با آقای مسعود شاهی ملاقات نموده او اظهار داشت که نظرات خود را کتباً به اطلاع خاکبازان رسانیده منتظر جواب می‌باشد و از من خواست

که در اطاق انتظار بمانم تا نتیجه معلوم گردد. چند دقیقه بعد نامه از دفتر مدیر کل خارج و به نامه رسان اداره تحویل گردید. معلوم شد نامه باید به اداره حراست ارشاد تحویل گردد. بین راه نامه را مطالعه کردم نظرات آقای مسعود شاهی بسیار مثبت اما مدیر کل زیرنامه دستور داده بود از حراست استعلام شود بعد لیست فیلم‌ها را به انضمام یک نامه برای حاج آقا روحانی زاده به مجلس فرستاد اما حاج آقا قانع نشده مجدداً کتباً سؤال نمود آیا آن فیلم‌ها قبل از انقلاب ساخته شده یا بعد از انقلاب همچنین آیا سازنده فیلم‌ها بعد از انقلاب مرتکب خلافی گردیده یا خیر.

با دستور خاکبازان نامه حاج آقا روحانی زاده بایگانی گردید. تمام آنها در پرونده اینجانب موجود می‌باشد. بعدها لیست فیلم‌ها و نامه ارسالی خاکبازان توسط حاج آقا روحانی زاده تحویل اینجانب گردید که در صفحات پایانی کتاب چاپ گردیده است.

یک روز در محضر مبارک حجت الاسلام و المسلمین حاج آقا سید رضا تقوی تمام ماجرا را شرح داده ایشان بسیار ناراحت شدند.

فرمودند... مایلی فعلاً در تلویزیون مشغول کار شوی از پیشنهاد آن دانشمند عالی مقام با خوشحالی فراوان استقبال نموده ایشان نامه‌ای برای جناب آقای دکتر لاریجانی مرقوم فرمودند. روز بعد نامه را تحویل دفتر آقای دکتر لاریجانی داده بعد از چند دقیقه رئیس دفتر اطلاع دادند که با موافقت آقای دکتر لاریجانی نامه برای آقای دکتر پورنجاتی ارسال خواهد گردید و با من

تماس خواهند گرفت. از شدت خوشحالی چشمانم پر از اشک شده چون قادر نبودم از ریزش آن جلوگیری نمایم فوراً اطاق را ترک کردم. در راهرو روی صندلی نشستم که آرامش خود را بدست بیاورم. مانند غریقی بودم که از وسط اقیانوسی متلاطم توسط ناخدای با خدائی نجات پیدا کرده باشد. سرم را به طرف آسمان بلند کرده زمزمه نمودم خدایا هر دو سازمان متعلق به یک مملکت اسلامی می‌باشد. اما تفاوت از زمین تا آسمان است.

زمانی که جناب آقای دکتر لاریجانی وزیر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بودند به بازیگر و کارگردانی اجازه فعالیت مجدد مرحمت فرمودند که تا آن روز کسی جرأت انجام آن کار را نداشت. از قدیم گفته‌اند که صفات پسندیده حضرت علی (ع) که عبارت از جوانمردی - گذشت - حمایت از زمین خوردگان و غیره می‌باشد از طفولیت در خیلی از عاشقان واقعی آن حضرت متجلی می‌گردد. جناب آقای دکتر لاریجانی در سازمان صدا و سیما ترتیبی داده‌اند که هنرمندان قبل از انقلاب و بعد از انقلاب کنار یکدیگر فعال باشند و این مسئله از منویات رهبر معظم انقلاب حضرت آیت اله خامنه‌ای می‌باشد که یک روز با حضور در جمع هنرمندان شما و رادیو تأکید فرمودند که از هنرمندان قدیمی باید استفاده شود. دو روز بعد از دفتر جناب آقای دکتر پورنجاتی با منزل اینجانب تماس گرفتند و برای روز سه شنبه ۸ شب وقت ملاقات دادند.

روز موعود ساعت ۷^۱ شب سربالائی تلویزیون را زیر بارش باران طی کردم و با آسانسور به طبقه یازدهم^۲ رفته وارد دفتر معاونت محترم صدا و سیما گردیدم.

یکی از منشی‌ها حضور بنده را اطلاع دادند. بلافاصله درب اطاق باز شده جناب آقای دکتر پورنجاتی را با لبخند همیشگی مشاهده نمودم. با مهربانی سلام را جواب داده دعوت فرمودند که وارد شوم. با دستور ایشان چای آوردند. بسیار تحت تأثیر شخصیت و رفتار متین و مهربان آقای پورنجاتی قرار گرفته بودم. خود را معرفی کرده کارهای گذشته را شرح دادم.

فرمودند...تصور نمی‌کردم شما یک هنرمند قدیمی باشید فکر می‌کردم با یک هنرمند تازه وارد ملاقات خواهم کرد.

و بلافاصله نامه‌ای برای رئیس شبکه مرقوم داشتند و بنده را مورد تأیید قرار دادند.

ابتدا تصور نمی‌کردم که به آن آسانی مورد تأیید قرار گیرم. درب دفتر مدیر کل امور سینمایی بروی مردم بسته می‌باشد. اما درب اطاق معاونت صدا و سیما بروی مراجعه کنندگان باز و با خوش روئی آنها را پذیرا می‌شوند. از قدیم گفته‌اند اگر به درب خانه جوانمردی که واقعاً عاشق مولا علی (ع) باشد مراجعه کنی ناامید بر نخواهی گشت.

بزودی در گروه اجتماعی شبکه اول سیما مشغول کار شدم. توسط حاج آقا اصغر زائری به آقایان شیشه گران و توکلی که قصد ساختن یک سریال ۱۵ قسمتی ویژه دهه مبارک فجر ۷۳ را داشتند معرفی گردیدم. فقط یک ماه وقت بود که سریال برای پخش آماده شود. به سرعت کارها را انجام دادم. همکاری و راهنمایی‌های آقایان شیشه گران و توکلی چشمگیر بود. سرانجام ۱۵ دیماه

تصویربرداری شروع گردید و روز ۱۲ بهمن ۷۳ اولین قسمت ۴۵ دقیقه‌ای سریال بهاران ساعت ۱۰ شب از شبکه اول سیما پخش گردید. تهیه‌کنندگان راضی اما برای دست‌اندرکاران حیرت‌آور بود. ۱۵ قسمت ۴۵ دقیقه‌ای در مدت ۲۵ روز ساخته شده بود از صبح زود تا ساعت ۱۲ شب کار می‌کردیم گروه فیلمبرداری واقعاً زحمت کشیدند که سریال برای پخش آماده گردد. قسمت آخر آن شب تولد امام حسن (ع) پخش گردید. روز چهارم فیلمبرداری جناب آقای دکتر پورنجاتی در جلسه فیلمبرداری حضور بهم رسانیده بنده را مورد تشویق و تأیید قرار دادند خداوند ایشان را حفظ فرماید.

بعد از اتمام سریال بهاران به حراست ارشاد مراجعه کرده متوجه شدم که تأییدیه صلاحیت اینجانب را به اداره امور سینمایی ارسال داشته‌اند اما آقای خاکبازان دستور داده بود بایگانی گردد. در زمان پخش سریال بهاران آقای اصغر زائری ساخت سریال آتیه را پیشنهاد نمود. ۴ داستان به من ارائه داد که سه داستان را برای ساخت سریال مناسب تشخیص دادم و به بازنویسی پرداختم ۲۰ اسفند ۱۳۷۳ تصویربرداری شروع گردید. بعد از تعطیلات نوروز ۷۴ مجدداً کار ادامه پیدا کرد. تعداد بازیگران زیاد و سریال در محل‌ها و خانه‌های متعددی تصویربرداری می‌شد. کار به سختی پیش می‌رفت. سرانجام آخر اردیبهشت ۷۴ سریال به اتمام رسید. یک سریال ۱۳ قسمتی خانوادگی در مدت دو ماه پایان یافت و دشمنان قسم خورده‌ام را بسیار ناراضی نمود.

سریال آتیه

کارگردان: رضا صفائی

تهیه کنندگان - اصغر زائری - غلامرضا صادقی

تصویر بردار - عبدالله سربعی

بازیگران: شهلا ریاحی - شمسی فضل الهی - پروین سلیمانی - منوچهر حامدی - دانیال حکیمی - ماهرخ افضلی - جواد گلپایگانی - روح‌انگیز مهتدی - بهزاد رحیم خانی - نعمت اله گرجی - فریبا شمس - زهره حمیدی - ناصرگیتی‌جاه - سادنیک چم - ورشوچی - علیرضا و غلامرضا صفائی - زنده یاد مرتضی نیکخواه - طوفان پناه - سهیلا عزیززی - شهاب عسگری و عده‌ای دیگر.

بعد از اتمام سریال چند روزی به استراحت پرداختم که برای کارهای فنی آمادگی داشته باشم یک شب علی اکبر آرمنده مفسر ورزشی و تهیه کننده چند فیلم تلویزیونی تماس گرفت و بعد از معرفی خود توضیح داد که در صدد ساخت یک فیلم تلویزیونی در مورد قاچاق عتیقه برای هفته نیروی انتظامی می‌باشد چون فیلم باید برای ۲۶ تیرماه از تلویزیون پخش گردد و فرصت بسیار محدود می‌باشد چند نفر بنده را پیشنهاد کرده بودند که آن فیلم را در موعد مقرر برای پخش تحویل دهم.

جواب دادم...! اخیراً سریال آتیه تمام شده و طبق قرارداد باید کارهای فنی آن

را انجام دهم اگر آقای زائری موافقت نماید من برای شما کار خواهم کرد.
گفت... من با زائری دوست هستم موافقت او را جلب می‌کنم.

روز بعد زائری موافقت خود را با ساخت فیلم مأموریت اعلام داشت ۲۰ خرداد ۷۴ با آرمنده قرارداد منعقد کردم و فیلمنامه را تحویل گرفتم. اجباراً تغییراتی در آن بوجود آوردم. اول تیر ماه ۷۴ تصویربرداری در یک شعبه بانک واقع در خیابان ولیعصر شروع گردید. تصویربردار و گروه او که از دوستان تهیه کننده بودند نتوانستند بیش از یک هفته که از صبح الی ۱۲ شب کار می‌کردم دوام بیاورند. شب هفتم که تا ساعت ۳ صبح در بیمارستان نیروی انتظامی کار می‌کردیم خسته شدند و کنار رفتند.

روز بعد علی صادقی و گروه او را انتخاب و به کار ادامه دادیم. تصویربرداری در گرمای خرداد ماه خصوصاً در بیابان‌های اطراف تهران و حضور یک فروند هلیکوپتر در فیلم واقعاً خسته کننده بود. سرانجام روز ۲۰ خرداد تصویربرداری پایان پیدا کرد. بلافاصله تدوین آن را شروع نمودم بعد از صداگذاری و کارهای فنی روز ۲۵ خرداد - فیلم برای بررسی به شورای بازبینی نیروی انتظامی ارسال و در ۲۶ خرداد ۷۴ از شبکه اول سیما پخش گردید. ساخت فیلم جمعیاً از تاریخ شروع تا ارسال به تلویزیون ۲۵ روز به طول انجامید. کلیه کارکنانی که در ساخت فیلم سهیم بودند صادقانه کوشش نمودند که تهیه کننده به تعهدی که داده است عمل نماید.

مأموریت

کارگردان: رضا صفائی

تهیه کننده: علی اکبر آرمنده

تصویربردار: علی صادقی

بازیگران: مجید مظفری - ماهرخ افضلی - روح‌انگیز مهندی - حمید منوچهری -

رامین نعمتی - مرتضی نیکخواه و عده‌ای دیگر

داستان

- در مورد قاچاق عتیقه و مبارزه مأمورین نیروی انتظامی با قاچاقچیان بود. بعد از اتمام فیلم مأموریت کارهای فنی سریال آتیه را انجام داده نوارها برای بررسی ارسال گردید. تا زمان پخش سریال فرصت داشتم که برای رفع مشکل در سینما اقدام نمایم.

بعد از مراجعه به اداره امور سینمایی متوجه شدم که پرونده‌ام به دستور آقای خاکبازان بایگانی شده است. برای اینکه پرونده‌ام را به جریان بیاورم نامه‌ای خدمت وزیر وقت جناب آقای مهندس میرسلیم ارسال داشتم. ایشان پی نوشت فرمودند که مدیر کل امور سینمایی اظهار نظر نماید. توسط جواد گلپایگانی با آقای شاه حسینی رئیس دفتر وزیر آشنا شدم او مرد بسیار خوبی بود و کار مراجعین را با سرعت انجام می‌داد. کار مرا نیز پی‌گیری نمود. یک روز بوسیله تلفن با خاکبازان تماس گرفت و سؤال کرد....چرا صفائی را در پیچ و خم

کارهای اداری گرفتار کرده‌ای .

جواب داد....مشکل من نیستم . مشکل آقای فریدزاده است

باخنده گفت....می‌دانم که حقیقت را نمی‌گوئی اما اگر این طور است به

صفائی وقت ملاقات بده و دو نفری با هم صحبت کنید.

چاره‌ای نداشت ساعت ۲ بعدازظهر روز دوشنبه را برای ملاقات تعیین نمود از

آقای شاه حسینی تشکر کردم.

روز دوشنبه به اتفاق جواد گلپایگانی جهت ملاقات با آقای خاکبازان عازم

اداره امور سینمایی شدیم. جواد می‌خواست از این فرصت استفاده کرده راجع

به فیلم کچل عاشق که ۳۵ میلیون تومان هزینه آن شده و توقیف گردیده بود

صحبت کند. رأس ساعت ۲ بعدازظهر در دفتر مدیر کل حضور پیدا کردیم

سرانجام بعد از دو سال درب اطاق او به روی من گشوده گردید. حجت الاسلام و

المسلمین طباطبائی رئیس شورای فیلمنامه نیز حضور داشتند. ابتدا جواد

گلپایگانی راجع به رفع توقیف از فیلم کچل عاشق صحبت کرد.

خاکبازان جواب داد.... ۶ ماه دیگر جواب خواهم داد

جواد سؤال کرد....درست است که دو سال سرمایه من را کد بماند ؟

جواب داد.....درست یا نادرست ۶ ماه دیگر مراجعه کنید.

بعد نوبت به من رسید.

سؤال کردم....آقای خاکبازان چرا مانع فعالیت من هستید ؟

جواب داد...برای اینکه آن نوع فیلم‌ها را قبل از انقلاب ساختی.

گفتم... شما مسئول کارهای من نیستی اگر قرار باشد کسی به جهنم فرستاده شود او من هستم که سازنده آن فیلم‌ها بودم. مخصوصاً که آن زمان شما طفلی بیش نبودید.

گفت... به هر حال نوار ویدیوئی آنها در منازل موجود می‌باشد و مردم تماشا می‌کنند.

گفتم... همکاران من هم قبل از انقلاب از آن نوع فیلم‌ها ساخته‌اند و نوار ویدیوئی آنها هم در منازل موجود است این مسئله شامل گناهان شما نمی‌شود. جواب داد... زمانی که آنها مجوز کار دریافت داشتند من اینجا نبودم والا مانع می‌شدم.

گفتم... قبل از شما خیلی‌ها پشت آن میز نشستند بودند که در حال حاضر دارای مسئولیت‌های دیگری می‌باشند مانند آقایان صالح - نجفی - مسعود شاهی - حیدریان

فوراً گفت... منظورتان این است که این صندلی ثابت است و من رفتنی هستم. جواب دادم... حضرت امام (ره) فرموده‌اند اگر مقام ماندنی بود به تو نمی‌رسید وقتی شما از اینجا رفتید سیاست‌ها هم عوض خواهد شد و ما هم کار خواهیم کرد.

گفت... اما تا زمانی که پشت این میز نشسته‌ام مانع کار شماها خواهم شد. سؤال کردم... چرا - مگر بعد از انقلاب تخلفی از ماها سرزده است. چرا با هنرمندان قدیمی مخالف هستید. شما که نباید گذشته را بهانه قرار دهید.

جواب داد... من نمی‌توانم جواب گوی مردم باشم.

گفتم.... هنرمندانی که ترک وطن نکرده‌اند و از اول انقلاب هم سو و همگام با مردم بوده‌اند مردم آنها را دوست دارند. از این گذشته آیا بیننده سینما در تمام ایران از مرز یک میلیون نفر تجاوز می‌کند.

جواب داد... خیر

گفتم... در صورتیکه حدود ۶۰ میلیون نفر بیننده تلویزیون می‌باشند و بنده برای آنها دو سریال و یک فیلم سینمایی تلویزیونی ساختم که مورد استقبال قرار گرفت .

حیرت زده سؤال کرد... شما سریال ساختید ؟

متوجه شدم که او بی اطلاع می‌باشد - بعدها فهمیدم که اشتباه کردم نباید او را مطلع می‌کردم.

گفت.... به هر حال هر سازمان سیاست خودش را دارد.

جواب دادم.... اما هر دو سازمان تابع سیاست‌های رهبری و دولت می‌باشند شما برخلاف قانون اساسی - فرمایشات حضرت امام (ره) و فرمایشات مقام معظم رهبری مانع کار مشروع من و امثال من می‌باشید.

سؤال کرد... مقام معظم رهبری چه فرمودند ؟

جواب دادم.... شما در پُست مدیر کلی یک اداره چطور به بیانات رهبر معظم انقلاب گوش نمی‌کنید.

بهترین راه را انتخاب کرد - سکوت و نگاه.

ادامه دادم....مقام معظم رهبری فرموده‌اند - اینکه می‌گویند این هنرمندان مال گذشته‌اند بنده اصلاً قبول ندارم. من معتقدم آنهایی که در گذشته حتی نقش زشت بازی کرده‌اند می‌توانند زن و مرد امروز باشند آنها را گرامی بدارید و از آنها کار بخواهید.

سوال نمود...چه زمانی این فرمایشات را بیان فرمودند؟
 فوراً نوار بیانات مقام معظم رهبری را مقابل او قرار دادم.
 رنگ چهره‌اش تغییر کرد خصوصاً که حجت الاسلام و المسلمین طباطبائی در اطاق حضور داشتند و در سکوت حرف‌های ما را گوش می‌کردند.

سؤال کرد....می‌توانم این نوار را گوش کنم؟

گفتم....تقدیم به شما اصل آن را دارم.

حالت ریاست‌طلبی او کمی تعدیل پیدا کرد با لحن ملایمی گفت:

- این نوار را گوش می‌کنم بعد با شما تماس می‌گیرم و از حاج آقا طباطبائی خداحافظی کرده آقای خاکبازان تا درب اطاق من و جواد گلپایگانی را بدرقه و با بنده دست داد. دست او را رها نکرده گفتم:

- تا جوان هستی و پشت آن میز نشستی به مردم خدمت کن .

گفت...حتماً

ماه مبارک رمضان ۱۳۷۴ در پیش بود و آقای زائری تصمیم گرفت یک سریال ۱۵ قسمتی برای نیمه دوم ماه مبارک رمضان ساخته شود که ظهرها ساعت یک بعد از ظهر پخش گردد.

و از من برای ساخت آن دعوت به عمل آورد فیلمنامه آن تقریباً آماده بود فقط تغییراتی در آن دادم. دو هفته قبل از ماه مبارک رمضان تصویربرداری شروع و حدود ۲۰ روز بعد به پایان رسید. به سرعت کارهای فنی آن را انجام داده از نیمه دوم ماه مبارک رمضان بعد از ظهرها در قسمت خانواده از شبکه اول پخش گردید.

درد پنهان

کارگردان: رضا صفائی

تهیه کنندگان - اصغر زائری - غلامرضا صادقی

تصویربردار: نصیری

بازیگران: شهلا ریاحی - احمد قدکچیان - محمود مقامی - فریبا حیدری -

سهیلا عزیززی - توران قادری - و عده‌ای دیگر

هم زمان با پخش سریال فوق سریال آتیه نیز روزهای جمعه ساعت ۱۰ شب از شبکه اول پخش گردید. آن اتفاق دوستان را خوشحال، دشمنان را به شدت عصبانی نموده بر علیه من به کارشکنی پرداختند.

ابتدا دو هنری بنویس روزنامه وزین سلام هر روز یا یک روز در میان مقالاتی را علیه سریال آتیه شروع به نوشتن کردند و با مسلسل انتقاد مرا به رگبار بستند. تعجب بنده و دوستانم بیشتر از این بابت بود که معمولاً زمانی که

نمایش فیلم یا سریالی به پایان می‌رسد نقدها شروع می‌شود. اما آنها بعد از پخش اولین قسمت از سریال مرا مورد حمله قرار داده تمام انتقادهای مانند صحبت‌های آقای خاکبازان متوجه کارهای قبل از انقلاب من بود. در صورتیکه آن دو نفر نویسنده از همکاران قبل از انقلاب من که در آن زمان فعال بودند مرتب تعریف و تمجید می‌کردند. کلیه روزنامه نگاران قبل از انقلاب که در صفحات هنری مطبوعات کار می‌کردند مطلع بودند که من اهل آجیل دادن نیستم و احتیاجی به تبلیغ ندارم. هیچگاه یکی از آنها را بر رستوران یا منزل دعوت نکرده بودم که از من تعریف نمایند من معتقد هستم

مُشک آن است که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید

از ابتدا با اتکا به خداوند کارم را شروع کردم و فیلم‌هایم را برای گروه خاصی نساختم فقط مردم مدنظرم بوده‌اند و آنها هم از فیلم‌های ساخته شده توسط بنده استقبال می‌کردند.

بارها زندگی من به موئی بسته شده اما پاره نشده است. چون متکی به خداوند تبارک و تعالی می‌باشم.

تصمیم گرفتم جواب آن دو نفر را در مطبوعات بدهم. اما دوستان مانع گردیدند.

آنها معتقد بودند که از قدیم انگلیسی‌ها پول می‌دادند که در مطبوعات به آنها ناسزا بگویند تا همیشه در صحنه سیاست مطرح باشند. آن دو هم با نوشتن آن نقدها در شناسائی تو به نسل بعد از انقلاب نقش مهمی ایفا می‌کنند.

قانع نشده بعد از دو هفته که حملات قطع نگردید نامه‌ای خطاب به حجت الاسلام و المسلمین حاج آقا خوئینی‌ها صاحب امتیاز روزنامه سلام نوشته توسط یکی از دوستان به محضر مبارک ایشان تقدیم نمودم.

عرض کرده بودم - حیف از روزنامه وزین سلام می‌باشد که به جای اینکه به معضلات مملکت پرداخته کاستی‌ها و گرفتاری‌های مردم را منعکس نماید. یک صفحه آن را برای حمله به من اختصاص می‌دهند و غیره.

حاج آقا خوئینی‌ها به شخصی که نامه را تحویل داده بود فرموده بودند من از ماجرا مطلع نبودم و از روز بعد انتقادهای قطع گردید. فقط بعد از پایان آخرین قسمت سریال آتیه یک مطلب چند سطری به چاپ رسیده بود.

حافظ می‌فرماید:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت

که گناه دگران بر تو نخواهد نوشت

من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش

هر کسی آن درود، عاقبت کار، که کشت

به هر حال حملات آن دو نویسنده محترم انگیزه‌ای شد که کارهای هنری من دوباره برای مدتی معلق بماند. از قدیم ضرب المثلی هست که گفته‌اند: انسان صبح که از خواب بیدار می‌شود و در آیینه به خود نگاه می‌کند چنانچه کار زشتی انجام داده باشد از خود خجالت می‌کشد و اگر کار نیکی ارائه کرده باشد به خود می‌بالد.

آن دو نفر هم اگر تحت تأثیر دیگران مرا به رگبار انتقاد بستند امیدوارم که خداوند آنها را ببخشد چون باعث گردیدند برای مدتی خانواده من با سختی گذران زندگی کنند. اما اگر خودشان ماهیت فتنه انگیزی دارند و از این طریق زندگی‌ها را پریشان می‌نمایند. مطمئن باشند که خداوند به طریقی زندگی آنها را مختل خواهد کرد.

چند روز بعد از ماه مبارک رمضان - آقای زائری نامه‌ای را به من ارائه داد که اداره حراست صدا و سیما برای او ارسال و اعلام نموده بودند که تا اطلاع ثانوی کاری به من رجوع نشود. آن زمان به خبط خود پی بردم نباید دیگران را از فعالیت خود مطلع می‌کردم.

روز شنبه به دفتر ریاست محترم اداره حراست صدا و سیما مراجعه تقاضای ملاقات نمودم تلویزیون تکرار سریال آتیه را که جمعه شب پخش شده بود نشان می‌داد. سردار غفور با گشاده روئی و محبت که نشانگر جوانمردی ایشان می‌باشد مرا پذیرفتند. مشکلم را عنوان نمودم فوراً دستور دادند پرونده مرا آوردند و از مشاهده آن نامه تعجب کرده مسئول قسمت را احضار و علت را جویا شدند. معلوم شد از حراست ارشاد ارسال گردیده است. از مسئول قسمت سؤال کردند : کار ایشان حل شدنی می‌باشد ؟

مسئول قسمت جواب مثبت داد حاج آقا غفور تأکید کردند کار مرا پیگیری نماید که مشکل هر چه زودتر حل شود. بسیار سپاسگزاری نموده تصمیم گرفتم شخصاً به حراست ارشاد مراجعه نمایم.

چند روز بعد به دفتر حاج آقا حداد مدیر کل محترم اداره حراست وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مراجعه کرده خود را به رئیس دفتر ایشان معرفی نمودم. فکر کردم مانند ملاقات با مسئولین اداره امور سینمایی باید قبلاً وقت ملاقات گرفته بعد از دو هفته درب بسته باز شود اما فوراً به اشتباهم پی بردم چون بلافاصله مرا به حضور پذیرفتند. احتیاج به معرفی ایشان نیست چون کلیه کسانی که به اداره حراست ارشاد مراجعه می‌کردند به حاج آقا حداد و همکاران ایشان علاقمند بودند. زمانی که وارد دفتر حاج آقا شدم بسیار نگران بودم اما به تدریج با بیانات ایشان به کلی نگرانی‌ام رفع گردید. حدود یک ساعت از وقت گرانبهایشان را به من اختصاص دادند.

فرمودند...خودم با آقای خاکبازان صحبت خواهم کرد. اما گذشت زمان لازم است که مشکل شما حل شود.

از حاج آقا حداد خداحافظی نموده بعد از ترک وزارت ارشاد از خداوند تقاضا کردم افرادی مانند حاج آقا حداد را برای خدمت به مردم حفظ فرماید.

در بهمن ماه ۱۳۷۴ خبر خوشحال کننده‌ای را در روزنامه مشاهده کردم و آرزوی چندین ساله‌ام تحقق پیدا کرده افتخار زیارت خانه خدا نصیبم گردیده بود. باید به کاروان مراجعه و برای حج عمره نام نویسی نموده در سال ۱۳۷۵ مشرف شوم. تمام گرفتاری‌ها را فراموش کرده برای رسیدن به مقصود به تلاش پرداختم. بعد از تعطیلات نوروزی در یکی از کاروان‌ها برای مهرماه ۷۵ نام نویسی کردم.

تا قبل از عزیمت به عربستان چند مرتبه با آقای سلیم زاده معاونت حراست ملاقات و از محبت‌های ایشان برخوردار گردیدم.

مهرماه عازم زیارت خانه خدا شدم. یک هفته در مدینه و بیشتر ساعات روز و شب را در حرم مطهر پیامبر بزرگ اسلام گذراندم. به کلی مشکلاتم را فراموش کرده بودم. اشخاصی که افتخار زیارت حرم مطهر پیامبر اسلام و خانه خدا را پیدا کرده‌اند به این مسئله اذعان دارند. وقتی قدم به خانه خدا و حرم مطهر پیامبر بزرگ گذاردند چنان تحت تأثیر جو ملکوتی آنجا قرار گرفتند که از خود بی خود شده کلیه مسائل دیگر را بدست فراموشی سپردند هفته دوم را در مکه مکرمه بودم اکثراً در خانه خالقم - کعبه آمال و آرزوهای مردم مسلمان جهان مکانی که حتی آنهایی که مسلمان نیستند آرزوی زیارتش را دارند به عبادت مشغول بودم. درب آن خانه همواره بروی مخلوق باز و هر فردی با هر مقامی قطره‌ای است در دریای خروشان انسان‌ها که لبیک گوین به دیدار معبود شتافته‌اند. غروب یک روز که نسیم خنکی می‌ورزید روی پله‌ها نشسته به خانه خالقم که مشغول تعمیر آن بودند چشم دوخته با خود زمزمه کردم. خداوندا تمام هموطنان مسلمان من آرزو دارند به این مکان مقدس مشرف شوند. بر سنگ‌های گرم زمین تو بوسه زنند و در صف‌های طویل منتظر بمانند تا برای لحظه‌ای بتوانند از تماس با حجرالاسود تبرک گردند. ترتیبی بده حتی آنهایی که بی بضاعت می‌باشند از این افتخار بهره‌مند شوند. بی اختیار اشک از چشمانم سرازیر گردید خانه خالقم تنها مکان مقدسی است که رنگ پوست ،

مقام و منزلت ، فقیر و غنی ، آفریقایی و کانادایی ، زرد و سیاه ، شاه و گدا، رهبر و رعیت در آن یکسان هستند. زن و مرد ، دختر و پسرهای معلولی را مشاهده کردم که از نقاط جهان به زیارت معبود شتافته با مشقت اما با روحیه‌ای بسیار عالی خود را روی سنگ‌ها می‌کشانند و هفت مرتبه اطراف خانه خالقشان طواف می‌کردند. خداوند با تمام عظمتش با تمام قدرتش که توان آن را دارد در یک لحظه اقیانوس‌ها را به تلاطم در آورد، جباران را سرنگون و ضعیفی را به اوج برساند. اما رحیم است و رحمان (بسم الله الرحمن الرحيم) چشم به نام علی(ع) افتاد که بر دیوار خانه خدا نقش بسته بود. به گذشته‌های دور پرواز کردم به قول ما سینمایی‌ها (فلاش بک). او در همان خانه‌ای متولد گردیده بود که من روی پله آن نشسته بودم(مولود کعبه) چه نام باشکوهی. با نام علی (ع) واژه‌هایی چون جوانمردی. - گذشت - مهربانی - کمک به نیازمندان - عدالت - مساوات و غیره که از صفات حسنه او می‌باشد جان گرفته از پیش روی حقیر رژه می‌رفتند علی (ع) هرگز کینه توز و انتقام جو نبود. با دشمنان خود به مدارا و مهربانی رفتار می‌کرد همانطور که قبلاً عرض کردم گذشتگان معتقد بودند که صفات والای آن بزرگوار از طفولیت در روح و جسم عاشقان حقیقی او متجلی می‌گردد. اگر شخص نیازمندی به درب خانه یکی از ارادتمندان حقیقی مولا علی (ع) مراجعه نماید مطمئناً ناامید نخواهد شد. اما برعکس اشخاصی که خود را مرید آن بزرگوار معرفی اما عاری از صفات او می‌باشند با پراکنده کردن مردم از اطراف خود ماهیت خویش را برملا می‌سازند. نیازمندان با حسرت و

اندوه از درب خانه دور شده دیگر رغبتی ندارند دست کمک به سوی آنها دراز نمایند.

بعد از دو هفته به وطن مراجعت نمودم. مدتی تحت تأثیر آن مکان‌های مقدس آرامشی ژرف وجودم را فراگرفته بود یک روز برای دیدار دوستان به وزارت ارشاد رفتم از راهروی اداره امور سینمایی گذشتم که از پله‌ها پائین بروم آقای خاکبازان را مشاهده کردم که از پله‌ها بالا می‌آمد با مشاهده من لبخند زده زیارت خانه خدا را تبریک گفت و بعد از احوالپرسی گفت:

– با آقای مهندس فرغامی راجع به شما صحبت کردم به زودی مشکل شما حل خواهد شد.

وعده او تحقق پیدا نکرد چون هفته بعد به سازمان دیگری منتقل گردید.

بعد از رفتن آقای خاکبازان از اداره امور سینمایی – نامه‌ای که به مجلس نوشته بود تحویل من گردید.

در آن هتک حرمت به چشم می‌خورد و به سوابق من در قبل از انقلاب اشاره شده اما به سوابق بعد از انقلاب من اشاره‌ای نشده بود. مدرک خوبی برای ارائه به دادگاه بود دوستان تشویقم می‌کردند که از او به دادگاه ویژه کارکنان دولت شکایت کرده ادعای خسارت نمایم. خصوصاً که چند نفر از هنرمندان بعد از انقلاب هم از او شکایت کرده پرونده در دادسرا مفتوح بود. اما من قبول نکردم. قبل از اینکه عازم زیارت خانه خدا شوم مشکلاتم را در نامه‌ای منعکس و تقدیم دفتر مقام معظم رهبری نمودم. کمتر از دو هفته از دفتر رهبر معظم

انقلاب طی نامه‌ای از وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی خواسته بودند که مساعدت نمایند و جناب آقای مهندس میرسلیم به معاونت سینمایی کتباً توصیه نمودند که فرصتی به اینجانب داده شود - خداوند ایشان را حفظ فرماید.

با تلاش و محبت‌های حاج آقا حداد و آقای سلیم زاده نامه رفع محدودیت کاری من به کمیته انضباطی هنرمندان ارسال شد که به معاونت سینمایی فرستاده شود. آقای حبیب اله کاسه ساز که مورد علاقه هنرمندان قبل و بعد از انقلاب می‌باشند به سمت مدیر کل اداره امور سینمایی منصوب گردیدند. سکان کشتی سینمای کشور را ناخدای با کفایتی بدست گرفت که به حق از عاشقان واقعی حضرت علی (ع) می‌باشد.

آقای یزدانی معاون او نیز از مردان خدا است.

نامه رفع محدودیت کاری من در تاریخ ۷۵/۱۰/۹ به معاونت سینمایی ابلاغ گردید.

وقت گرفتن افراد برای ملاقات با آقای کاسه ساز مردود گردیده مراجعین بلافاصله پذیرفته می‌شدند در ملاقاتی که با آقای یزدانی داشتم مشکلم را مطرح ساختم. اظهار داشت به دستور آقای کاسه ساز هیچ فیلم سازی ممنوع کار نمی‌باشد. شما هم بفرمائید کارتتان را انجام دهید. همچنین چند روز بعد آقای مهندس ضرغامی معاونت سینمایی مصاحبه‌ای انجام داده اعلام کردند هیچ کارگردانی برای فیلم سازی منع قانونی ندارد.

درب‌ها گشوده و آغوش‌ها به مهربانی باز شده بود. سیاست گذاری در امر

فیلم سازی تغییر کرده و فیلمسازان فعالیت گسترده‌ای را شروع نمودند. نامه منع محدودیت کاری من از طرف کمیته انضباطی به حراست صدا و سیما نیز ارسال گردید.

هادی مشکوة تهیه کننده پرکار سینمای بعد از انقلاب تصمیم گرفت فیلم بازداشتگاه را که در سال ۱۳۶۱ توسط فرزندش کوپال مشکوة کارگردانی شده و در اکران اول فقط در دو سینما به نمایش در آمده بود را بازسازی نماید. او به من مراجعه و دعوت کرد کارگردانی فیلم را انجام دهم.

گفتم... ابتدا باید از آقای کاسه ساز اجازه بگیری.

جواب داد... قبلاً این کار را کرده‌ام.

فیلمنامه را بازنویسی کرده بعد از مطالعه توسط تهیه کننده به توافق رسیدیم.

تولد دوم خرداد ۷۶ و انتخاب جناب آقای خاتمی به ریاست جمهوری - چشم‌انداز زیبایی را برای مردم ایران و هنرمندان به ارمغان آورد. با وعده‌های مسئولین - هنرمندان برای رو در روئی با محیطی آزاد و سرشار از دوستی - مودت و همکاری صمیمانه آماده می‌شدند و در انتظار تغییرات بنیادی روز شماری می‌کردند.

گروه فیلمبرداری مهرماه ۷۶ عازم گرمسار گردید و در آنجا اقامت نمود آقای دکتر مهاجرانی به سمت وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی منصوب شد اما آقای مهندس ضرغامی معاونت سینمایی و آقای کاسه ساز مدیر کل کماکان به کار

مشغول بودند.

حدود یک ماه در گرمسار بودیم و گروه فیلمبرداری روزهای جمعه در نماز به امامت حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا حسینی شرکت می‌کرد که آن حضرت در یکی از جلسات فیلمبرداری حضور به هم رسانیده از حضور گروه فیلمبرداری در نماز جمعه و شرکت در مراسم تشیع جنازه یکی از شهدای جنگ تحمیلی تشکر نمودند.

گروه فیلمبرداری بعد از یک ماه به تهران مراجعت کرد و قرار شد صحنه پایانی فیلم در شهرک سینمایی دفاع مقدس واقع در جاده قم فیلمبرداری گردد. در اداره امور سینمایی تغییراتی به وجود آمد. آقای سیف اله داد که ساخت دو فیلم یکی به نام کانی مانگا و دیگری به نام بازمانده در کارنامه سینمایی او به ثبت رسیده است به سمت معاونت سینمایی و آقای منوچهر محمدی به سمت مدیر کل اداره امور سینمایی منصوب گردیدند.

آن انتصاب‌ها شور و شعفی در میان هنرمندان و دوستداران آنها به وجود آورد آقای داد بلافاصله مصاحبه‌ای انجام داد که در مورخه ۱۹ آبان ماه ۷۶ در روزنامه ایران به چاپ رسید.

گفته بود.... من نمی‌توانم چون معاون سینمایی شده‌ام بگویم فلانی کار کند یا کار کردنش در سینما ممنوع می‌باشد.

مصاحبه فوق کلیه هنرمندان قدیمی را به آینده امیدوار نمود. خصوصاً که ایرج قادری بازیگر و کارگردان قدیمی در بدو انتصاب آقای دکتر مهاجرانی با

ایشان ملاقات و مجدداً اجازه کار دریافت داشته بود.

نگاتیوهای گرفته شده فیلم بازداشتگاه در استودیو بدیع ظاهر گردید و فاقد ایراد بود اما به علت مشکلات مالی تهیه کننده ادامه فیلمبرداری برای مدت یک سال متوقف گردید.

اردیبهشت ۷۷ علی اکبر آرمنده برای ساخت یک فیلم سینمایی تلویزیونی به مناسبت هفته نیروی انتظامی که باید در تیر ماه پخش می‌شد با من وارد مذاکره گردید. فیلمنامه را از یک داستان واقعی که در سال ۷۵ در تهران رخ داده بود نوشتم و برای تصویب ارسال داشتم و به پیش تولید پرداختیم.

۵۰ درصد از فیلم در تهران فیلمبرداری و برای مابقی آن عازم روستای فشنده واقع در ۴۰ کیلومتری کرج گردیده در آنجا مستقر شدیم. کارها را طوری تنظیم نموده بودم که بازیگران هر زمان فیلمبرداری داشتند به آنجا می‌آمدند یک روز ظهر متوجه شدم که شکم مرحوم مرتضی نیکخواه که کنار من نشسته بود بالا آمده است. تعجب کرده علت را سؤال نمودم.

پاسخ داد.... حال مناسبی ندارم می‌خواهم به دکتر مراجعه نمایم.

روز بعد به تهران مراجعت کرد. دو روز بعد با منزل او تماس گرفته همسرش اطلاع داد. مرتضی در بیمارستان بستری و امروز مقدار زیادی خون از ریه او خارج کردند و با ناراحتی ادامه داد که او به سرطان ریه دچار شده است. به شدت ناراحت شدم تهیه کننده متوجه گردید. آهسته ماجرا را برای او تعریف کرده تأکید نمودم که صلاح نیست دیگران متوجه شوند. برای رعایت حال مرتضی

نیکخواه تصمیم گرفتم صحنه پایانی را در تهران فیلمبرداری نمایم. بعد از اتمام کار به تهران مراجعت و به عیادت او رفتم. از روحیه خوبی برخوردار بود چون نمی‌دانست به سرطان ریه مبتلا گردیده است. با سرعت صحنه پایانی را آماده ابتدا کارهای او را گرفتم که خسته نشود.

فیلمبرداری جمعاً به مدت ۲۸ روز به پایان رسید. بلافاصله کارهای تدوین و فنی آن را انجام دادم و به نام شیطان صفتان درتیر ماه ۷۷ به مناسبت هفته نیروی انتظامی از شبکه اول پخش گردیده مورد توجه بینندگان قرا گرفت. بعداً مجدداً دو مرتبه از شبکه ۵ نیز پخش گردید.

حال مرتضی نیکخواه به سرعت رو به وخامت می‌رفت. همسرش خصوصی به من اطلاع داد که دکتر معالجش معتقد است که بیش از ۶ ماه زنده نخواهد بود. ماهی سه روز او را در بیمارستان شیمی درمانی می‌کردند. زمانی که من در کنارش بودم احساس آرامش می‌کرد یک ماه قبل از فوتش دکترها او را جواب کردند. البته خودش کم و بیش از ماجرا مطلع شده بود پیشنهاد کردم به زیارت حضرت رضا(ع) برویم فوراً موافقت خود را اعلام نمود.

پنجشنبه دو نفری با هواپیما عازم مشهد مقدس شده مستقیم به زیارت امام هشتم رفتیم حرم بسیار شلوغ و به سختی برای او جا باز کردم. دستهایش را در ضریح حضرت قفل نموده به شدت گریه کرد من هم با او همراه بودم. مدتی راز و نیاز او به طول انجامید و آهسته درد خود را با امام رضا(ع) در میان گذارد. بعد او را کنار دیوار حرم نشانده به ضریح چشم دوخت و به زمزمه ادامه

داد. با اشاره مرد میانسالی را که مشغول تلاوت قرآن بود از بیماری مرتضی مطلع و خواهش کردم دستش را روی سر او گذارده به قرائت قرآن بپردازد فوراً به خواسته من جواب مثبت داد. بعد پارچه سبزی تهیه کرده تبرک نمودم و به گردن مرتضی انداختم. بعد از اتمام نماز ظهر به رستوران رفته بعد از صرف نهار او را به یکی از سونا‌های مشهد بردم که استراحت نماید. غروب برای نماز مغرب و عشاء به حرم رفتیم. بعد از اتمام نماز و زیارت عازم فرودگاه شده که به تهران مراجعت نمائیم. وقتی روی صندلی هواپیما قرار گرفت احساس کردم که به آرامشی ژرف دست پیدا کرده چون بلافاصله به خواب عمیقی فرو رفت. حتی برخاستن هواپیما از باند او را بیدار نکرد. زمانی که مهماندار شام را سرو می‌کرد او را بیدار کردم اما از خوردن غذا امتناع نموده مجدداً خوابید - ساعت حدود ۱۲ شب هواپیما در باند فرودگاه تهران به زمین نشست و ما با آرامشی هر چند موقت فرودگاه را ترک نمودیم.

ساعت ۵ صبح یکی از روزهای زمستان همسرم مرا بیدار و خبر مرگ مرتضی نیکخواه را اطلاع داد فوراً خود را به بیمارستان رسانیدم. قرار بود ساعت ۸ صبح جنازه به طرف خانه سینما حرکت داده شود. از صحبت‌های اطرافیان او متوجه گردیدم که شب قبل ناگهان حال مرتضی منقلب شده فوراً او را به بیمارستان انتقال می‌دهند. و ساعت ۳ صبح در سن ۵۴ سالگی به ابدیت می‌پیوندد. جنازه او را ابتدا به خانه سینما بعد به منزلش و از آنجا به بهشت زهرا حمل و بعد از شستشو به اتفاق چند نفر از دوستان و خانواده آن مرحوم عازم شهرستان قم

گردیدیم. او در یک قبر دو طبقه که قبلاً تهیه کرده و مادرش نیز در آن به خواب ابدی فرو رفته بود دفن گردید. روحش شاد

واقعاً عمر چقدر کوتاه و بی ارزش می باشد. آنهایی که در نهایت قدرت پشت میزها به آزار هموطنان خود می پردازند به فکر عاقبت خویش نیستند. به جای اینکه با یکدیگر متحد شده با دشمن دین و مملکت مبارزه کنیم. یکدیگر را حذف می نماییم آن هم بدون علت و بدون هیچ گناهی. فقط به بهانه اینکه چون فلانی قبل از انقلاب فعال بوده و ما و دوستانمان قادر نبودیم به سینما راه پیدا کنیم. باید او و امثال او کنار بروند که راه برای ماها باز باشد. چون امکان ندارد طرف با رقابت مشروع از میدان دور شود باید همت کرد و راه او را مسدود کرد.

شیطان صفتان

نویسنده - کارگردان: رضا صفائی

تهیه کننده: علی اکبر آرمنده

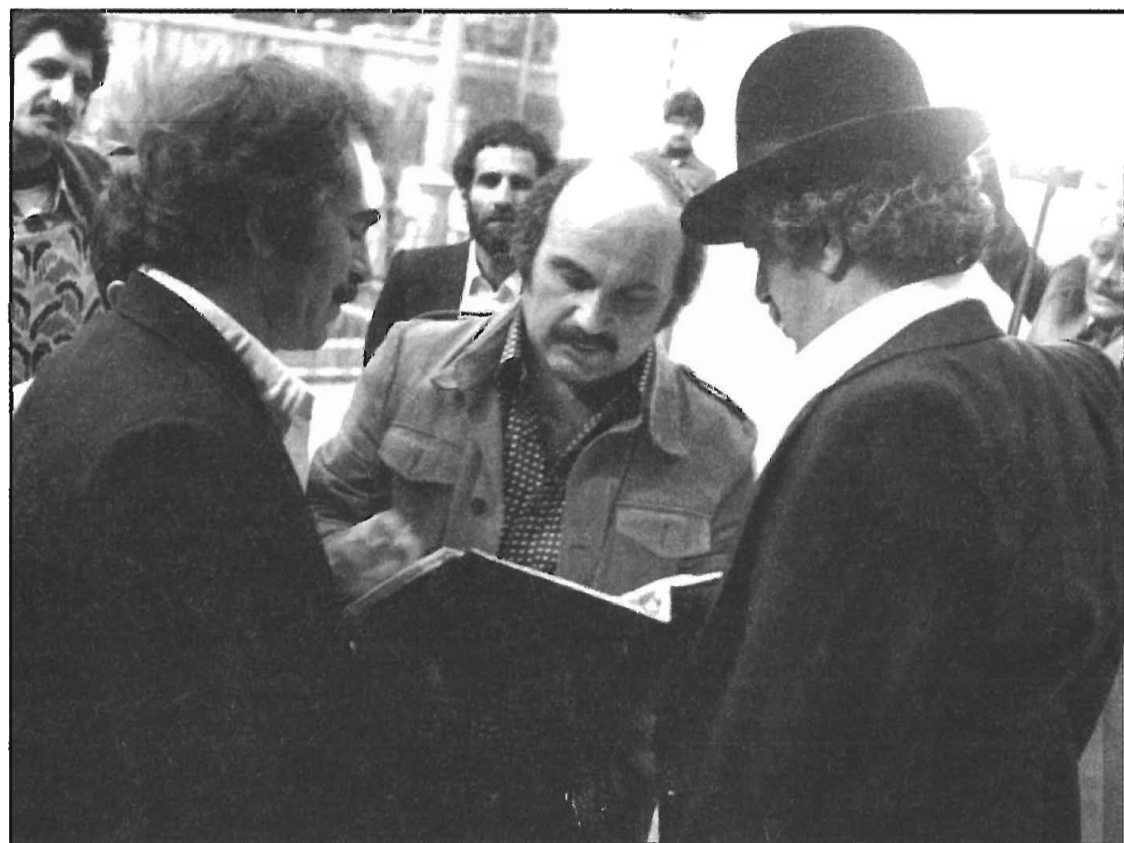
تصویربردار: منصور آذرگل

بازیگران: آرش تاج - رزا آرایش - شهاب عسگری - علی اکبر آرمنده - محمود مقامی - ملکه رنجبر - علیرضا آلائدین - زنده یاد مرتضی نیکخواه و عده‌ای دیگر - پسر غلامرضا نقش گروگان را بازی می کرد که سومین تجربه بازیگری او بود.

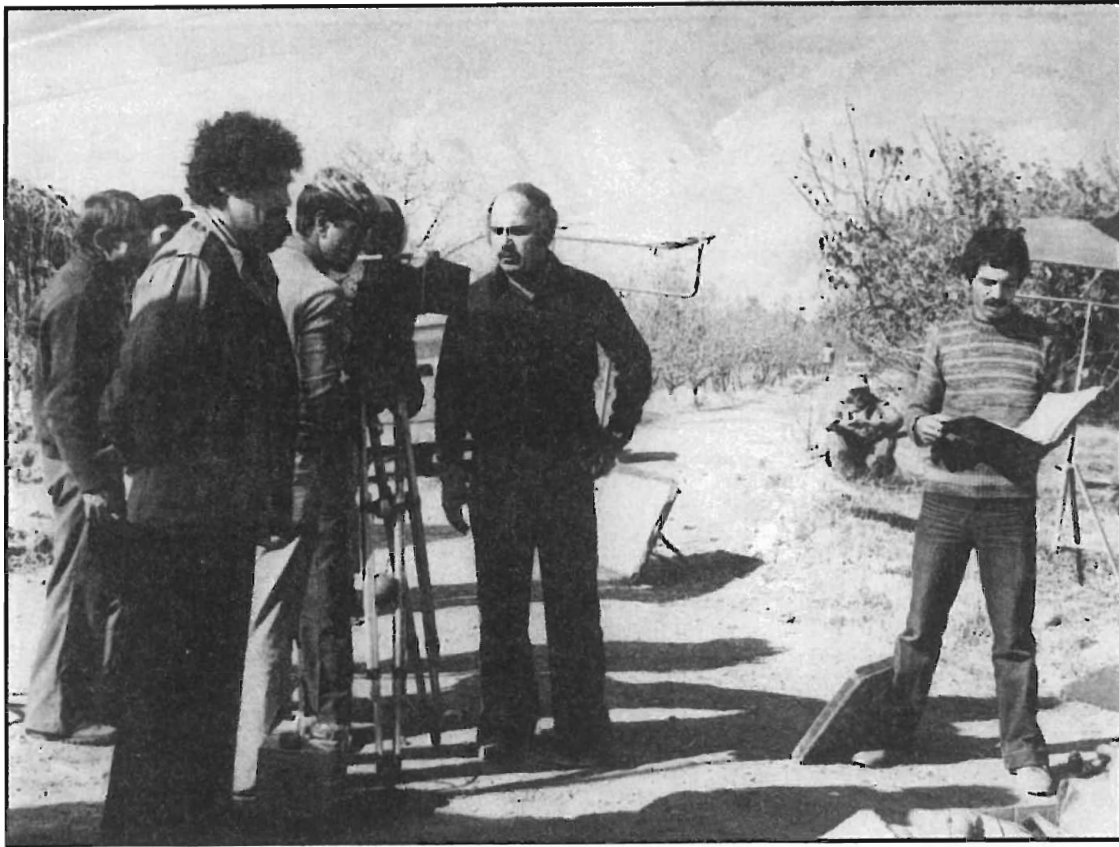
پشت صحنه فقط آقامهدی می‌تونه



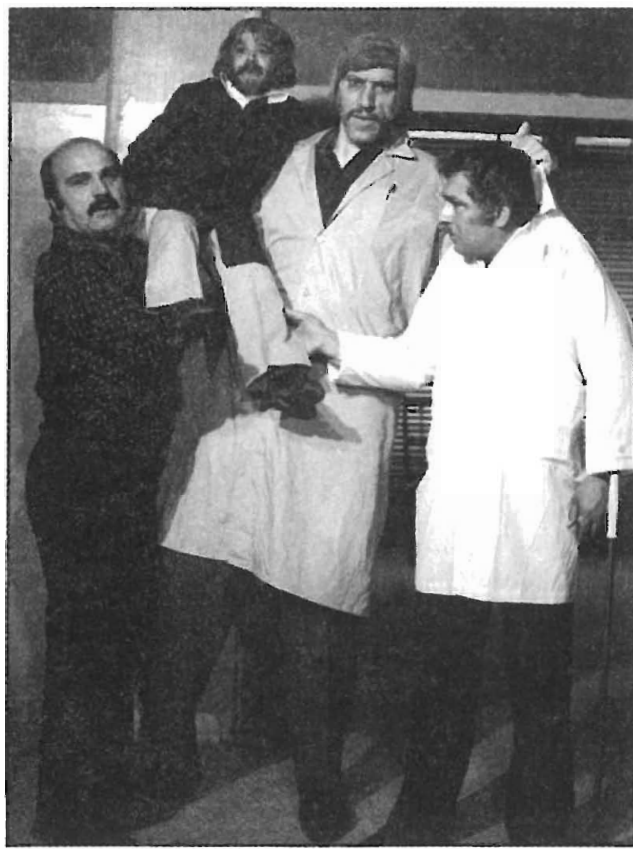
پشت صحنه مرد خدا، شیراندازی - میری - رضا صفائی



پشت صحنه قیام



پشت صحنه زرخريد ، رضا صفائي - اسداله يكتا - محمود لطفی - میری



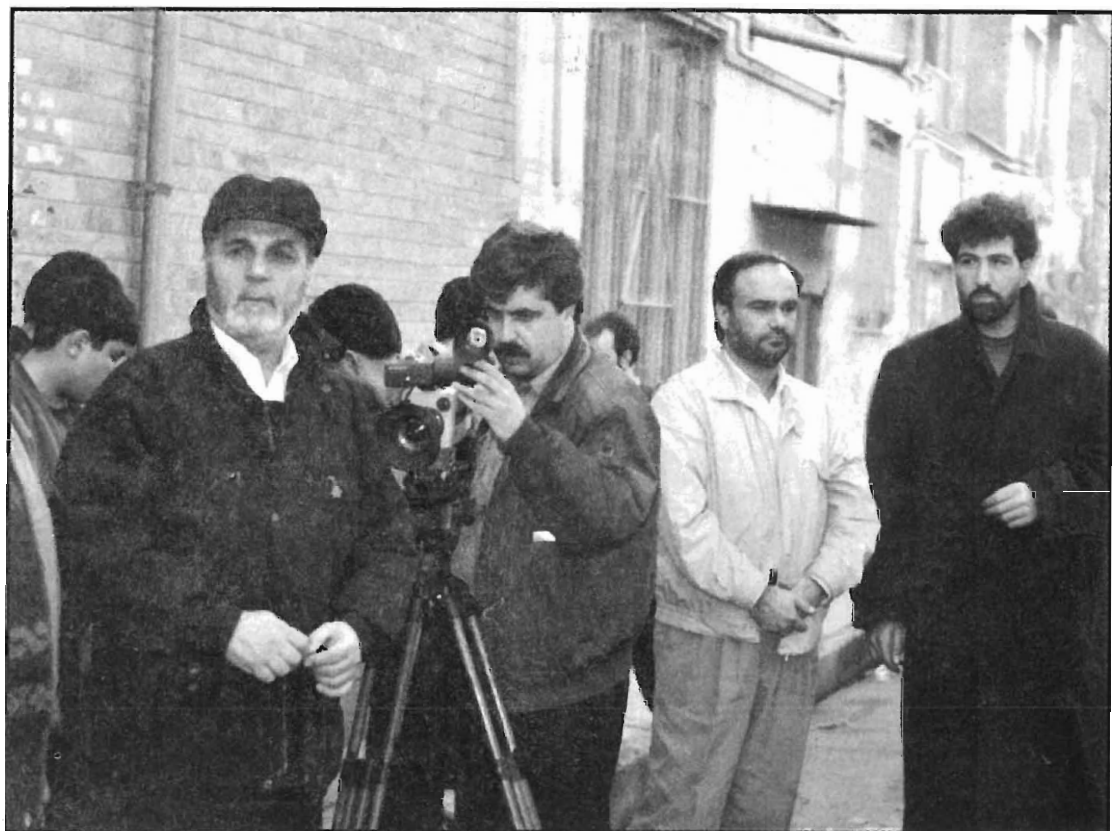
پشت صحنه ماموریت



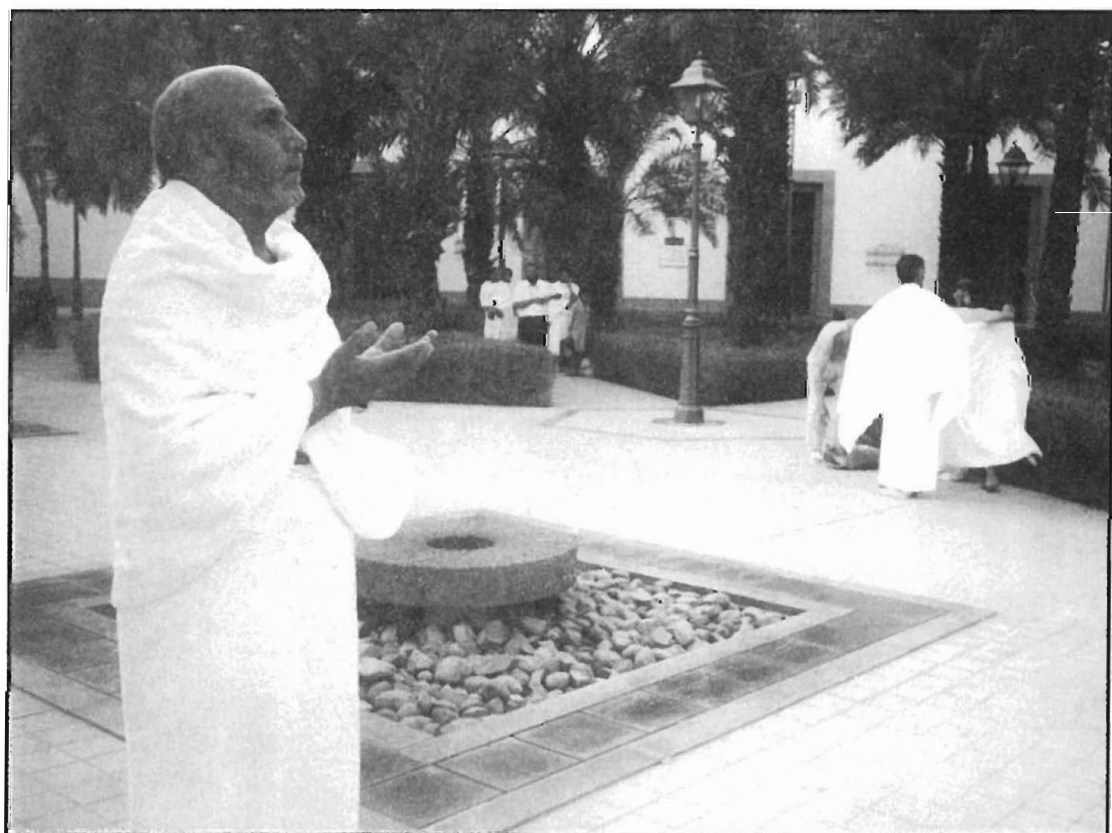
پشت صحنه سریال آتیه



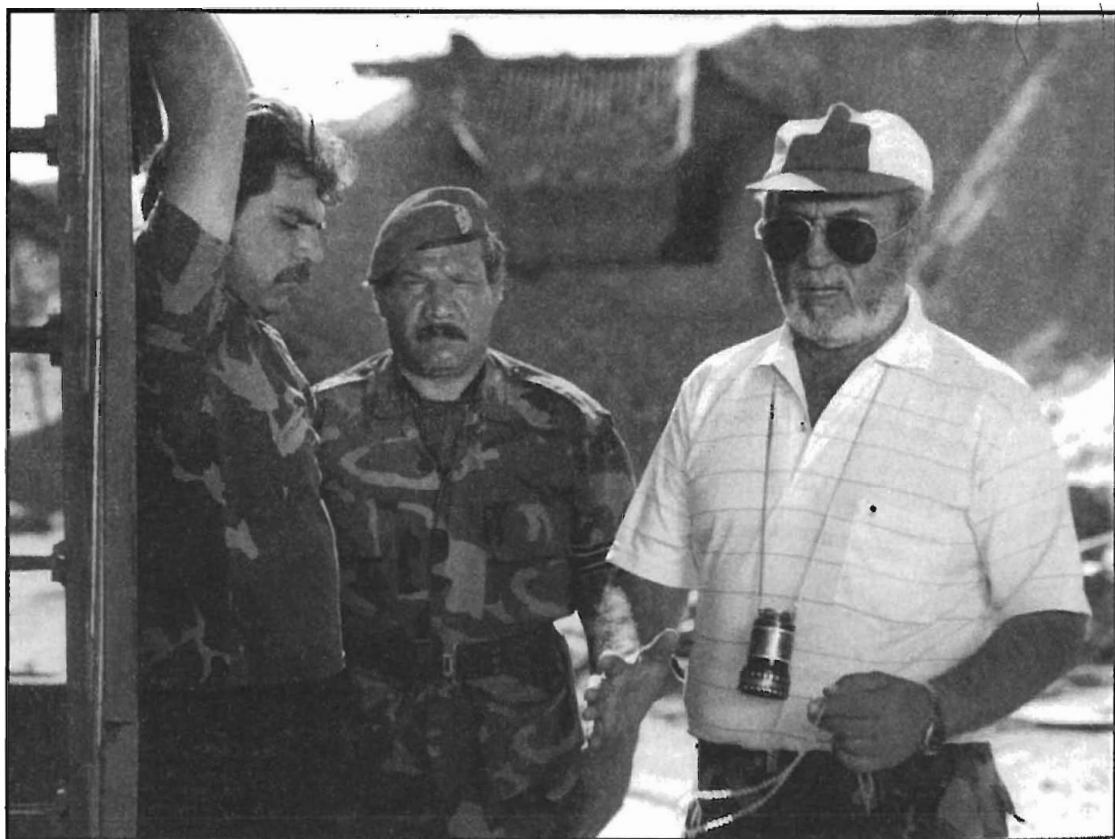
پشت صحنه در دینهان



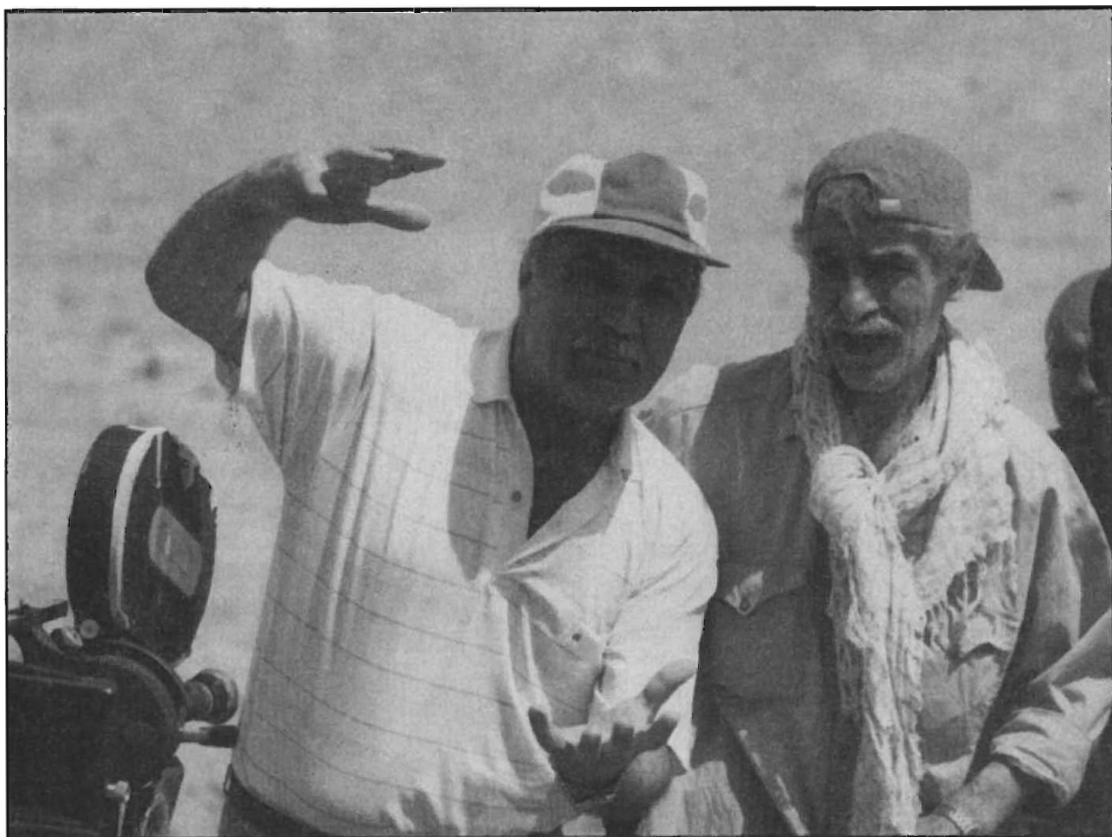
مسجد شجره مدینه منوره



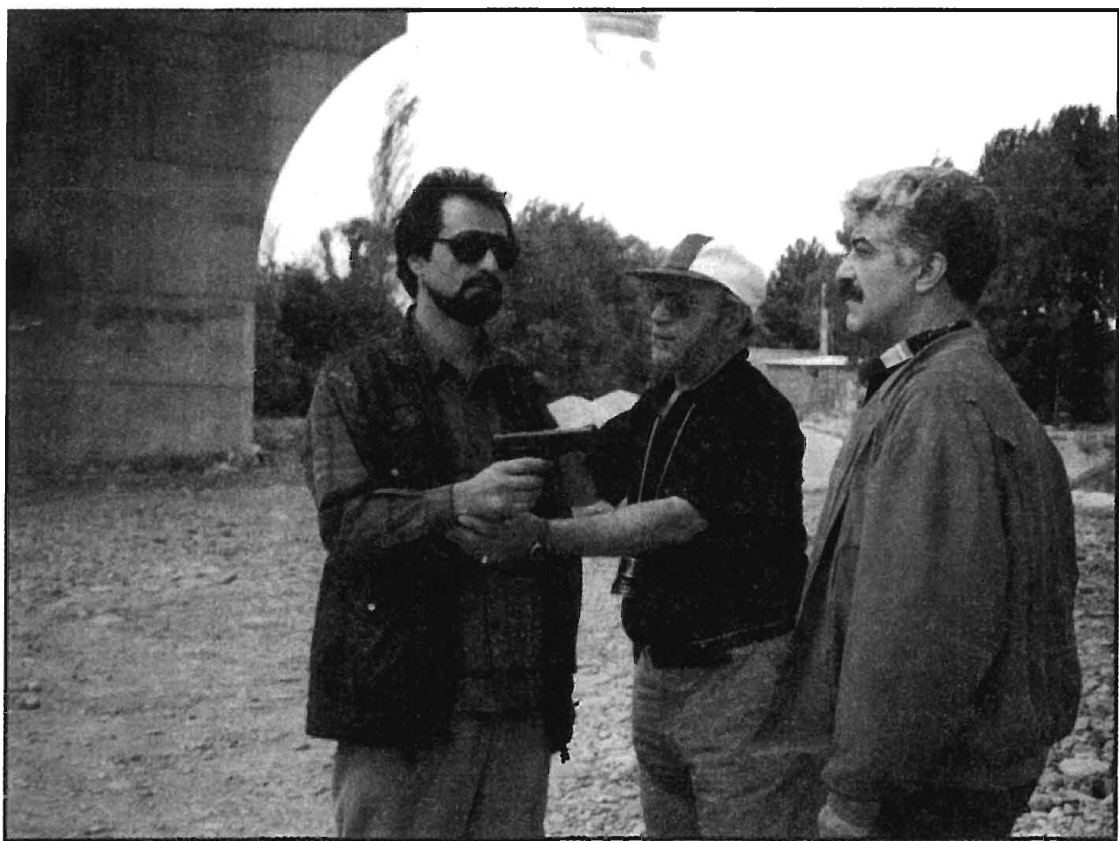
پشت صحنه لانه عقاب ها



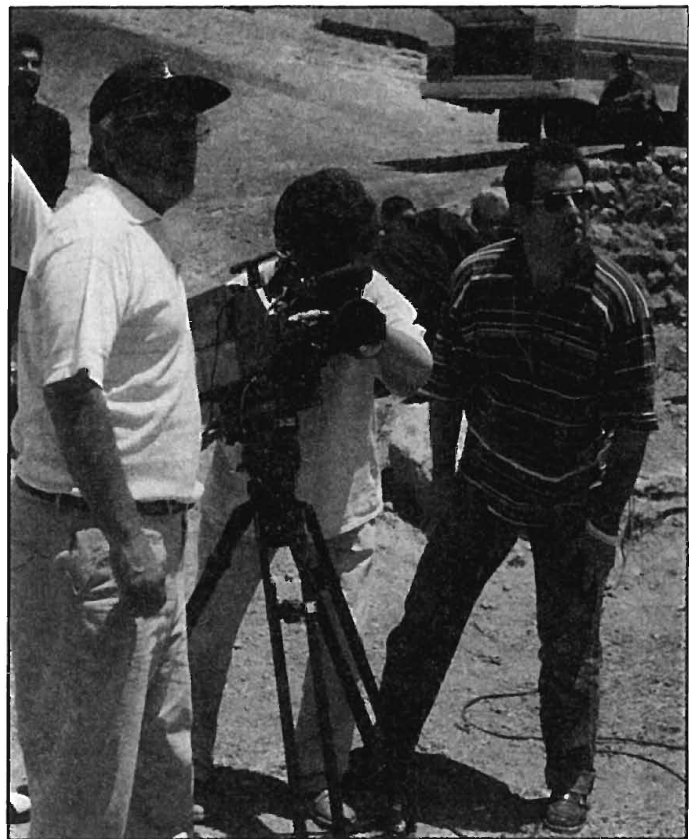
پشت صحنه لانه عقاب ها



پشت صحنه شیطان صفتان

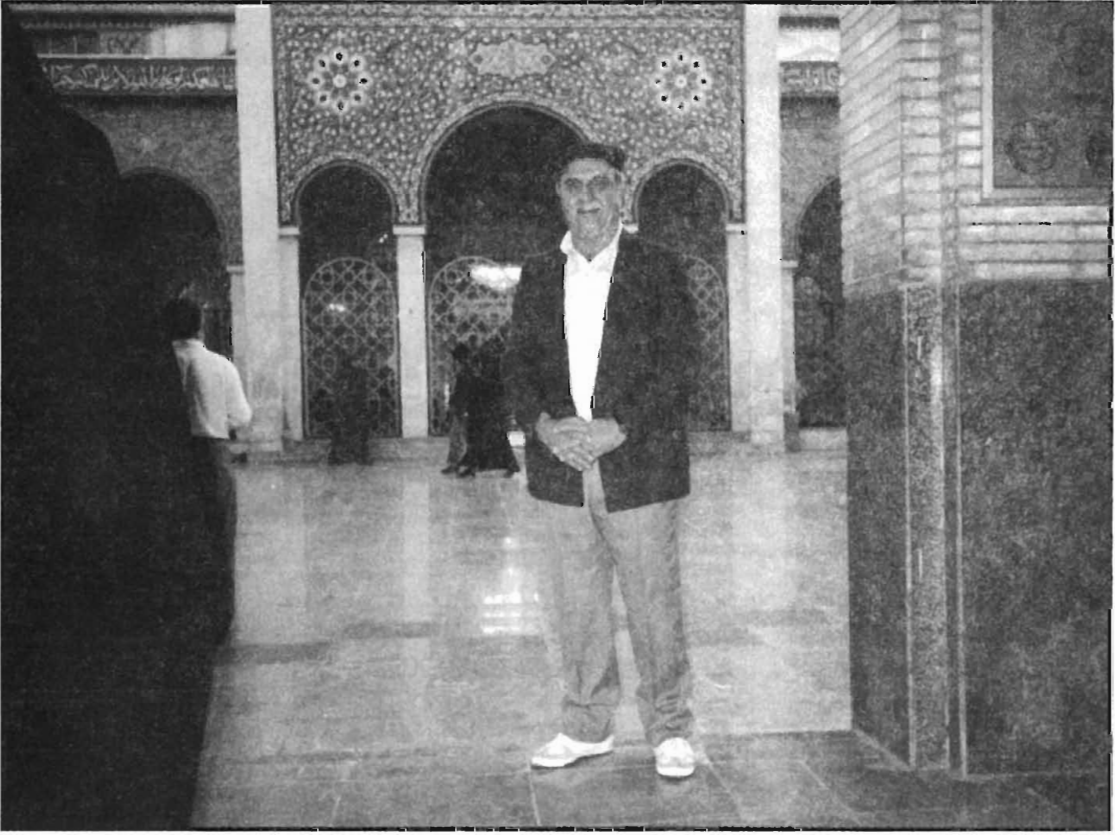


پشت صحنه شیطان صفتان

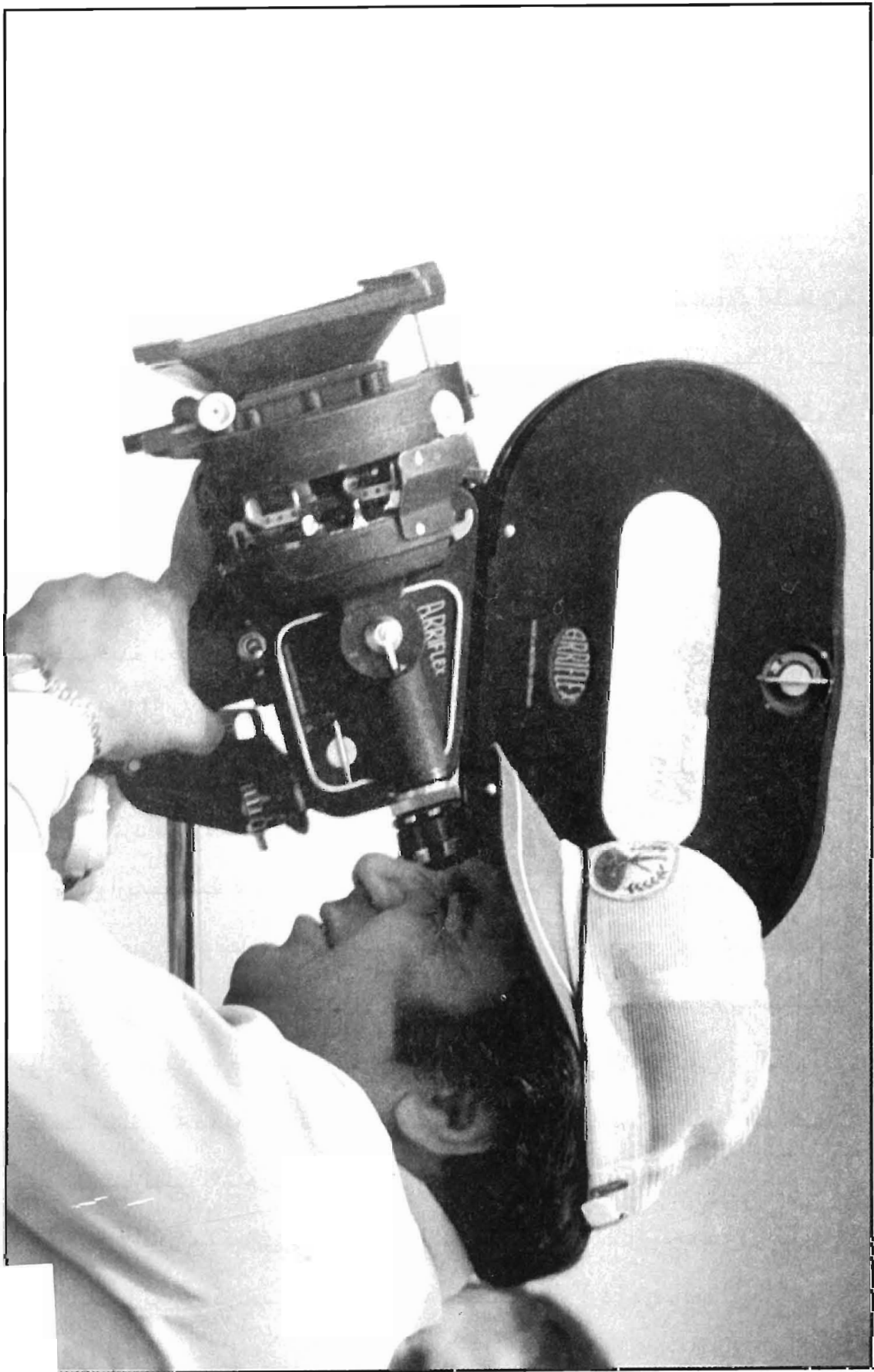




سوريه باب الغدير ، حرم حضرت ام كلثوم ، حضرت سكينه (س)



درب ورودی حرم حضرت زينب سوريه



خلاصه داستان

تبهکاران جوان ۱۸ ساله‌ای را به گروگان گرفته که از خانواده او اخاذی نمایند. دائی آن جوان که خود از قاچاقچیان حرفه‌ای می‌باشد با تبهکاران به مبارزه می‌پردازد در پایان فیلم مأمورین نیروی انتظامی با بدست آوردن مدارک و راهنمایی پدر و مادر آن جوان باند را متلاشی و دائی آن جوان نیز به زندان می‌افتد.

به اداره امور سینمایی مراجعه و با مشاور آقای منوچهر محمدی در مورد ساخت فیلم دیگری صحبت کردم. با کمال تعجب مشاهده نمودم که به زمان آقای خاکبازان بازگشت نموده‌ایم.

از مراجعت مکرر و صحبت با مشاور مدیر کل نتیجه‌ای عایدم نشد. مرتب تکرار می‌کرد فعلاً صبر کنید.

اوایل اردیبهشت ۷۷ تصمیم گرفتم با آقای منوچهر محمدی ملاقات نمایم. چون شناختی از او نداشتم از دوستان کمک گرفتم. آقای محمدی چند سال بعد از انقلاب به عنوان مدیر تدارکات در سینما به فعالیت پرداخته بعد به سمت مدیر تولید و همچنین به مقام تهیه کننده نائل گردید و به جهت دوستی با آقای داد توسط ایشان به مدیر کل اداره امور سینمایی منصوب شده بود. آیا قبلاً مدیریت سازمانی را تجربه کرده است یا خیر اطلاعی ندارم.

به اداره امور سینمایی مراجعه و تقاضای ملاقات با آقای محمدی را نمودم. هفته بعد را تعیین کردند. درب اطاقی که حضرت امام (ره) فرمودند باید همواره

بروی مردم باز باشد بعد از رفتن آقای کاسه ساز مجدداً بسته شد دوباره تشریفات برقرار گردید. روز موعود امید شنیدن پاسخی مثبت از دهان یک هنرمند کمترین انتظاری است که انسان می‌تواند داشته باشد. خوانندگان توجه داشته باشند که من و امثال من در بخش خصوصی کار می‌کنیم اما قیم لازم داشتیم که اجازه دهند کار کنیم و زندگی خانواده خود را تأمین نمائیم. چنانچه روزی یکی از هنرمندان قبل از انقلاب جهت امرار معاش به خرید و فروش مواد مخدر مشروبات الکلی و یا توزیع نوارهای غیر قانونی مبادرت و روانه زندان گردد از نظر متولیان حوزه سینما هیچ اهمیتی نخواهد داشت مهم پایبند بودن به پیمانی است که با دوستان خود منعقد نموده‌اند.

مخالفت آقایان خاکبازان و منوچهر محمدی با من و امثال من که کوچکترین خلافی بعد از انقلاب مرتکب نشده بودیم حیرت همگان را برانگیخته بود. چند نفر از هنرمندان بعد از انقلاب حرکاتی برخلاف شئون نظام مقدس جمهوری اسلامی انجام دادند و برای مدت دو یا سه سال ممنوع کار گردیده بعد رفع شد اما برخلاف شعار روز- آزادی فردی و اجتماعی - اطاعت از قانون- ایران برای همه ایرانیان و رفع تبعیض که ناخدای اصلاحات بر آن تأکید داشتند آقایان فوق کوچکترین توجهی نکرده برای کنار گذاشتن من و امثال من تلاش می‌کردند.

اجباراً چند مرتبه از جناب آقای مهاجرانی وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی تقاضای ملاقات کردم اما به علت گرفتاری ایشان وقت ملاقات داده نشد. چند نامه با مدارک خدمت وزیر محترم تقدیم داشتم و رئیس دفتر محترم

ایشان بلافاصله کتباً از آقایان داد و منوچهر محمدی توضیح خواستند که کپی آنها نزد اینجانب می‌باشد.

در سال ۷۷ یک روز برای بازدید از نمایشگاه قرآن که در خیابان حجاب بر پا بود به آن محل رفتم بر روی پارچه‌ای که بالای درب به چشم می‌خورد به آقای وزیر خیر مقدم گفته شده بود. متوجه شدم که جناب آقای مهاجرانی در آن محل حضور دارند وارد محل سخنرانی شده از بیانات عالمی بزرگوار بهره‌مند گردیدم. پس از پایان سخنرانی-آقای دکتر مهاجرانی به اتفاق آقای غفوری فرد قصد خروج از سالن را داشتند که به ایشان نزدیک شده بعد از عرض ارادت مشکلم را بیان نمودم.

فرمودند...اتفاقاً تقاضاهای ملاقات شما را مشاهده کردم. به آقای داد سفارش نموده‌ام که کار شما و تمام هنرمندان قبل از انقلاب را حل نمایند.

تشکر نموده نامه ای که تهیه کرده بودم خدمت ایشان تقدیم داشتم. اواسط زمستان ۷۷ به دفتر پیگیری وزیر مراجعه دو نامه به رؤیت من رسید یکی از دفتر آقای منوچهر محمدی به معاونت سینمایی و یک نامه از دفتر معاونت به دفتر وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی

نامه اول

جناب آقای سیف اله داد...معاونت محترم امور سینمایی و سمعی و بصری با سلام... پیرو نامه شماره ۱۵۷/۳۰۱ مورخه ۷/۱۰/۷۷ دفتر محترم وزارتی و پی نوشت حضرت عالی در هامش آن به استحضار می‌رساند همان گونه که

آقای رضا صفائی در نامه خود قید نموده‌اند از سال ۱۳۵۹ تا کنون در دوره‌های مختلف مدیریت تقاضای خود را مطرح نموده‌اند که کلیه مدیران حوزه معاونت سینمایی با گرایش‌ها و سلائق مختلف با حضور مجدد نامبرده در سینما بدلائلی که در سوابق پیوست نیز آمده مخالفت نموده‌اند لهذا این اداره کل با توجه به مجموعه سوابق کاری و حرفه‌ای نامبرده حضور ایشان را به مصلحت سینمای مقدس جمهوری اسلامی ارزیابی نمی‌نماید.

منوچهر محمدی

مدیر کل نظارت و ارزشیابی

نامه دوم

جناب آقای دکتر مهاجرانی وزیر محترم

با سلام و احترام - عطف به پی نوشت جنابعالی در خصوص رسیدگی به تقاضای آقای رضا صفائی به پیوست نظریه اداره کل نظارت و ارزشیابی همراه با سوابق موجود تقدیم می‌گردد. و اضافه می‌نماید نسل جوان امروز به هنرمندان جوان و جدید نیاز دارد که ضمن حضور در حوزه‌های گوناگون اجتماعی قدرت هم‌زبانی با مردم و نوآوری در عرصه هنر و سینما و همگامی با پیشرفت‌های جهانی معاصر را داشته باشد.

سیف اله راد

معاونت امور سینمایی و سمعی و بصری

نامه اول با امضاء مدیر کل امور سینمایی سراسر کذب محض بود.

۱- بنده در سال ۱۳۷۳ برای کسب مجوز کار اقدام کردم که در پرونده

منعکس می‌باشد.

۲- در سال ۱۳۷۵ طی پی نوشت شماره ۱/۱۲۶۷۹ مورخه ۷۵/۷/۹ جناب

آقای مهندس میرسلیم دستور دادند فرصتی به اینجانب داده شود و جناب آقای کاسه ساز با حضور بنده در حوزه سینما موافقت نمودند. پس کلیه مدیران به استثناء آقای خاکبازان با حضور اینجانب در سینما مخالف نبوده‌اند.

۳- دوم خرداد ۷۶ به این جهت متولد گردید که نظریات نادرست مدیران

قبلی فراموش گردد.

۴- زمانی که قانون اساسی- فرمایشات حضرت امام (ره) فرمایشات رهبر

معظم انقلاب فرمایشات هر روزه رئیس جمهور محترم تأکید بر حضور مجدد افرادی مانند بنده را در حوزه سینما دارد. ارزیابی آقای منوچهر محمدی مردود بوده چون برخلاف قانون اساسی نظام مقدس جمهوری اسلامی می‌باشد.

و اما در مورد نامه دوم «هیچ کس مخالف حضور نسل جوان در عرصه هنر و

حوزه‌های گوناگون اجتماع نمی‌باشد» چون جوان‌های امروز نوابغ و ستاره‌های

فروزان آینده خواهند بود. اما در تمام دنیا رسم بر این است که برای شکوفا شدن

حوزه‌های گوناگون خصوصاً حوزه هنر از تجربه افراد مسن استفاده می‌نمایند

و آنها را کنار نمی‌گذارند. حضور آنها به نفع سینما می‌باشد. همانطور که آقای

بهمن فرمان آراء فیلمساز قدیمی بعد از ۲۰ سال با ساخت یک فیلم بیشترین

جوایز جشنواره فیلم فجر را به خود اختصاص داد که حیرت همگان را در برداشت. اگر قرار بر این باشد که سکان کشتی سازمان‌های مختلف را به جوانان بسپارند. برای ریاست سه قوه از افراد باتجربه و سیاستمدار استفاده نمی‌کردند به جای آقای دکتر مهاجرانی یک جوان ۲۵ ساله به وزارت منصوب می‌شد همچنین مسئولیت آقای داد به فرد جوانتری واگذار می‌گردید و برای ساخت فیلم بازمانده از یک فیلم ساز جوان دعوت به عمل می‌آمد.

در بسیاری از کشورها انقلاب شده و مردم با از خود گذشتگی حکومت پادشاهی را به جمهوری تبدیل نموده‌اند. انقلاب فرانسه - انقلاب شوروی و غیره - در کدام از آن انقلاب‌ها اداره امور سینمایی هنرمندان قدیمی را فقط به خاطر ارائه کارهایشان در قبل از انقلاب کنار گذارده‌اند. به همین خاطر است که رهبر فرزانه انقلاب حضرت آیت اله خامنه‌ای فرموده‌اند: هنرمندان قدیمی را گرامی بدارید و از آنها کار بخواهید و به عقیده بنده آنهایی که حتی در گذشته نقش‌های زشت بازی کرده‌اند می‌توانند زن و مرد امروز باشند.

بیانات مقام معظم رهبری خط بطلانی بر اظهار نظر کتبی معاونت محترم سینمایی کشور می‌باشد.

بنده قبل از انقلاب از سال ۱۳۴۰ الی ۱۳۵۷ در مدت ۱۷ سال ۵۳ فیلم در آن جو ساختم و قادر بودم از اول انقلاب تا زمان حال در چهارچوب مقررات سینمایی نظام مقدس جمهوری اسلامی همان تعداد فیلم را بسازم و رکورد قبلی خود را بشکنم. در ملاقاتی که حدوداً دو ماه قبل از مرگ مرحوم فردین در

دفتر سینما جمهوری با او داشتم.

گفت.... اگر ما را کنار نگذاشته بودند سینما به این شدت گران نمی‌شد. هزینه فیلم‌ها به مرز یک صد میلیون تومان نمی‌رسید. در حال حاضر فیلمسازانی قادر به ساخت فیلم خواهند بود که از حمایت معاونت سینمایی و استفاده از وام‌های کلان بانک‌ها برخوردار باشند. که متأسفانه اکثر آنها بشدت مقروض می‌باشند. اواخر تابستان ۷۹ مطلب زیر را در روزنامه مشاهده کردم. تهیه‌کنندگان فیلم مبلغ یازده میلیارد ریال به بانک‌ها مقروض می‌باشند. آن مطلب تأییدی بود بر حرف‌های مرحوم فردین. بعضی از سینماگران اعتقاد دارند که گران کردن بلیط سینما افتخار نمی‌باشد. حضور بیننده فراوان در سالن سینما موجب افتخار است. بارها منتقدین هشدار داده‌اند که یک خانواده پنج نفری قادر نیست به سینما برود. چون با پرداخت وجه بلیط کرایه تاکسی و غیره حدوداً پنج هزار تومان هزینه در بر خواهد داشت بزرگ خانواده ترجیح می‌دهد که یک سال بعد از نمایش آن فیلم - نوار ویدئویی آن را با شبی ۲۰۰ تومان اجاره به منزل برده به اتفاق خانواده به تماشا بنشینند یک فیلم با هزینه حدوداً یکصد میلیون تومان در ۱۵ الی ۲۰ سینمای تهران به مدت ۴ الی ۶ هفته به نمایش در می‌آید. اگر آن فیلم مورد قبول مردم قرار گیرد حدوداً یکصد و بیست میلیون تومان در اکران اول فروش خواهد داشت. با احتساب بلیط به مبلغ ۴۰۰ تومان سیصد هزار نفر در مدت یک ماه یا بیشتر به سینماها مراجعه می‌نمایند. وقتی آن تعداد بیننده به تعداد سینماها و روزها و سانس‌های سینما تقسیم گردد. هر سینما با

دو ردیف صندلی و حدود ۶۰ نفر تماشاکننده نمایش فیلم را آغاز می‌نمایند. فاجعه است که در یک شهر ۱۲ میلیون نفری بطور متوسط فقط ۳۰۰ هزار نفر بیننده یک فیلم باشند. البته چند فیلم که فروش بالایی داشته و از انگشتان دست‌ها تجاوز نمی‌کند استثنا می‌باشند مردم را نه می‌شود با زور وارد سینما کرد نه می‌شود مانع ورود آنها به سینما گردید. بیننده پول می‌دهد و به سینما می‌رود. اگر فیلم مورد علاقه‌اش نباشد بدون آنکه کسی متوجه شود به سینما خسارت وارد کرده سالن را ترک می‌نماید. سینما با تلویزیون تفاوت دارد. بیننده تلویزیون اگر از برنامه یک کانال خوشش نیاید آن را عوض می‌کند اما چنانچه فیلم برای بیننده جذاب نباشد تهیه کننده دچار ضرر و زیان می‌گردد. بدهکاری سازندگان فیلم‌ها به بانک‌ها ناشی از همین مسئله می‌باشد. باید توجه داشت فیلم‌های قبل از انقلاب با رقبای پر قدرتی مانند فیلم‌های پر هزینه آمریکایی - اروپایی - فیلم‌های احساسی هندی - ترکی و فیلم‌های آنچنانی که هر کدام در یک سینما آن هم سینماهای ممتاز وزیر ۱۸ سال ممنوع به نمایش در می‌آمدند و همچنین با برنامه‌های پر بیننده تلویزیون که ترافیک شهرها را به حداقل می‌رسانید مواجه بودند. فیلم‌های کنونی ایران هیچگونه رقیبی ندارند همچنین از رنگ که امتیاز والایی است و امکانات فنی و حمایت معاونت سینمایی برخوردار می‌باشند. در حالیکه فیلم‌های قبل از انقلاب با هزینه حداکثر ۷۰۰ هزار تومان به طریقه سیاه و سفید - با یک دوربین خبری و چند پروژکتور و رفلکتور در ۱۰ سینما به نمایش در می‌آمدند که در هر گروه فقط دو سینما

درجه یک وجود داشت. بهترین سینماهای نمایش دهنده گروه در میدان‌های انقلاب و امام حسین واقع شده بودند. فیلمسازان قبل از انقلاب با حداقل امکانات و بدون حمایت اداره امور سینمایی به ساخت فیلم مبادرت می‌ورزیدند و اگر هفته اول به سقف فروش مورد توافق دست پیدا نمی‌کردند فیلم بلافاصله تعویض می‌گردید.

در فرهنگ سینمای ایران نوشته مصطفی زمانی صفحه ۲۵ مطلب زیر در مورد اینجانب به چاپ رسیده است.

رضا صفائی حدود ۵۰ فیلم ساخته است. با توجه به اینکه سال شروع فیلمسازی او ۱۳۴۲ بوده و سال اتمامش را اگر ۵۷ بگیریم پی می‌بریم که صفائی بطور متوسط هر سال ۲ الی ۴ فیلم تحویل تهیه‌کننده‌ها می‌داده است. ظاهر کار به نبوغ و استعداد فوق‌العاده و این جور معقولات می‌نماید. و کافی است نگاهی به کارنامه پرکارترین و مداوم‌ترین فیلمسازان خارجی نظیر جان فورد- هوارد هاگز- هیچکاک- و بقیه بیاندازید تا ببینید که آنان با نبوغ مورد قبول جهانیان و در دست داشتن امکانات فراوان فنی و تولیدی هالیوود ظرف چه مدتی موفق به ساختن ۵۰ فیلم شده‌اند و اصلاً به چنین حجمی در کار رسیده‌اند یا خیر- اینجا است که نبوغ و خلاقیت معکوس رضا صفائی به رخ کشیده می‌شود و غیره..

چند مورد اشتباه در مطلب بالا به چشم می‌خورد که نمایانگر ناآگاهی مورخ می‌باشد من فیلم سازی را با ساخت فیلم زنگهای خطر در سال ۱۳۴۰ شروع

کرده‌ام نه در سال ۱۳۴۲ در مدت ۱۷ سال از سال ۱۳۴۰ الی ۱۳۵۷ - ۵۲ فیلم ساخته‌ام و نویسنده محترم دو فیلم را پیدا نکرده‌اند اما در مورد نبوغ و استعداد اگر جای من با کارگردانان نامبرده بالا عوض می‌شد و بنده به آمریکا رفته با امکانات فراوان فنی و تولیدی هالیوود فیلم می‌ساختم. مطمئناً در مدت ۱۷ سال یکصد فیلم ساخته بودم چون قدرت آن را داشته و دارم از این گذشته کارها در آنجا تفکیک می‌شود و مسئولیت تهیه به عهده یک فرد نمی‌باشد. پشت صحنه به جای ۵ نفر پنجاه نفر یا بیشتر کار می‌کنند. به جای یک دستیار حداقل دارای چهار دستیار می‌باشند. عوامل فنی به سه نفر ختم نمی‌گردد. با دوربین‌ها و وسائل پیشرفته کار می‌کنند. قبلاً سرمایه پیش بینی و بعد از تصویب در اختیار تهیه کننده قرار می‌گیرد. به جای خانه‌های مردم از پلاتو استفاده می‌نمایند و غیره که حرفه‌ای‌ها بیشتر متوجه اظهارات من می‌شوند. اگر من هم در ایران به جای چهار فیلم یک فیلم در سال آن هم برای طبقه خاصی می‌ساختم شاید در حال حاضر نویسنده محترم روی نبوغ و استعداد من مهر تأیید می‌زد اما تهیه کنندگان سرمایه شان را در اختیار من قرار نمی‌دادند از طرفی تصور بفرمائید آقایان جان فورد - هوارد هاگز - هیچکاک - به تهران می‌آمدند و می‌خواستند با یک دوربین خبری - چند پروژکتور و رفلکتور و یک تراولینگ زهوار در رفته فیلم بسازند. مطمئن باشید ترجیح می‌دادند در چهار راه اسلامبول به دلار فروشی بپردازند اما با آن وسائل اولیه فیلم نسازند. بنده در جلسات فیلمبرداری آمریکایی‌ها حضور داشته و از نزدیک کار آنها را مشاهده

مشاهده کرده‌ام - در سال ۱۳۵۱ انجمن تهیه کنندگان سینمای ایران از اعضاء خود مقداری پول جمع کرد و در اختیار نورالدین آشتیانی قرار داد که فیلم «ده بومی کوچولو» توسط یک کارگردان آمریکایی ساخته شود. از ایران ناصر ملک مطیعی برای بازی در آن فیلم انتخاب گردید. گروه آمریکایی به اصفهان آمده در هتل شاه عباس (عباسی) اقامت نمودند. ۷۰ درصد فیلم در سالن‌های هتل و قسمت تأسیسات و باغ هتل فیلمبرداری می‌شد. همزمان با ساخت آن فیلم من در اصفهان فیلم جوجه فکلی را می‌ساختم. شب‌ها که ارحام صدر به تأثر می‌رفت دو ساعت وقت داشتم که به عنوان بازرس انجمن در جلسات فیلمبرداری آنها حضور پیدا کنم. کامل‌ترین امکانات فنی و پیشرفته‌ترین دوربین‌ها در اختیار گروه بود. یک دوربین میچل روی کرین قرار داشت و یک دوربین در محل دیگر. تمام پرسنل حتی کارگران فنی را از آمریکا آورده بودند. زمان فیلمبرداری چون صدا سر صحنه ضبط می‌گردید. سکوت در سالن هتل برقرار می‌شد.

با چنان تشریفات و حدود دو ماه کار در اصفهان و یک ماه کار در آمریکا نتیجه صفر بود انجمن خجالت می‌کشید فیلم را در ایران به نمایش در بیاورد در چند کشور هم که به نمایش درآمد از لحاظ اقتصادی و هنری با شکست فاحش روبرو گشت و حلقه‌های فیلم در انبار توزیع کننده بایگانی گردید. فیلم گل خشخاش هم همان سرنوشت را پیدا کرد. ترنس یانگ یکی از بهترین کارگردانان قابل قبول جهان و سازنده فیلم‌های ۰۰۷ (جیمز باند) کارگردان و یول

براینر بازیگر آن بودند. شهر اصفهان برای فیلمبرداری قُرُق گردید. لشگری از عشایر اصفهان در اختیار سازندگان فیلم قرار داشت. بعدها فیلم فوق فقط یک هفته در تهران آن هم در تعداد کمی سینما به نمایش در آمد و در دنیا نیز به سرنوشت فیلم ده بومی کوچولو دچار شد. فیلم قهرمانان به کارگردانی ژان نگلسکو که تهیه کننده آن اخوان‌ها صاحب سینما و استودیو مولن روژ بودند به تعداد دانه‌های تسبیح آدم از آمریکا آورده بودند. از ایران بهروز وثوقی و چند نفر دیگر بازیگر آن بودند. چند ستاره آمریکایی و آلمانی مانند الکه زومر در فیلم حضور داشتند مسعود کیمیائی و محمد زرین دست به عنوان دستیار کارگردان با کارگردان آن فیلم همکاری داشتند و بهتر از من ماجرا را به خاطر دارند. آن فیلم با تمام تبلیغات و نفوذ اخوان‌ها فقط یک هفته در سینماهای تهران به نمایش در آمد و از لحاظ اقتصادی تهیه کنندگان شکست فاحشی را متحمل گردیدند. اگر کارگردانان آن فیلم‌ها فاقد آن همه امکانات که از آمریکا آورده شده بود، بودند چه می‌کردند.

سرعت من در فیلمسازی بدین جهت بود که روزها ساعت ۸ صبح با آمادگی کامل در جلسات فیلمبرداری حاضر می‌شدم. فیلمنامه قبلاً دکوپاژ شده چون کارها آماده بود بلافاصله فیلمبرداری شروع می‌گردید. با فیلمبردار برای تعیین محل دوربین به بحث نمی‌پرداختم. چون از دوربین - لنزها - نور اطلاعات کافی دارم گروه فیلمبرداری با من مشکلی نداشتند. عده‌ای از کارگردانان بدون دکوپاژ در جلسات فیلمبرداری حاضر شده از روی فیلمنامه پلان بندی نموده یا همان

ترتیب به فیلمبرداری می‌پرداختند بعضی از کارگردانان دکوپاژ را به عهده فیلمبرداران باتجربه قرار می‌دادند اصولاً دکوپاژ کردن در صحنه به بیکاری عوامل فیلم منجر گردیده بازیگران بعد از صرف نهار خسته و بی رمق مقابل دوربین قرار می‌گرفتند. در نتیجه حاصل کار آن جلسه بیش از ۱۰ پلان نمی‌توانست باشد و چنانچه فیلمبرداری آن فیلم سه ماه یا بیشتر به طول می‌انجامید کسی تعجب نمی‌کرد. اما من و امثال من بدلیل دارا بودن دکوپاژ تمام پلان‌هایی که مربوط به یک زاویه می‌شد فیلمبرداری می‌کردیم.

که البته کار مشکلی می‌باشد اما یک حُسن دارد. تفاوتی در نور پلان‌ها به چشم نمی‌خورد. مثلاً پلان‌های ۵-۱۲-۳۲-۵۴ و غیره پشت سر هم فیلمبرداری شود. به شرطی که کارگردان دکوپاژ درستی در دست داشته باشد. نور آن پلان‌ها یکنواخت خواهد بود. در بعضی از فیلم‌های بعد از انقلاب هم شاهد تفاوت نور در پلان‌ها بوده‌ام که آن مسئله هیچ ربطی به فیلمبردار ندارد چون امروز پلان ۱۵ را فیلمبرداری کرده سه روز بعد در همان محل پلان ۹۶ را مطمئناً تفاوت نور دیده خواهد شد. اگر جوان‌هایی که علاقمند به کارگردانی فیلم می‌باشند تکنیک را بدانند نور را بشناسند از کاربرد لنزها حتی دیافراگم اطلاعاتی داشته باشند راحت‌تر با فیلمبردار کار خواهند کرد. مشکلات فیلمبردار هم کمتر خواهد بود. با توضیح بالا اگر کارگردانی از ساعت ۹ صبح شروع به فیلمبرداری نماید در پلاتو حداقل ساعتی ۶ پلان فیلمبرداری خواهد کرد و در هوای آزاد چون از نور خورشید برخوردار می‌باشد بیش از آن می‌تواند

کار کند. بنده کارگردان روی صندلی نشین نبودم. از صبح تا زمانی که نور خورشید اجازه می‌داد یکسره کار می‌کردم. غذایم در کمتر از ۱۵ دقیقه صرف می‌شد. گروه هم با من هماهنگ بودند و هیچ گونه شکایتی ابراز نمی‌داشتند. در یکی از فیلم‌ها که علی صادقی فیلمبرداری آن را به عهده داشت یک روز از صبح الی غروب در خارج از شهر ۱۸۰ پلان فیلمبرداری نمودیم.

آقای زمانی در همان صفحه از قول من نوشته‌اند: در یکی از مصاحبه‌هایم اعتراف کرده‌ام قادرم فیلمنامه‌ای انتخاب و با گروه سوار اتوبوس شده‌ام عازم شهری شوم و بعد از یک ماه فیلم را تمام نمایم.

باید عرض کنم بدترین بدشانسی آن بود که فیلمبرداری فیلم من یک ماه به طول انجامد. چون پیش تولید فیلمهای بنده قبلاً انجام شده و تمام محل‌ها قبلاً توسط خودم بازدید می‌شد. فیلمبرداری باید کمتر از ۲۰ روز به اتمام می‌رسید و گرنه تهیه‌کننده کار بعدی را به من محول نمی‌کرد. او عاشق فیزیک بنده نبوده به کار و سرعت من علاقمند بود. ۹۰ درصد از فیلمهای ساخته شده توسط بنده سوددهی خوبی داشته است و ۱۰ درصد آنها با برگشت سرمایه و سود کمی تهیه‌کننده را راضی نموده است کدام کارگردانی تمام فیلمهایش سوددهی داشته است. حتی فیلمهایی که سوپر استارها در آنها حضور داشته‌اند تهیه‌کننده را تا پرتگاه و شکستگی سوق داده‌اند. مانند بیگانه بیا، هاشم‌خان، بابا شمل، قلندر، لیلی و مجنون، مرد هزارلبخند، نفرین، غریبه و مه، الماس ۳۳، داش آکل، غزل، زیر درخت سنجد و غیره.

خوشبختانه با وجود نمودار شدن علائم پیری هنوز حافظه‌ام قوی می‌باشد. هزینه و فروش اکثر فیلمها را به خاطر دارم. همچنین صورت فروش فیلمها در اداره امور سینمایی موجود می‌باشد.

اخیراً در یکی از مجلات سینمایی مطلبی به چاپ رسیده که نوشته بود رضا صفائی سوگلی تهیه کننده‌ها بوده است. آن مطلب را تأیید می‌کنم اما سؤال این است سوگلی تهیه کننده بودن و قبلاً برای ساخت فیلم رزرو شدن بهتر است یا اینکه با پارتی‌بازی، بله بله قربان نمودن، خواهش کردن از تهیه کننده و کاملاً در اختیار او قرار گرفتن. بعضی از کارگردانان برای اینکه بتوانند حداکثر در سال یک فیلم بسازند سوپر استارها را واسطه قرار می‌دادند در نتیجه در زمان فیلمبرداری دستور دهنده آن بازیگر بود نه فیلمساز. اگر کارگردانی مورد قبول بازیگران قرار گرفت و با او همکاری نمودند نباید در کار کارگردان مداخله نمایند چون فیلم خراب خواهد شد. اما پیشنهاد منطقی، سازنده است و من همواره از چنین پیشنهاداتی استقبال نموده تشکر هم می‌کردم. بعضی از فیلمسازان بدلیل اینکه فاقد اطلاعات فنی بودند با فیلمبرداری کار می‌کردند که علاوه بر تخصصش در فیلمبرداری در کارگردانی نیز تجربه داشته کار دکوپار فیلم را انجام دهد. در نتیجه انتخاب زاویه و محل استقرار دوربین به عهده او بود نه کارگردان.

با توضیحات فوق من در سال ۳ الی ۴ فیلم می‌ساختم و همواره در پایان سال مطبوعات سینمایی مرا به عنوان پرکارترین کارگردان انتخاب می‌کردند.

چنانچه وسواس نداشتیم کارهای فنی فیلم توسط شخص خودم انجام شود، قدرت آنرا داشتیم سالی ۶ الی ۸ فیلم بسازم. همچنین توضیح خواهم داد چرا در فیلمهای من از کلاکت استفاده نمی‌شد. ۱- چون تدوین فیلم توسط خودم انجام می‌گرفت. ۲- صرفه‌جوئی در وقت. در معدودی از فیلمها آنهم فقط در چند صحنه از کلاکت استفاده نمودم که دستیار کارگردان قادر باشد صحنه‌های گرفته شده را پیدا نماید.

یکی از عوامل مهم انتخاب من برای کارگردانی درستی من در کار بود که تهیه‌کنندگان به آن پی برده بودند. فیلمهایی که در شهرستانها و خارج از کشور توسط من ساخته می‌شد تهیه‌کننده هزینه فیلم را در اختیار من قرار می‌داد و وظیفه داشتیم صورتحساب‌های مدیران تهیه را تأیید نمایم به عنوان مثال مدیر تهیه فیلم قادر که در خرمشهر ساخته می‌شد حسن شباهنگ بود او شبها صورتحساب‌ها را به من ارائه می‌داد که تأیید نمایم. یک شب مشاهده کردم در صورتحساب‌ها هر مرتبه که گروه فیلمبرداری از روی پل خرمشهر عبور نموده برای عبور هر اتومبیل پنج ریال نوشته شده است قبول نکرده توضیح دادم چون مأمور پل گروه فیلمبرداری را می‌شناسد مطمئناً وجهی دریافت نمی‌کند. همچنین در تهیه صبحانه، نهار، شام دخالت می‌کردم مرتباً تذکر می‌دادم هر آنچه که در منزل خود صرف می‌کنیم در آنجا هم صرف کنیم نه کمتر نه بیشتر. هیچگاه در منزل برای صبحانه از کره، مربا، تخم‌مرغ، شیر، نان و پنیر بطور کامل استفاده نمی‌کنیم پس دلیلی ندارد پول تهیه‌کننده را از بین ببریم. من فکر

می‌کنم کارگردان ابتدا باید یک مدیر باشد تا بتواند گروه را اداره نماید و از پدید آمدن اختلاف بین گروه خصوصاً زمانی که برای فیلمبرداری به شهرستانها و یا خارج از کشور عزیمت می‌کنند جلوگیری نماید.

در سال ۷۶ زمانی که فیلم بازداشتگاه (لانه عقابها) را در شهرستان گرمسار می‌ساختم و تهیه کننده آن هادی مشکوة می‌باشد در غیاب او دخالت‌های من در امر غذا و جلوگیری از ریخت و پاش‌ها، حذف تخم‌مرغ از صبحانه و میوه از دسر باعث نارضایتی چند نفر از همکاران گردیده مرا متهم نمودند که در فیلم با تهیه کننده شریک می‌باشم.

سال ۷۸ بهمن فرمان‌آراء تهیه کننده و کارگردان قدیمی سینما بعد از سالها از آمریکا مراجعت و بلافاصله مجوز کار دریافت داشت. آن مسئله خبری خوشحال کننده برای من و امثال من بود. با وجودی که روزنامه کیهان به افشاگری پرداخته سوابق او را به چاپ رسانیده بود و یکی از کارگردانان سینمای دفاع مقدس معاونت سینمایی را مورد حمله قرار داد. اما مسئولین امور سینمایی کوچکترین توجهی به آن مطلب نکردند. آن مسئله ثابت نمود که حرفهای گذشته آقای منوچهر محمدی که اصرار داشت صبر کنید تا شرایط فراهم شود منطقی نبود. اگر قرار باشد فیلمسازی اجازه کار دریافت نماید کسی مخالفت نخواهد کرد. تمام آن حرفها برای غیر خودی‌ها می‌باشد در صورتیکه خودی و غیر خودی معنی و مفهومی نداشته همه ما مسلمان و ایرانی هستیم. فیلم بوی کافور عطریاس موفق گردید در جشنواره دهه مبارک فجر جایزه‌ها را

درو کند. از قدیم گفته‌اند دود از کنده بلند می‌شود.

با امید فراوانی به اداره امور سینمایی مراجعه چون از مدیرکل جدید شناختی نداشتم با دوستان در مورد دکتر باقرنژاد به گفتگو پرداختم. آنها ضمن ستایش از پشتکار بنده که خسته نشده و کنار نکشیده‌ام از برخورد مدیرکل جدید با مراجعه کنندگان تعریف نمودند.

از منشی دکتر باقرنژاد در خواست وقت ملاقات نمودم. شماره تماس مرا یادداشت نمود. خوشبختانه دو روز بعد اطلاع داد که به ملاقات مدیرکل جدید بروم.

زمانی که وارد اتاق دکتر باقرنژاد شدم از آن ملاقات اظهار رضایت کردم چون با فردی تحصیل کرده، خوش برخورد، مهربان روبرو گردیدم. رفتارش به مراجعه کننده جرأت می‌داد که حرفش را بزند. آرزو کردم تمام مسئولینی که مردم برای رفع مشکلاتشان به آنها مراجعه می‌کنند اگر کاری هم انجام نمی‌دهند و مشکلی را حل نمی‌کنند حداقل رفتارشان مانند دکتر باقرنژاد باشد.

مجدداً از ابتدا تمام مسائل را برای او شرح دادم کاری که از سال ۷۳ در مدت پنج سال مرتب تکرار کرده بودم. با تبسم به حرفهای من گوش داد و بعد گفت: اولاً این صندلی که من و امثال من برای چند روز روی آن نشسته‌ایم، ارزش آن را ندارد که انسان مردم را ناراحت نماید.

همچنین توضیح داد که با تلاش او بهمن فرمان‌آراء موفق به اخذ مجوز کار گردیده است. از او تشکر کردم و خاطرنشان نمودم که محبت‌های او در مورد یک

کارگردان قدیمی حل مشکل دیگران را نیز در پی خواهد داشت. در پایان جلسه قول داد که من هم برای جشنواره سال ۷۸ فیلم خواهم ساخت. تا این تاریخ (زمستان ۷۹) که این خاطرات را می‌نویسم به قولش وفا نکرده است. شاید هم تلاش کرده اما موفق نشده است. نباید فراموش کرد که نفوذ معاونت سینمایی بسیار بالاتر از دکتر باقرنژاد بوده می‌تواند سد راه تلاشهای او برای حل مشکل من و امثال من باشد.

اوایل سال ۷۸ به دیوان عدالت اداری شکایت کرده مدارک خود را تحویل دادم قرار شد پس از بررسی پی‌گیری نمایند. بعداً با راهنمایی یکی از دوستان به بازرسی کل کشور شکایت کردم. پرونده به قسمت فرهنگ و ارشاد اسلامی ارسال گردید. یکی از کارشناسان با مطالعه پرونده مرا محق تشخیص داده پرونده را پی‌گیری نمود. در سال ۷۹ به رئیس گروه مراجعه و او گفت:

– دو روز قبل معاونت سینمایی به اینجا آمد و در مقابل اعتراض ما که چرا مانع فعالیت رضا صفائی هستید، اظهار داشت من مانع نیستم، اداره حراست ارشاد مانع کار او می‌باشد. از او خواستم که نامه حراست را ارائه دهد. مهلت خواست که برای ما ارسال دارد.

گفتم... خلاف به عرض رسانیده است. من نه سیاسی هستم نه محکومیتی دارم در سال ۷۵ حراست ارشاد کتباً موافقت خود را به اداره امور سینمایی اعلام نموده است.

رئیس گروه گفت... به هر حال ما منتظر ارسال نامه از طرف معاونت سینمایی

می‌باشیم.

روز بعد به اداره حراست ارشاد مراجعه و ماجرا را برای رئیس دفتر محترم مدیرکل حراست شرح دادم. اظهار بی‌اطلاعی نمودند. متوجه شدم معاونت سینمایی برای گریز از جواب آن مسئله را مطرح نموده است. بعدها هم آن نامه‌ای که ادعا کرده بود ارسال نداشت و پرونده مفتوح بود.

اواخر تابستان ۷۸ با قبول شدن پسرم غلامرضا در کنکور دانشگاه آزاد در رشته کامپیوتر کمی گرفتاریم را فراموش نمودم. هرچند که تأمین هزینه او که باید در شهرستان تحصیل نماید برایم مشکل بود اما خدا را شاکر بودم. چهارمین فرزندم نیز وارد دانشگاه شد دو خواهر و برادر بزرگش فارغ التحصیل رشته مدیریت و در ارگانهای جمهوری اسلامی بکار مشغول می‌باشند. چنانچه دختر کوچکم هم وارد دانشگاه شود، خوشحالیم افزون و نتیجه زحماتم را به چشم خواهیم دید.

اواخر تابستان ۷۸ از قائم مقام دفتر ریاست جمهوری جناب آقای محمدرضا تابش خواهرزاده رئیس جمهور محترم تقاضای ملاقات نمودم که بلافاصله پذیرفته شد اطلاع دادند سه روز بعد ساعت ۲ بعد از ظهر در ریاست جمهوری حضور پیدا کنم. چقدر انسان خوشحال می‌شود که از طرف مسئولین عالی مقام نظام مقدس جمهوری اسلامی به سرعت پذیرفته می‌شود اما برای ملاقات با معاون وزیر و یا مدیرکل او که به دستور حضرت امام (ره) و رهبر معظم انقلاب باید درب اطاق آنها همواره به روی مردم باز باشد، مراجعه کننده‌ها باید هفته‌ها

در انتظار نوبت قرار گیرند.

رأس ساعت وارد ساختمان ریاست جمهوری شده بعد از خروج سه نفر از ملاقات کنندگان با اعلام مسئول دفتر وارد اطاق آقای تابش گردیدم. آن جوان والامقام با فروتنی و محبت تمام پذیرای بنده گردید. بعد با حوصله کامل به صحبت‌های من توجه نمودند تمام مشکلات را برای ایشان شرح دادم، ناراحت شدند و فرمودند... در حکومت آقای خاتمی باز هم این مسائل وجود دارد؟

جواب دادم... متأسفانه بله.

فرمودند... اما من باور نمی‌کنم.

عرض کردم... می‌توانید سؤال بفرمائید.

فرمودند... من از خیابانها که عبور می‌کنم تصاویر و نام خیلی از هنرمندان قدیمی را مشاهده می‌کنم. من شما را می‌شناسم و فیلمها و سریالهای بعد از انقلاب شما را دیده‌ام چرا مانع فعالیت شما هستند. عرض کردم... بهتر است خودتان سؤال بفرمائید.

فرمودند... تعجب می‌کنم چطور این رفتار آنها در حکومت آقای خاتمی

جریان دارد. بعد از کمی سکوت ادامه دادند:

- آقای فردین طی نامه‌ای تقاضای دریافت مجوز کار کرده‌اند که مشغول

بررسی هستیم که اجازه کار دریافت دارد. آنوقت شما می‌فرمائید مانع کار شما هستند. از این گذشته، مگر شما در بخش خصوصی فعالیت نمی‌کنید.

عرض کردم... چرا.

فرمودند... پس چه ربطی به آنها دارد؟

بعد از جوانی به نام سام که در سالن حضور داشت و بعداً متوجه شدم که مدیرکل قسمت شکایات می‌باشد خواستند که مدارک مرا تحویل گرفته ضمن تماس با معاونت سینمایی شکایت مرا پی‌گیری نماید.

بعدها ماجرای ملاقات با آقای تابش را برای مرحوم فردین شرح دادم و او بسیار خوشحال شد افسوس که عمرش کفاف نداد چون فکر می‌کنم مشکلش حل می‌شد.

بعد از انتخابات آقای تابش به نمایندگی مجلس ششم برگزیده شدند. خدا را شکر نمودم چون یکی از خدمتگزاران واقعی مردم به مجلس راه پیدا کرده بود. آقای سام دو نامه از ریاست جمهوری به معاونت سینمایی ارسال داشتند و کپی آنها را نیز برای بنده فرستادند. چند مرتبه به آقای سام مراجعه اما بعد از چند ماه و همچنین استعفای آقای تابش جهت شرکت در انتخابات دو نامه ارسالی آقایان داد و محمدی را که قبلاً در مورد آنها توضیح دادم روی پرونده‌ام مشاهده نمودم.

اواخر تابستان ۷۸ برای اینکه دلتنگی را از خود دور نموده آرامشی هر چند موقت نصیبم گردد عازم کشور سوریه شدم. اکثر ساعات روز را در حرم حضرت زینب، حضرت رقیه و دیگر زیارتگاه بسر می‌بردم. در پایان مسافرت آرامش و نشاط جایگزین غم و اندوه گردید. یک روز هم به قبرستانی که فاصله کمی با حرم حضرت زینب (س) دارد رفته برای دکتر شریعتی آن معلم مبارز اسلامی

فاتحه خواندم. در اطاقی کوچک و در گوشه‌ای از قبرستان به خواب ابدی فرو رفته بود. مدتی از پنجره بدون شیشه به آرامگاه او چشم دوختم. اشعاری که بر روی چند مقوا نوشته شده بود از مقابل دیدگانم رژه می‌رفتند. از اینکه در غربت دفن شده بود متأسف شدم. بعضی از زائران حضرت زینب (س) بر تربت آن متفکر اسلامی حضور پیدا کرده فاتحه‌ای نثار روحش می‌کردند.

بعد از مراجعت از سوریه در مراسم تجلیل از استاد سینما ساموئل خاچیکیان که در خانه سینما برگزار گردید شرکت نمودم. در پایان جلسه نظام کیائی پشت میکروفن قرار گرفته خطاب به حضار اعلام نمود مژده‌ای بس خوشحال کننده برای آنها دارد. سکوت فضای سالن را در بر گرفت تمام هنرمندان به او چشم دوختند.

گفت... روز گذشته جناب آقای مهاجرانی در مصاحبه‌ای که با جام جم داشتند اعلام فرمودند هنرمندان و نویسندگانی که در خارج از کشور می‌باشند می‌توانند به کشور مراجعت نمایند. شور و شغف هنرمندان بی‌نظیر و تا مدت‌ها صدای دست زدن آنها ادامه داشت. در خارج از سالن یکی از دوستان اطلاع داد که مصاحبه آقای مهاجرانی در روزنامه آفتاب امروز به چاپ رسیده است. سر راه از یک کیوسک روزنامه فروشی روزنامه مورخه ۷۸/۶/۸ را تهیه نمودم در صفحه اول خبر به چاپ رسیده بود.

از سوی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی اعلام شد، نویسندگان و هنرمندان ایرانی برای بازگشت به کشور نباید منتظر اجازه کسی باشند.

آن مصاحبه بسیار هیجان‌انگیز و خوشحال‌کننده بود. وقتی اشخاصی که از اول انقلاب به خارج از کشور مهاجرت نموده‌اند اجازه دارند برای کار به ایران مراجعت نمایند. هنرمندان قدیمی که از اول انقلاب در ایران و همگام و هم‌سو با مردم بوده‌اند مطمئناً در اولویت قرار خواهند گرفت.

روز بعد یک کپی از مصاحبه تهیه و زیر آن نوشتم، بهتر است ابتدا به هنرمندانی که از اول انقلاب در ایران بوده‌اند اجازه فعالیت داده شود که هنرمندان خارج از کشور به دعوت وزیر محترم لیبیک بگویند و آنرا برای اداره سینمایی ارسال داشته‌ام.

زمستان ۷۸ هادی مشکوة تهیه‌کننده فیلم بازداشتگاه (لانه عقاب‌ها) از من خواست فیلم فوق را تدوین نموده صداگذاری نمائیم که او بتواند از پخش فیلم وجهی دریافت داشته صحنه پایانی را فیلمبرداری نمائیم. بلافاصله تدوین را انجام داده بعد از صداگذاری مراحل فنی آن آغاز گردید.

با شروع مبارزات انتخاباتی مجلس ششم شعارهای زیبایی بچشم می‌خورد خصوصاً جمله (ایران برای همه ایرانیان) و دیگر شعارها مانند آزادی، مردم سالاری، اجرای کامل قانون اساسی انسان را به وجد می‌آورد. اکثر کاندیدها طرفدار اصلاحات و پیرو سیاست جناب آقای خاتمی بودند. آن شعارها ضمن ایجاد شور و شوق در مردم انسان را نیز به تفکر وامی‌داشت. آیا بعد از ورود کاندیدها به مجلس تمام مسائل و کارشکنی‌ها کمرنگ یا احتمالاً محو می‌گردد. آیا افرادی که در مدت دو سال و چند ماه زمامداری جناب آقای خاتمی

فرمایشات هر روز رئیس جمهور محترم را که تأکید بر آزادی‌های فردی، رفع تبعیض و مردم سالاری داشتند نشنیده گرفتند از دستورات نمایندگان مردم تمکین خواهند نمود.

انتخابات با حضور چشمگیر مردم به پایان رسید. اکثر طرفداران اصلاحات و سیاست‌های رئیس جمهور محترم به مجلس ششم راه پیدا کردند و مردم در انتظار افتتاح مجلس و تحقق خواسته‌هایشان به روز شماری پرداختند.

در ۵۰ سال اخیر دو نفر از فیلمسازان موفق شده‌اند که یکی از صندلی‌های مجلس را به خود اختصاص دهند. مجید محسنی هنرمند خوش نام قبل از انقلاب با اکثریت رأی مردم دماوند به مجلس راه پیدا کرد و مدت سه دروه ۴ ساله در آنجا حضور داشت. مردم دماوند بسیار به مجید محسنی علاقمند بوده آبادانی از جمله آسفالت دماوند را از تلاش بی‌وقفه آن مرحوم می‌دانستند. بیشتر وقتش صرف حل مشکلات مردم دماوند می‌شد همچنین مشکلات هنرمندان و مردم تهران را هم حل می‌نمود. نفر بعدی بهروز افخمی می‌باشد که به مجلس ششم راه پیدا کرده کلیه همکارانش در انتظار نشستن او بر روی صندلی وکالت و اقدامات بعدی او بودند. دوستانش ایمان دارند که گره کور مشکلات با خلاقیت سینمایی او باز خواهد شد.

اواخر فروردین ۷۹ مرگ فردین بازیگر و کارگردان سینما هنرمندان و هنردوستان کشور را عزادار نمود. هیچ آدم خوش بینی هم فکر نمی‌کرد آنچنان تشیع جنازه باشکوهی برگزار گردد. فردین، ناصر ملک‌مطیعی، همایون، میری و

دیگران حدود ۲۰ سال از سینما کنار بودند. کسی باور نداشت نسل بعد از انقلاب فردین را بشناسد و ۹۰ درصد از وداع کنندگان با او همان نسل جوان باشند. حضور جمعیت در ورزشگاه شهید شیرودی و خیابانهای اطراف آن بی سابقه و باعث اختلال در ترافیک تهران شده بود. بطوریکه ورود جنازه به ورزشگاه امکان پذیر نبود. از آنجا به بهشت زهرا رفتم. جمعیت زیادی را مشاهده نمودم که منتظر ورود جنازه هنرمند مورد علاقه شان بودند. آنها با هر وسیله ای که ممکن بود خود را به آنجا رسانیده و در زمان دفن جنازه بقدری جمعیت زیاد بود که خانواده آن زنده یاد قادر نبودند شاهد دفن سرپرست خود باشند. بعضی از روزنامه ها با چاپ عکس هنرمندان قدیمی به فروش بسیار بالایی دست پیدا کردند. آنها باعث گردیدند هنرمندان فراموش شده مجدداً مطرح شده شایعه ورود هنرمندان خارج از کشور رواج پیدا نماید. حتی بعضی از روزنامه ها خبر ورود قریب الوقوع یکی از آنها را منتشر کردند. اما از حرکت روزنامه ها و مجلات دوستاران هنرمندان قدیمی خوشحال و دشمنان آنها خشمگین گردیدند. با فشاری که به معاونت مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی وارد آمد آن روزنامه ها و مجلات اخبار دریافت داشتند. به تدریج ماجرا کم رنگ و بعد هم به دست فراموشی سپرده شد.

حدوداً سه ماه بعد از فوت مرحوم فردین معاونت سینمایی مصاحبه ای انجام داده مطالب آن در روزنامه ایران مورخه ۷۹/۴/۱۹ بشرح زیر منتشر گردید:

گروه آئینه، سیف‌اله داد معاونت سینمایی فرهنگ و ارشاد اسلامی در گفت و گوئی با خبرنگار ایسنا درباره شایعه حضور بازیگران قبل از انقلاب در سینما گفته است نه امروز بلکه سه سال پیش هم تکرار کردیم که این وزارتخانه با هر نوع حرکتی که نشان از عقب‌گرد سینمای ایران به گذشته داشته باشد مخالف است وی افزود کسانی همچون بهروز وثوقی، پوری بنائی، سعید راد که قصد بازگشت به سینمای ایران را دارند اگر به این سینما علاقمند هستند برنگردند. چون سینمای ایران در مسیر رشد اقتصادی و در حال پیشرفت است که آنها این مسیر و ارزش آن سینما را مخدوش خواهند کرد.

در مورخه ۷۹/۵/۱۴ روزنامه بهار در ستون گشتی در عالم سینما نوشت:
سینمای ایران و یک‌میلیارد و نیم تومان بدهی.

عصر روز دوشنبه ششمین جلسه شورای عالی توسعه سینمای ایران با حضور سیف‌اله داد رئیس شورا، مهدی سلیمی قائم مقام معاونت امور سینمایی و دیگر اعضاء شورا برگزار گردید. در این جلسه آقای مدرسی عضو کمیسیون اقتصادی شورا در نطق پیش از دستور نسبت به مشکلات باز پرداخت وامهای دریافتی از بانک ابراز نگرانی کرده گفت:

– مجموعه بدهکاربهای دست اندرکاران سینما حدود ۱/۵ میلیارد تومان است و برای سینمای ایران رقم بسیار بالایی است. وی خواستار راهکارهای مناسب برای حل این مشکل شد.

مطالب بالا مسیر رشد اقتصادی و در حال پیشرفت ادعائی آقای داد را به

وضوح مشخص نموده است.

تا آن تاریخ هیچ یک از معاونت‌های سینمایی گذشته کتباً و در مصاحبه‌ها اعلام نکردند که هنرمندان قبل از انقلاب ممنوع کار می‌باشند. چون بر خلاف قانون اساسی، فرمایشات حضرت امام (ره) بیانات مقام معظم رهبری و فرمایشات هر روزه رئیس جمهور محترم می‌باشد. آنها شفاهی به تهیه‌کننده‌ها توصیه می‌کردند که از آن افراد استفاده نشود. جناب آقای مهندس ضرغامی که نه ادعای اصلاح‌طلبی داشتند نه دومی خردادی بودند. در مصاحبه‌ای اعلام فرمودند که هیچ کارگردانی برای فیلمسازی منع قانونی ندارد.

اواخر تابستان ۷۹ از حضرت آیت‌الله کروبی ریاست محترم مجلس شورای اسلامی تقاضای ملاقات نمودم. به زودی حجت‌الاسلام و المسلمین تزوی رئیس دفتر محترم آن حضرت تماس گرفته اعلام فرمودند روز پنج‌شنبه در دفتر حاج‌آقا حضور پیدا نمایم.

فکر می‌کنم شما خواننده گرامی حال مرا درک خواهید نمود. هفته‌ها در انتظار ملاقات با یک مسئول به این و آن متوسل می‌شدم اما در کمتر از یک هفته افتخار ملاقات با یکی از والاترین مقام نظام مقدس جمهوری اسلامی نصیبم گردید. به آنهایی که گناه غیبت کردن از مسئولین درجه اول مملکت را به جان می‌خرند عرض می‌کنم تا با آن عزیزان برخورد نکنید نمی‌توانید به بزرگی و اخلاق والای انسانی آنها پی ببرید. مردم مسئولیت تمام گرفتاری‌ها، کاستی‌ها، مشکلات، کارشکنی‌ها، تبعیض‌ها و غیره را به مسئولین درجه اول کشور نسبت

می‌دهند. اما زمانی که با یکی از آنها ملاقات کرده ناراحتی آنها را از شنیدن رفتارهای غیر قانونی مسئولین مشاهده می‌نمائید به اشتباه خود پی برده از خداوند درخواست عفو می‌نمائید.

یک روز در محضر حضرت آیت‌اله جلالی خمینی عرض کردم عده‌ای با گذاردن محاسن و ظاهری اسلامی مردم را نسبت به روحانیون و نظام مقدس جمهوری اسلامی بدبین می‌کنند و آن حضرت فرمودند:
 - متأسفانه همین طور است.

رأس ساعت ۱۰ صبح حضرت آیت‌اله کربوبی وارد اطاق ملاقات شده چنان با صمیمیت و مهربانی رفتار نمودند که جذب شخصیت آن بزرگوار گردیدم. به شرح مشکلات پرداخته آن حضرت عمیقاً اظهار تأسف نموده در پایان فرمودند:
 - عده‌ای دیگر هم مانند شما این مشکل را دارند سعی می‌کنم به زودی آن را حل نمایم.

مدارک خود را تقدیم کرده با سپاس فراوان از دفتر آن بزرگوار خارج گردیدم. دو هفته بعد حاج آقا تزوی بوسیله تلفن تماس گرفتند و فرمودند:
 - روز گذشته حاج آقا کربوبی در مورد شما با آقای سیف‌اله داد صحبت کردند چون امروز عازم سازمان ملل می‌باشند فرمودند فوراً به دیدار معاونت سینمایی بروید.

انسان گاهی اوقات از ناباوری و بعد خوشحالی احساس بی‌وزنی کرده در آسمان به پرواز درمی‌آید. هیچگاه به مغزم خطور نمی‌کرد شخصیتی مانند

حضرت آیت‌اله کربوبی با تمام مشکلات و گرفتاریهایی که دارند و شاید در هر ساعت با چند نفر ملاقات می‌نمایند عرایض بنده را در خاطر داشته باشند و برای رفع مشکلم اقدام نمایند. صدایم به شدت می‌لرزید. به سختی قادر بودم صحبت کنم. نه به خاطر اینکه با توصیه آن حضرت کارم حل می‌شد فقط به جهت اینکه بزرگواری ایشان وسیع‌تر از آن بود که در ذهن کوچک من بگنجد.

به حاج‌آقا تزوی عرض کردم:

– فکر نمی‌کنم آقای داد فوراً بنده را بپذیرند چون باید قبلاً وقت بگیرم.

فرمودند... شما فردا حتماً مراجعه کنید و نتیجه را به من گزارش دهید که

وقتی حاج‌آقا از آمریکا مراجعت نمودند خدمت ایشان عرض نمایم.

بسیار تشکر کرده برای حاج‌آقا کربوبی آرزوی سعادت و سلامت نمودم و این

شعر را زمزمه نمودم

آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست

هرکجا هست خدایا سلامت دارش

صبح روز بعد که دوشنبه بود وارد دفتر آقای مهدوی رئیس دفتر معاونت

سینمایی شدم او با لبخند از من استقبال نمود. آنرا به فال نیک گرفتم. توضیح

دادم که از طرف حاج‌آقا کربوبی آمده‌ام.

گفت... دو روز قبل حاج‌آقا کربوبی حدود ۲۰ دقیقه بوسیله تلفن با آقای داد

صحبت کردند و آقای داد فرمودند به شما وقت ملاقات بدهم. چون ایشان

گرفتار هستند هفته بعد روز یکشنبه ساعت ۲ بعدازظهر اینجا باشید.

با تعجب سؤال کردم... ۶ روز دیگر. امکان ندارد بمانم تا کار ایشان تمام شود. جواب داد... خیلی گرفتارند. باید در یک جلسه که خارج از اداره می‌باشد حضور پیدا کنند.

چاره‌ای نبود باید ۶ روز دیگر را تحمل می‌کردم که افتخار ملاقات معاونت سینمایی نصیبم گردد.

روز یکشنبه با امید به خداوند منزل را ترک کرده کار دیگری داشتم انجام داده ساعت ۱۲ طبق معمول با منزل تماس گرفتم. اطلاع دادند که از معاونت سینمایی تماس گرفته اظهار داشتند چون آقای داد گرفتار می‌باشد ملاقات امروز به فردا همین ساعت موکول گردید. صبح روز بعد آماده شده بودم که از منزل خارج شوم تلفن زنگ زد آقای مهدوی معذرت خواهی نمود.

گفت... امروز هم آقای داد گرفتارند فردا ساعت ۲ بعدازظهر منتظر شما هستند. تصمیم گرفتم اگر روز بعد هم تلفن کرده ملاقات را به تأخیر انداختند از رفتن به معاونت سینمایی منصرف شوم. اما چون دیگر تماس نگرفتند، روز سه‌شنبه منزل را ترک کرده عازم وزارت ارشاد گردیدم. بین راه با خودم تمرین می‌کردم که از کجا شروع نمایم. قرار بود با یک کارگردان، یک همکار که دارای مقام مهمی بود ملاقات کنم. وارد اطاق انتظار گردیده حدود ده دقیقه منتظر شدم چون خانم رخشان بنی‌اعتماد وقت قبلی داشتند مشغول مذاکره با آقای داد بودند. قبلاً آقای مهدوی تذکر داده بود که بیش از ۱۵ دقیقه وقت آقای داد را نگیرم چون در خارج از اداره قرار ملاقات داشت بعد از خروج خانم بنی‌اعتماد

وارد دفتر معاونت سینمایی شده کنار یکدیگر قرار گرفتیم
جریان کامل ملاقات با معاونت سینمایی را برای حضرت آیت‌اله کروی
نوشته تقدیم رئیس دفتر ایشان نمودم.

حدود ۲۰ روز بعد برای نمایش خصوصی یک فیلم ایرانی به سینما صحرا
دعوت شدم. اکثر هنرمندان در آن حضور داشتند. حضور هنرمندان قدیمی
تماشاچیان را به وجد آورده سعی می‌کردند با آنها صحبت کنند. با حسین مدنی،
عباس شباویز و دو نفر از هنر دوستان مشغول صحبت بودیم. خانم تهمینه
میلانی کارگردان فیلم خوش ساخت دو زن به جمع ما پیوسته بعد از مقداری
صحبت گفت:

- چندی قبل در ملاقاتی که با معاونت سینمایی داشتم عرض کردم درست
نیست عده‌ای هنرمند که قبل از انقلاب و در آن جو فیلم ساخته‌اند ممنوع کار
باشند. مساعدت بفرمائید آنها فعالیت خود را شروع نمایند. ایشان جواب دادند
من مخالفتی ندارم از بالا با فعالیت مجدد آنها مخالفت می‌نمایند.

بلافاصله گفتم... حرف ایشان پذیرفته نیست.

و جریان ملاقاتم را با معاونت سینمایی شرح دادم.

گفتم... از مقام معظم رهبری، رؤسای سه قوه، رئیس محترم تشخیص
مصلحت نظام مقامی بالاتر وجود ندارد. آن بزرگوارها هم ضمن اینکه هیچ
مخالفتی با کار مشروع هنرمندان قدیمی ندارند، بارها در رفع مشکلات آنها
دستوراتی نیز صادر فرموده‌اند. در حال حاضر حرکت معاونت سینمایی

سلیقه‌ای می‌باشد. دلیل من هم صدور مجوز فیلمسازی برای آقای فرمان‌آراء بود که بعد از سالها از آمریکا مراجعت و با توجه به افشاگری روزنامه کیهان و حملات یکی از کارگردانان سینمای دفاع مقدس، معاونت سینمایی بدون هیچ گونه مخالفتی پروانه فیلمسازی صادر نمود. البته آن حرکت بسیار به نفع سینمای ایران بود و همانطور که شاهد بودیم بعد از انقلاب و در طول کلیه جشنواره‌ها فیلم بوی کافور، عطر یاس موفق به اخذ بیشترین جایزه گردید.

مطمئناً کشتی عظیم قانون با رهنمودهای رهبر معظم انقلاب و دست‌های توانای رئیس جمهور محترم که سکان آنرا در اختیار دارد امواج کوه پیکر بی‌قانونی، تبعیض و فقر را پشت سر گذارده به ساحل نور خواهد رسید. نور شدیدی که خفاش‌ها تحمل مشاهده آنرا نداشته، به لانه‌های خزه گرفته خود پناه خواهند برد. افرادی که فکر می‌کنند قادر خواهند بود در راه این کشتی موانع ایجاد کرده آنرا از مسیر خود منحرف نمایند باید بدانند مردم بیدار و هوشیار ایران اسلامی با ایمان به خداوند و پایبندی به نظام مقدس جمهوری اسلامی نقشه‌های آنها را خنثی خواهند نمود. از ابتدا انقلاب تا کنون افراد زیادی تلاش نمودند که مردم را از انقلاب دلسرد و آنها را از مملکت‌گریزان نمایند اما خیلی زود به تلاش مزبوحانه خود پی برده صندلی‌های قدرت را رها کرده و در لاک خود فرو رفتند. روزی حضرت امام (ره) فرمودند اشخاصی که در خلاف جهت جریان انقلاب شنا نمایند از بین خواهند رفت. ناراضی کردن و مایوس نمودن مردم وفادار به نظام همان شنا کردن در خلاف جهت امواج

کوه‌پیکر انقلاب می‌باشد. آنهایی که تصور می‌نمایند برای حفظ منافع خود و دوستانشان با محدود کردن فعالیت هنرمندان قدیمی آنها را به خارج از کشور فراری خواهند داد، سخت در اشتباه می‌باشد چون هنرمندان قدیمی در این مملکت متولد شده‌اند، به نظام علاقمند بوده هیچگاه کشور اسلامی خود را ترک نخواهند کرد. اگر ۲۰ سال دیگر هم این محدودیت را ادامه دهند هنرمندان قدیمی از سرزمین اجدادی خارج نخواهند شد. من و امثال من یک لحظه زندگی در وطن را با یکصد سال زندگی بدون دغدغه و راحت در یک کشور خارجی عوض نخواهیم کرد. ماها هیچگاه زندگی در غربت را نپذیرفته‌ایم و نخواهیم پذیرفت در خاتمه هیچگاه محبت‌ها و بزرگواری حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین معینی شیرازی، آیت‌اله جلالی خمینی، حجت‌الاسلام و المسلمین سیدرضا تقوی، جناب آقای دکتر لاریجانی، جناب آقای دکتر پورنجاتی، جناب آقای مهندس میرسلیم، حاج آقا صالح روحانی‌زاده، حاج آقا حداد، سردار غفور، حاج آقا سلیم‌زاده، آقای حبیب‌اله کاسه‌ساز و دیگر سرورانی که به این حقیر محبت داشتند را فراموش نمی‌کنم. خداوند تمام آن بزرگواران را در پناه خود حفظ فرماید.

مشغول تنظیم صفحات پایانی کتاب بودم که دعوت نامه‌ای از دیوان عدالت اداری توسط مأمور به اینجانب تحویل گردید که در تاریخ ۱۰/۸/۷۹ ساعت ۹^۱ در شعبه چهاردهم حضور پیدا نمایم. در دعوت نامه ذکر شده بود که شکایت^۲ بنده از معاونت سینمایی در آن تاریخ مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

که فردا چه بازی کند روزگار

نداند بجز ذات پروردگار

با سپاس از شما خوانندگان گرامی

پایان

رای دیوان عدالت اداری

در زمان چاپ این کتاب رای شعبه محترم ۱۴ دیوان عدالت اداری بنفع اینجانب صادر و به معاونت محترم سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ابلاغ گردید و جناب آقای سیفا... داد با فعالیت مجدد اینجانب موافقت فرمودند.

با سپاس از آقای داد

رضا صفائی

I & CINEMA

Written by:
REZA SAFAIE

